



[Ketabton.com](http://Ketabton.com)



# اختصار وقایع

## مهم هفته

وزیر صحت در موسسه صحت عامه افتتاح کردید .

•••

نما یسگانه آثار رسام هنر مندان جمهوری تاجکستان شوروی در کابل افتتاح شد .

•••

دوشنبه ۱۶ جوزا :

پیام خاص یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم توسط یناغلی وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه به حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه تفویض گردید .

•••

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیردادکه به سلسله ورود پناهنگان بلوچ به افغانستان اخیرا به تعداد نود و سه نفر بلوچ دیگر شامل زنان و اطفال از ظلم و تعدی حکومت پاکستان بخاک افغانستان پناه آورده اند .

•••

درخارج

پنجشنبه ۱۵ جوزا :

کانل سویز که پس از جنگ تهریب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بروی عبور و مرور کشی های بدتری بین المللی مسدود بود مجددا بر وی تری سیک بین المللی بازگردید . کشایش کانل سویز را انور السادات ضمن بیانیه ای در پورت سعید طی مراسم خاص انجام داد .

•••

رای دهندگان انگلستان برای اینکه سانه قانون آن کشور را در بازار مشترک اروپای غربی فیصله کنند به پای صندوق های رای دهی رفتند این بار اول است که در آن کشور رفراندامی بخاطر یک موضوع ملی و اساسی برگزار میشود .

•••

شنبه ۱۷ جوزا :

رفراندام عمو می مردم انگلستان با نتیجه قاطع به نفع ادامه عضویت در بازار مشترک اروپای غربی دیشب پایان یافت .

•••

سه قدرت غربی : انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده امریکا فیصله نامه کشورهای غیر منسلک و افریقایی را که خواهان وضع تعزیرات ارسال اسلحه به افریقای جنوبی بود در شورای امنیت ملل متحد ویتو کردند .

درکشور

پنجشنبه ۱۵ جوزا :

پناغلی ناصر عبدالقادر الحدیثی سفیر کبیر عراق مقیم کابل ساعت ده قبل از ظهر با پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف ملاقات نمود . ملاقات نمود .

•••

یناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بدعوت وزرای خارجه سوریه و یوگوسلاویا به کشور های مذکور بدانصوب عزیمت نمودند .

•••

دو میلیون و ششصد و چهل هزار دالر را یونیسف طی دو سال برای پروگرامهای صحت طفل و حفظ الصحه محیطی به افغانستان کمک مینماید .

شنبه ۱۷ جوزا :

پروژه توسعهی فابریکه نساجی بلخ تا شش ماه آینده تکمیل شده و تولیدات سالانه از هشت میلیون متر تکه به بیست میلیون متر افزایش خواهد یافت .

•••

فابریکه قیر ولایت ننگرهار روز ۱۵ جوزا توسط یناغلی غوثالدین لایق وزیر فواید عامه در منطقه باریک آب، افتتاح گردیده و توام به آن کر قیر ریزی طبقه دوم شاهراه جلال آباد تورخم آغاز یافت .

•••

نماینده کمی های حوزهوی مرکز احصائیدر در ده ولایت کشور تاسیس و به له لیت آغاز نمودند .

•••

در پسلان سوم پروژه شهری ریگ شده مردخان جلال آباد برای یک هزار و ششصد خانواده زمین توزیع میگردد .

یکشنبه ۱۸ جوزا :

پیش از یازده هزار هکتار زمین اسال در ولایات شمالی و شمالغربی کشور علیه ملخ دواپاشی شد .

•••

سپینار انسجام بین مکاتب نرسنگ و سفاخانه ها به منظور مراقبت بهتر از مریضان و آموزش شاگردان مکاتب نرسنگ توسط پوهاند دکتور نظیر محمد سکندر



پوهاند دکتور نویین وزیر اطلاعات و کلتور هنگامیکه از نندارتون آثار هنری تاجکستان دیدن می فرماید .

## از البوم ژوندون برای شما انتخاب کردیم .



اقلیم معتدل و گوارا، آسمان آفتابی منابع وافر آبهای جاری مردم زراعت دوست و دهاقین زحمت کش ماهمه وهمه در انکشاف کشت و کار انواع واقسام سبزی که منبع بزرگ ویتامین و مواد معدنی مورد نیاز صحت و سلامت انسان است مولر است از این جهت در هر نقطه کشور زیبای ماسیزبجان به فراوانی یافت می شود. شرط اساسی آنست که در مصرف سبزیجات شرایط صحتی باید رعایت گردد و منابع مربوط از عرضه سلیم آن مراقبت نمایند.





مصاحبه با نفیسه محمود به مناسبت  
سال بین المللی زن

رجوع به صفحه ۲۴

تابلوی متن نمونه از مار لیسن های  
زیبای وطن ما

صحنی از زمین های آفتابزده

جلدم در آستانه ظهور

طیاره تیرنگ قاجاقبری

قالین محصول کلکهای هنر آفرین

مردم ما

لکه های خونین و رنگین در دامان

عصر کیهان

چناوول

شعر - الهام

زنان در جهت نو سازی

گلزار سیاحین دنیا

بیگانه

برینا نیای جدید

داستان کوچی

ردیف يك سلسله فعالیت ها  
و تشبثات مفید و مستند لی گسه  
بمنظور تامین ر ستگاری های بیشتر  
مادی و معنوی بخاطر آ سایش  
اکثریت مردم و معموری و آبادی وطن  
دنبال می شود در سکتور زراعت نیز  
تحولاتی محسوس وانکشا فاتی  
مشهود میگردد که از چینه بهتر  
زراعت وانکشاف سطح تولیدات  
زراعتی بهتر نمایندگی میکند، از  
توجهات مثبتی که درین ساحت مبدول  
گردیده در بهلوی سعی برای رشد  
تولید و توسعه ساحت کشتزارها  
وتوجه بمنابع و وسایلی که مؤید  
ار تغای تولیدات زراعتی و افسح  
می شود جهت حفاظت و وفایسه  
نباتات نیز اقدامات جدی رعایت  
می شود که مجادله علیه ملخ نیز  
درین زمینه قابل التفات است.

خبری که طی هفته گذشته نشر  
شد حاکی از این امر است که امسال  
با توجه از زیبای رابور ها بیکه سال  
گذشته در مورد زه گذاری ملخ توسط  
ما مورین حفاظة نباتات مرکز  
وولایات کشور تر تیب گردیده بود،  
بیس از پانزده هزار هکتار زمین در  
ولایات شمال و شمال غربی علیه  
ملخ دواپا شی شده است.

بقول منبع خبر کارکنان فنی  
حفاظة نباتات بو قست و زمان آن  
وقبل از بروز مچك ملخ در مناطق  
زه گذاری شده مجادله نموده در  
ولایات کندز، بغلان، سمنگان، بلخ،  
جوزجان، فاریاب و هرات عملیة  
دواپا شی را انجام داده اند و ملخ را  
در صفحه اول، دوم و بعضاً سوم عمر  
آن معو نمودند.

باین تر تیب مبارزه علیه ملخ  
موفقانه صورت گرفته و از پراگنده  
شدن آن در ساحت و وسیع جلو  
گیری بعمل آمده است.

توفیق در مجادله علیه ملخ را  
بعیث يك قدم دیگر در راه خدمانی  
که در پر تو نظام نوین ما جهت  
افزایش حاصلات زراعتی وانکشاف  
اقتصاد زراعتی و صنایع متمم به آن  
صورت میگیرد و لو يك حرکت  
ظاهراً محدود هم جلوه کند قاسل  
استقبال و در خور تمجید دانسته

امید داریم با اهتمام خیرانه  
ایکه جهت انکشاف زراعت در کشور  
ما بیوسته عملی میگردد نتایج تلاش  
ها و تپش های ما مفید تر و مثبت تر  
آشکار گردد.



دولت اراضی بانر رادرسورتیکه امکان آن موجود باشد آباد وشبکه های  
آبیاری را توسعه خواهد داد.

همچنان دولت تدابیر علمی را برای بسط و توسعه تریبه حیوانات اتخاذ  
خواهد کرد. «زبایانات رئیس دولت»

پنجشنبه ۲۲ جوزای ۱۳۵۴ - ۲ جمادی الثانی ۱۳۹۵ - ۱۲ جون ۱۹۷۵

## مجادله علیه ملخ

از جمله آفات نباتی و دشمن  
کشت زارها و روئیدنیها یکی هم  
ملخ است. ملخ از حشراتیست  
دارای فك های قوی که با آن ها برگ  
ها وشاخه های درختان پرندگان و  
حیوانات كوچك را خورد کرده و از  
آن تغذیه می نماید.  
از انواع خطرناك ملخ نوع مهاجر  
آنست که دسته جمعی پرواز میکند  
واز لحاظ تعداد دسته های آن بقدری  
زیاد است که در موقع پر واز جلو  
نور آفتاب را گرفته و هوا را تاریک  
می سازد.  
ساحت مهاجرت این نوع ملخ  
طولانی و وسیع است و گاهی اتفاق  
می افتد که از قاره سیاه «افریقا»  
بافغانستان وسایر کشور های این  
حوزه مهاجرت نماید و در موقع  
پرواز و نشستن بر زمین و سعی  
معادل چندین کیلو متر مربع رافرا  
گرفته و روئیدنی و نباتی را باقی  
نگذارد.

تجهیزات برای مجادله علیه ملخ کافی  
نبود و وسایل و امکانات و قایموی  
و تحفظی علیه امراض و آفات نباتی  
نمیتوانست مؤثر یعنی داشته و خدمتی  
را انجام بدهد. زراعت ما و دهاقین ما  
در مواقع بروز خطر ملخ خسارات  
هنگفتی را متحمل می شدند و کسی  
با انکشاف تیکه در سایه سیستم  
پلان گذاری در کشور نمو دار شد و  
زمینه رشد زراعت عصری و توسعه  
تولیدات زراعتی موازی به آن منطرح  
گردید در ردیف سایر خدما تیکه  
بمنظور بهبود و ترقی در سکتور  
زراعت روی دست گرفته شد در جهت  
مجادله علیه آفات و امراض نباتی  
نیز و وسایلی تدارک و اقداماتی  
رعایت شد که مبارزه علیه ملخ نیز  
توأم با این مامول مورد نظر آمد.  
اکنون که در سایه رفاه بخشی  
و سعادت آور جمهوری جوان ما  
موقع و فرصت برای خدمتات  
وسیع تر، با نتیجه و مشر در همه  
ساحات حیاتی مغتنم شده است در

در کشور ما در گذشته ها که



# اعتماد بخود

واعیت چنین است و با در ذهن و فکر ما در تصور و خیال ما چنین می گذرد که موجودات همه بسوی کمال و ارتقا پویان است و عوالم لایتنهایی بجانب تکامل میگردانند و جمله درجهان ما این سیر تکاملی در تمام عناصر مدنیست از علوم و صنایع ، فنون و هنر های زیبا گرفته تا عرف و عادات و خصلت ها در هر جامعه ای مشاهده می گردد . ملت ها از یکدیگر اقتباس می نمایند ، عصری مکمل عصر سابق میشود ، مخترعی فکری را که از دعاغ دیگری جوانه زده و رشد و پرورش میدهد ، کاشفی بیوری و مفکوره دیگری را دنبال می نماید و در نتیجه کشف نوی می آورد .

بهین ترین افراد ، جوامع و اعصار و مفکوره ها زنجیر وار بهم پیوسته هر یک متمم و مکمل دیگری واقع میشوند و تمدن ها از ملتی به ملت دیگر و از عصری به عصر دیگر و از مردمی به مردم دیگر انتقال می یابد . دانشمندی بدنیال این فرضیه ابراز رای میکند که هر ملتی یا هر عصری رنگ ، فکر و فرهنگ خود را بر آنچه از دیگران و از عصر دیگر اقتباس کرده است بخشیده و در نتیجه تمدنهای گوناگون و متنوع پدیدار گردیده است . پندار چنین است که هیچوقت نفس یک کاسب و هنرمند ، عالم و مخترع ملت و یا جامعه و مردمی نیست که از فکر و ذوق کاسب و هنرمند دیگر ، عالم و مخترع دیگر ، ملت و جامعه دیگری استقافه و اقتباس نماید ، بلکه این نفس در صورتی راجع می شود که نخواهیم و یا نتوانیم از خوبی ها ، کمال ، هنر و بهتری ها و برتری های فکری و مدنی دیگران بهره مند شویم مشروط بر آنکه درین تلفیق و اقتباس بیشش ملی ، واقعیات و ممتازات جاری در محیط و جامعه و عصر و زمان خود را بکار بندیم و آنچه را که میخواهیم کسب کنیم در خود فرو برده بعد تعلیل و

هضم و همزوج ساختن آن با خصایل و اصالت های عینی و حکم فرما در جامعه خود عناصر جدیدی را در هنر و تمدن در کمال و فن در دانش و بینش خود بوجود آورده و در نتیجه کلتور و ثقافت و موجودیت مادی و معنوی خود را پر مایه و مجلل گردانیم تا در مسیر رشد و تکاملی که فکر میکنیم و آرزوی رسیدن به آن را داریم استقامت و خط سیر خود را روشن سازیم .

امروز که انکشاف سریع دانش و پیشرفت و دگر گونی سر سام آور درسیانس و تخنیک معاصر به سرعت زمانه ها را تغییر میدهد و انسان امروز متناسب بخواسته و تالانس و درک و فهم و برداشت خود از این همه تغییرات متاثر میشود و زندگی مادی و معنوی او هر آن معروض به تحول است و از جانب دیگر تحت تاثیر عواملی که ذکر شد دنیای ما از لحاظ ممکن بودن ارتباط سریع و تجویز با وسایل و لوازم میکه نقاط دور افتاده جهان را بهم نزدیک و نزد یکتر می سازد ، کوچک و محدود گردیده است .

زمینه تاثیر و تعمیم انفعالات جوامع بر یکدیگر بیشتر ممکن گردیده و این زمینه هنوز در حال توسعه پنداشته میشود .

از اینجاست که جامعه مانیز بحیث یک جامعه بیدار و معاصر و دینامیک در راه پذیرایی از موالید تمدن و تحول ، امروز در مسیری قرار گرفته است که باید از تحولات و تغییرات مثبت ذهنی و مادی جهان در هر گوشه ا یکپارچه و هماهنگ و در هر کنار نماید و جامعه ما باید با کوشش و مساعی مردم ما از آرایش و زیبایی زندگی در ردیف ممالک متحول و مترقی بر خوردار گردد .

با مطالعه بیروزی های مادی ملل و مردم مترقی جهان از حقایقی که آشکار میشود

یکی هم اینست که این همه وفا و رفاه مادی و بر شرف تمدن در عصر ما از همه اولتر زیربنای معنی دارد و از قدرتی بیشتر جوانه زده است که افراد آن جوامع بعنوان اعتماد به نفس در خود پرورش داده و به آن اتکا کرده اند .

میدانیم رستگاری شخص بسته بر اراده کوشش خود اوست و بیشتر کار و استقامت ضامن حصول مرام و مراد است ، حوائث و اتفاقات مثبت و منفی بعضا ممکن است در پیشرفت و یا ناکامی تاثیر داشته باشد ولی نمیتوان آن را عامل اساسی رستگاری یا شکست و و محرومیت تلقی کرد .

زیرا معتقدیم که شکیبایی و سعی عوالم را در هم شکسته راه را برای گامی بی ها می گشاید .

بهین نحو است اثر (اعتماد به نفس) در یک دایره وسیع بحال جامعه که افراد مایه تشکیل آن است روی این تعریف برای ماکه امروز شرایط مساعد اجتماعی و زمینه کوشش برای حصول مقاصد و وصول به مرام های والا تر و عالیتر زندگی فراهم شده است در تقلید و برداشت از محاسن و خوبیهای مدنیت معاصر ، بیش از هر ضرورت و امر دیگر توجه و انعطاف به ماهیت و هنر (اعتماد به نفس) و درک و اعتراف به اثر آن در تلاشها و کوشش های ما واجب و لابدی پنداشته میشود تا با این پندار و در روشنی آن بتوانیم با صبر و شکیبایی با نا ملایمات و مشکلات در آویزیم و با متکوب ساختن آن راه خود را بسوی بیروزی ها و موفقیت ها که ایده آل ما و نظام نوین مادی آن خلاصه میشود هموار و هموار گردانیم .



# انگلستان باروپا پیوست

وقایع

مهم

سیاسی

مفصل

«امروز نقطه آغاز تازه در تاریخ با زار مشترك است. تمامی يك ملت اطمینان خویش را بارو پائانت کرده است. نسیاید مایوس شان گم.»

این عکس العمل فرا نسوازویه اور تو بی رئیس کمیسیون با زار مشترك ارو پا ست که بمناسبت نتیجه ریفرندوم دوام عضویت انگلستان در با زار مشترك ارو پا اظهار داشت.

ابتکار و یلسن زعیم حزب کارگر و صدراعظم انگلستان در مراجعه با آرای عامه مردم انگلیس برای تشبیت یا عدم تشبیت عضویت انگلستان در بازار مشترك ارو پا، بیک اندیشه چهارده ساله ملت انگلیس پایان بخشید.

این اندیشه شمول در بازار مشترك اروپا و دوام عضویت این بازار و یا بر آمدن از عضویت بازار مشترك بود.

گرچه امروز این طرز تفکر در بعض حلقه های انگلستان قوت گرفته است که انگلستان دیگر همان امپراطوری بزرگ قرن ۱۷ و ۱۸ نیست و صلاح انگلستان در این است که در حدود جغرافیای کشور خود محدود بماند و بحیثیت مملکت کوچک ارو پایی بمسایل ملی خود در داخل خاك خود بپردازد اما بر عکس عده هستند که طرفدار دوام عظمت انگلستان بوده و چنین میخواستند که اگر چه انگلستان دیگر آن امپراطور بزرگ جهان نیست اما بحیثیت يك مملکت معظم جهان باید بمقام و موقعیت خود را در جهان حفظ کند و بحیثیت يك مملکت بزرگ در امور جهانی نقشی داشته باشد.

در حالیکه مشکلات اقتصادی مخصوصا سوال تهیه مواد غذایی و سوال صادرات اموال صنعتی انگلستان ۴۸ فیصد تورم بوسیله انگلستان را شده تهدید می کنند و عسوا قب در ماندن از با زار مشترك ارو پا از نظر سیاسی و اقتصادی اندیشه آندسته

مفکرین انگلیسی را تشکیل میداد که توانسته اند در گذشته جر یا نات آینده های دور را پیش بینی کنند.

## مخالفت با بازار مشترك:

موقعی که در ۱۹۵۸ طی کنفرانس روم با شتراك شش کشور ارو پای غربی فرانسه، جمهوری اتحادی آلمان، ایتالیا، بلژیک، هلند و لکسمبورگ بازار مشترك ارو پا بوجود آمد، حلقه های انگلیسی و سنیاستمداران انگلستان با آن جدا مخالفت میکردند، این مخالفت تنها در ساحه نظر محدود نماند بلکه اشتراك در بازار آزاد ارو پا و تقویه و تشویق این بازار و توجه بیشتر بکشور های کاتولیک و اتکاب بازار های اقتصادی کشور های کاتولیک مخالفت عملی انگلستان نسبت به بازار مشترك ارو پا بود، اما این مخالفت دیری دوام نکرد چه موفقیت هایی که با زار مشترك ارو پا خصوصا از طریق تقلیل هر سال ده فیصد در تعرفه های گمرکی و بالاخره از بین بردن تعرفه های گمرکی سیاست زراعتی بازار مشترك مبذول شد و پلان های بازار مشترك برای تولید پولی کشور های عضو بازار تا ۱۹۸۰ توجه حلقه های انگلیسی را ببا زار مشترك بیشتر جلب کرد و حکومت های وقت انگلستان برای اشتراك آنکشور بازار مشترك ارو پا صرف مساعی کردند.

## موقف جنرال دوگول:

این مساعی کمتر به نتیجه رسید زیرا با مخالفت شدید جنرال دوگول فقید رئیس جمهور وقت فرانسه رو برو شد، جنرال دوگول شمول انگلستان را ببا زار مشترك وسیله از بین بردن بازار مشترك میدانست، دوگول از دریچه بازار مشترك به آینده اروپا مینگریست وی که بحیثیت يك فرا نسوی عظمت طلب و يك رئیس جمهور وطن پرست، از گذشته فرانسه الهام میگرفت و از تاریخ فرانسه برکنار نبود، از وجود انگلستان در با زار

مشترك ارو پا در اندیشه بود و این اندیشه بیشتر از ناحیه موقعیست آینده فرانسه از نظر سیاسی و اقتصادی در ارو پای آینده بود که بازار مشترك ارو پا آنرا بنیان گذاری میکرد.

بنابراین مخالفت شدید دوگول نسبت به ورود انگلستان به بازار مشترك اروپا، تمام مساعی انگلستان را برای بدست آوردن عضویت این بازار بناگامی میکشاند و از اینجهت انگلستان برای هفت سال بانتظار شمول در بازار مشترك ارو پا ماند تا آنکه شکست بسراغ جنرال دوگول شتافت. دوگول از مقام ریاست جمهوری کنار رفت و جارج پمپیدو زمام امور فرانسه را بدست گرفت.

## حکومت هیت

در این وقت ادوارد هیت زعیم محافظه کار زمام امور انگلستان را بعهده داشت و حکومت محافظه کار انگلستان بشدت آرزو مند شمول در بازار مشترك ارو پا بود، این آرزو در ۱۹۶۹ برآورده شد و انگلستان عضو بازار مشترك ارو پا گردید، اما حزب کارگر، باین اقدام روی خوش نشان نداد و موقعی که ویلسن زمام امور انگلستان را بدست گرفت، سوال تجدید نظر در عضویت انگلستان به بازار مشترك ارو پا را بحیثیت سوال عمده کشور شس تعقیب کرد، تا آنگاه که بالاخره بضرورت حیاتی این امر متقاعد گردید و به ریفرندوم مراجعه کرد.

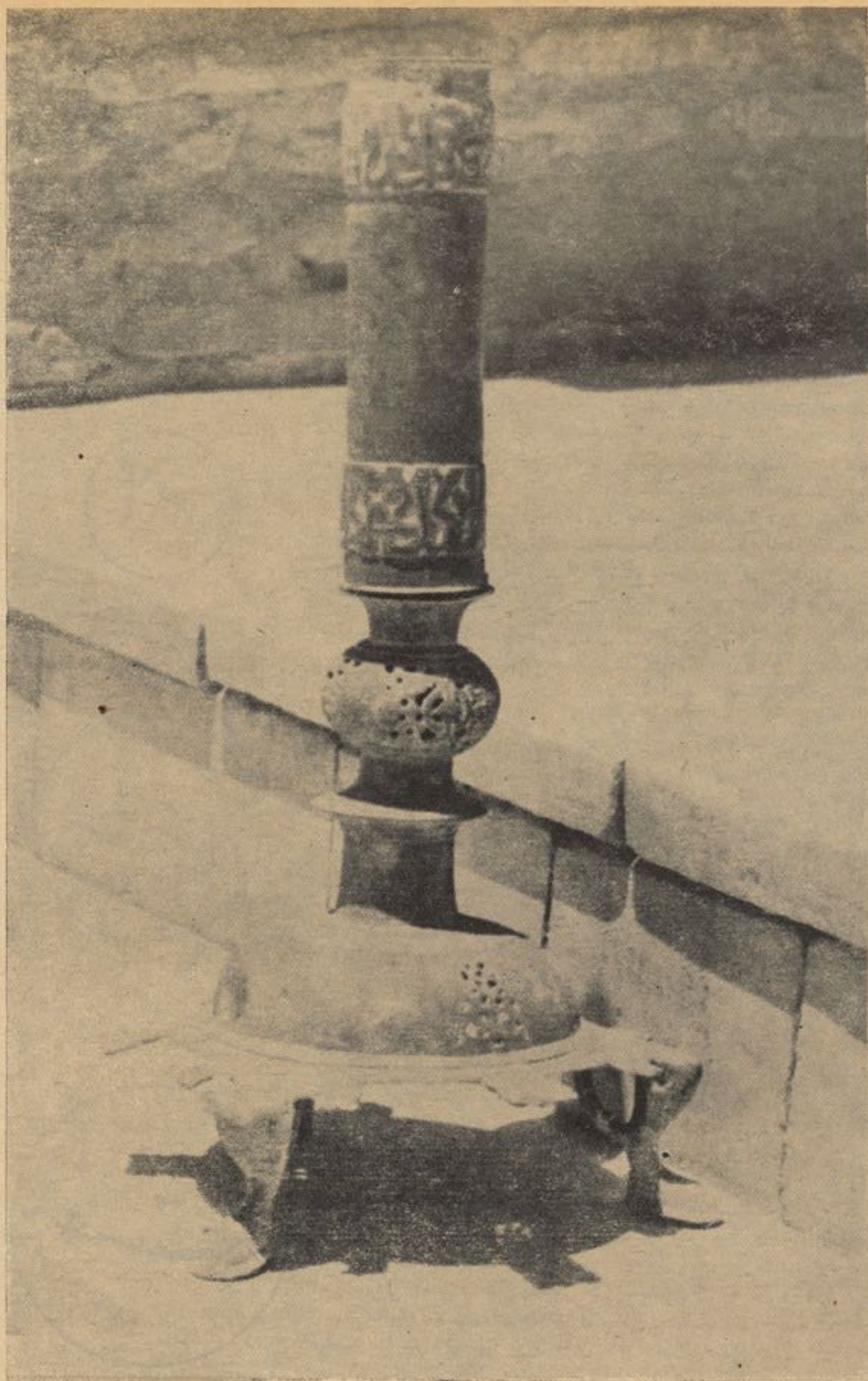
## ۶۸ فیصد آراء

طرفداری ملت انگلیس بایك اکثریت عظیم ۶۸ فیصد آراء برای دوام عضویت در بازار مشترك اروپا يك سلسله نا را حتی ها را در انگلستان پایان بخشید ویلسن بحیثیت يك پشتیبان دوام عضویت انگلستان فیروزی بزرگی کماهی کرد، ملت انگلیس توانست با این اکثریت راه خود را بسوی ارو پا باز کند، و اندیشه اینکه انگلستان درواز بازار مشترك بحیثیت يك جزیره از خطه اصلی ارو پا خواهد ماند، (بقیه در صفحه ۶۰)



# آرت

## قدیم اسلامی



ظروف از زشمندی که از شهر غزنی کشف شده است

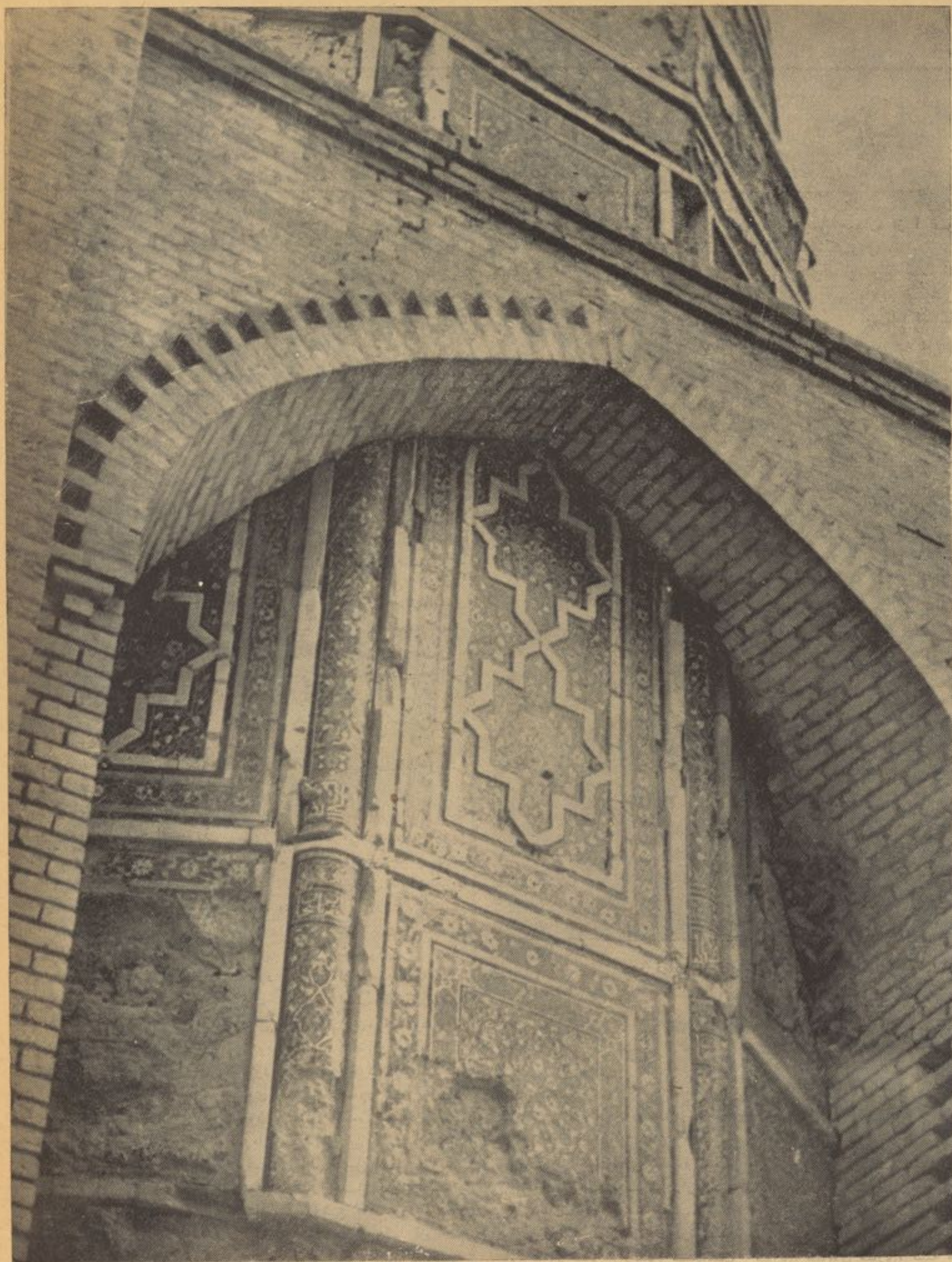
غزنوی ها و غوری ها، آبدات در موزیم موجود است. از قرن پانزدهم بار دیگر نهضت هنری زیادی اعمار نموده بودند، که سیزده هیچ اثری از آبدات تاریخی افغانستان آغاز گردید..... قسمتی از این آبدات کشف و فعلا مشاهده نمی شود و در قرن

به سلسله گزارش های تاریخی ری به موزیم زده و مختصر معلوماتی، بیرامون بقایای آثار عتیقه و نمونه های هنر قدیم اسلامی در کشور ما، نشر نمودیم. در بهایوی آثار باستانی که متعلق به سبک های هنری اوایل دوره اسلامی در افغانستان بود و از غزنی کشف شده است، آثار دیگری نیز در خلال حفاریات هیئت های باستانشناسی فرانسیسی در سال های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۲ از لشکری بازار بدست آمده است. در الماری های اتاق آثار اسلامی موزیم کابل، نمونه های از ظروف سفالین قدیم، به نمایش گذاشته شده است، که در میان آن ها، قدح بسیار زیبایی دیده میشود. نقوش مبهم و بیج در بیج این قدح رنگ سو سنی دارد و از سبک خاصی نمایندگی می کند. از جمله کشفیات مهم هیئات باستان شناسی در غزنی، طوریکه در کتاب راهنمای موزیم درج است، یکی هم نقاشی های دیواری است که از دیوار های یک اتاق در قصر بزرگ لشکری بازار دیده شده است.

تزیینات دیوار به قول متخصصین این رشته به عصر غوری ها یا خوارزمیان متعلق میگردد. (حوالی آغاز قرن سیزده) این نقاشی های دیوار که به موزیم کابل انتقال داده شده است، از غنای فرهنگی و هنری به شمار میرود.

در سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ - میلادی وقایع ناگواری در سرزمین هنر خیز ما رخ داد و افغانستان که دارای شهر های زیبا و مهد یک تمدن طریقی گردیده بود، با حملات جادو نشینان مغول به سرکردگی چنگیز ویران گردید.....





درین عکس‌نمایی از نقاشی‌های هنر اسلامی را در یکی از آبدات تاریخی هرات مشا هده می‌کنید .



# صحبتی از زمین‌های آفتاب‌زده

## آنجا که زمزمه‌های فراهرود

در سینه‌دشت‌های آن‌می‌خواهد

## اصل چخانسور

نسیم ملایمی همواره از آغوش  
آبها بر خاسته روی ساحل نرم  
تنش را می‌ساید و به مسافرین  
و مهمانان، مهر بانانه خوش آمد  
می‌گوید، مهمان نوازانه کسالت‌راه  
را دور می‌سازد و گرد و غبار را  
از چهره‌ها می‌روبد.

در جنوب مسرکز و لسوالی،  
سرزمین حاصل خیز امیران و شمال  
آن پوست گاو قرار دارد. پوست  
گاو بنا بر نداشتن سیستم آبیاری  
درست خشک و بی‌ثمر مانده است.  
پوست گاو در مورد زمین‌از زمانهای  
باستان واحد قیاسی بود طوری که  
به حساب یک پوست گاو و یا دو

بافر یاد موجهای آب که در ظلمت  
ناراحت روی هم می‌باشند تابلوهای  
ترسیم ناپذیری است که مسافر  
را هفت، هشت ساعت با یادها  
و خاطره‌های سرگرم می‌سازد.

اجازه بفرمایید سفر خود را از  
فراه آغاز کنیم از شمال به طرف  
جنوب می‌رویم. در کنار راست  
سربک، فراه رود خروشان و مست  
ناآرام است و موج‌های بی‌لگامش  
همواره به پیش می‌تازد. دوطرفه  
فراه رود سرسبز و شاداب است.  
در کنار چپ سربک، نخست تولسبک  
و سپس کوره‌گری می‌آید. تولسبک  
باغهای سبز و خر می‌دارد. اما  
در کوره‌گری بیشتر کوره‌گری که  
نوعی گز همیشه بهار است بنظر  
می‌خورد.

سفر ما ادامه می‌یابد و پیش  
می‌رویم.

بعد از گذشتن از یک دشت  
پهن‌آور و خشک می‌رسیم به جویین  
اما انجام دشت را میل جویین می‌  
گویند. در میل جویین سربک تقریباً  
بیست متر پایین می‌رود. میل  
جویین دهنه شهر است و نخست  
بازاری بایک ردیف دکان به نظر  
می‌خورد. در مرکز جویین یک قلعه  
بزرگ باستانی است که دو سه  
آسیای بادی آن دیده می‌شود.

جویین توسط فراه رود آبیاری  
میشود. به سفر خود ادامه می‌دهیم  
پسوی اصل چخانسور، از پوزک که  
هامون هلمند نامیده می‌شود -  
گذریم و بعد از این هفت، هشت  
ساعت در کنار جبهیل‌راه می‌پیماییم.  
سفر در کنار جبهیل در شب‌هایی که  
ماهتابی و روشن باشد را سستی  
رویا انگیز است و در غیر آن هتم  
خروش مرغان آبی، آواز دسته  
جمعی خیل‌های پرندگان و حسی

خوانندگان عزیز و گرامی درین  
شماره باز همراه با شما بیکی از  
گوشه‌های سرزمین زیبای خود  
سفر میکنیم و از لابلای یادداشت  
ها و نوشته‌ها به زندگی مردم،  
عنعنات جاری در آن سامان آشنا  
می‌شویم و پیوندی را که از طریق  
شناختن و معرفت با زندگی مردم  
نقاط مختلف و گوشه‌های دور و  
نزدیک کشور در تحکیم مراودات  
مورد نیاز ماست باین وسیله گره  
دیگری می‌زنیم و محکمتر می‌سازیم.  
در صحبت امروز و لسوالی اصل  
چخانسور مورد نظر ماست جا بیکه  
در شمال آن تخت رستم بر بسوط  
ولسوالی لاش و جویین، در جنوب  
دنباله کویر لوط که امروز  
«مارگو» نامیده می‌شود، در غرب  
آن جبهیل سیستان و در شرق آن  
ولایت هلمند افتاده است.

در باره وجه تسمیه «مارگو»  
گفته‌اند که نام زن یکی از بزرگان  
قبیلوی بلوچهای آن سامان «مارگو»  
بوده که امروز سرزمینی در همین  
گوشه کشور بنام او مسمی شده و  
یادگار آنروزگار باقیمانده است.  
در جنوب غربی و لسوالی اصل  
چخانسور مرکز جدید و لایست  
نیمروز (چخانسور) است که بنام  
«گچینی» یاد می‌شود. این کلمه  
بلوچی است که نقش و نگار معنی  
میدهد شکل دیگر این لفظ «گچینی»  
نیز امروز برای نام مرکز جدید  
و لایت (چخانسور) نیمروز معمول  
است و این کلمه معنی سره و بهتر  
را می‌رساند.



دور نمایی از فابریکه سپین زردر کندز

## نقش سپین زرد

### در تو لید پخته

نسبی بیاتنس تادیات، مساعد ساختن  
زمینه اشتغال در مزارع و دستگاه  
های صنعتی و ایجاد دستگاه‌های  
فرعی سکتور پخته چون روغن  
سازی، صابون سازی، تهیه مواد  
مورد ضرورت مویشی چون کنجاره،

پخته که آنرا «طلای سفید» گویند  
زرع آن از سا لیسان درازی در  
افغانستان رواج داشته است.  
امروز نقش سکتور پخته در اقتصاد  
ملی کشور خیلی از زنده و عمده است  
خلق ارزش در داخل کشور، بهبود



اصل قصر و مرقد امیر معین امیر  
نیمروز است زیارتگاه خاص و عام  
می باشد .  
امیر معین در ۱۵۰ هجری امیر  
نیمروز بود . گویند شخص سخی  
و با داد و دهن بود . تا اینکه  
چهل تن پی قتلش بر آمدند و او را  
گشتند و امروزه در همان قلعه دفن  
است و مردم آن قلعه را به نام  
امیران یاد میکنند .  
دو نهر بزرگ زرکن و زور کن  
و قلعه زرین از آثار تاریخی سزاوار  
یاد آوری آنجا است که افسانه های  
بیش از هزار سال آن سامان را  
هنوز ز بان گو یا و بیان فصیح  
است .  
بیاید یکی از گوشه های عنعنات  
مردم را که با لاشه های مد نیت

ارتفاع بیست متر نباشد است که  
برجی به ارتفاع ۳۰ متر در وسط  
آن ایستاده است . عرض دیوار  
های قلعه به پنج متر می رسد .  
میگویند این قلعه یکصد و بیست  
سال پیش توسط ابراهیم خان  
ساخته شده است . وی برای  
ساختن هر دیوار قلعه قبیله ای را  
مامور ساخته بود که مردم قبیله ها  
زن و مرد در ساختمان آن حصه  
داشته اند و بقسم «حشر» دیوار  
های عریض و بارو و برج بلند آن  
را مستحکم افراشته اند .

قلعه «نشک» که «درکده» واقع  
است به عقیده سیستانیان محل  
آتشکده زال است . چهل برج که  
در حقیقت قشله عسکری مردم  
نیمروز باستان بود ۱۲۸ برج  
مخروطی شکل دارد که همه برجها  
هنوز هم به با استاره اند . به  
فاصله یک کیلو متری چهل برج  
قلعه چخانسور که در سه منزل  
بناشده است هنوز هم در برابر  
سیلی تند باد ها و بارانها و حوادث  
طبیعی شکست ناپذیر می جنگد .  
قلعه معروف تاریخی امیران که در

بوست گاو ، زمین هارا می خریدند  
یا می فروختند که امروز روی هم رفته  
این معامله با جریب صورت می  
گیرد و در بعضی نقاط ، پیکال و در  
قسمت های دیگر « تخم ریز » و  
« ساعت آب » هم محک و ملاق  
پیمایش و مساحت زمین است .  
مرکز و لسوالی اصل چخانسور  
از دریای خاشروود آب می خورد که  
سر انجام به جیبیل سیستان می  
ریزد . جیبیل با اصل چخانسور  
کمتر از دو کیلو متر فاصله دارد  
و تقریباً نفوس آنجا هشتاد هزار  
نفر گفته اند . مردمان آنجا زراعت  
بیشه و مالدار اند و کشت (زرت)  
به تلفظ خود مردم آن سامان ،  
در آن ناحیه معمول است . از زرت  
نان می پزند و بیش از گندم بمصرف  
می رسانند .

خرپوزه و تربوز و لسوالی اصل  
چخانسور مشهور است ، که لذت  
وشیرینی خاص خود را دارد  
مخصوصاً تربوز « خاشخاش » و  
خرپوزه « برگ نی » معروف در  
کابل .

به فاصله قریب ۵۰۰ متر در شمال  
مرکز و لسوالی ، قلعه بزرگی به  
پوستک در بلند بودن پایه و شد  
اقتصاد ملی می افزاید .

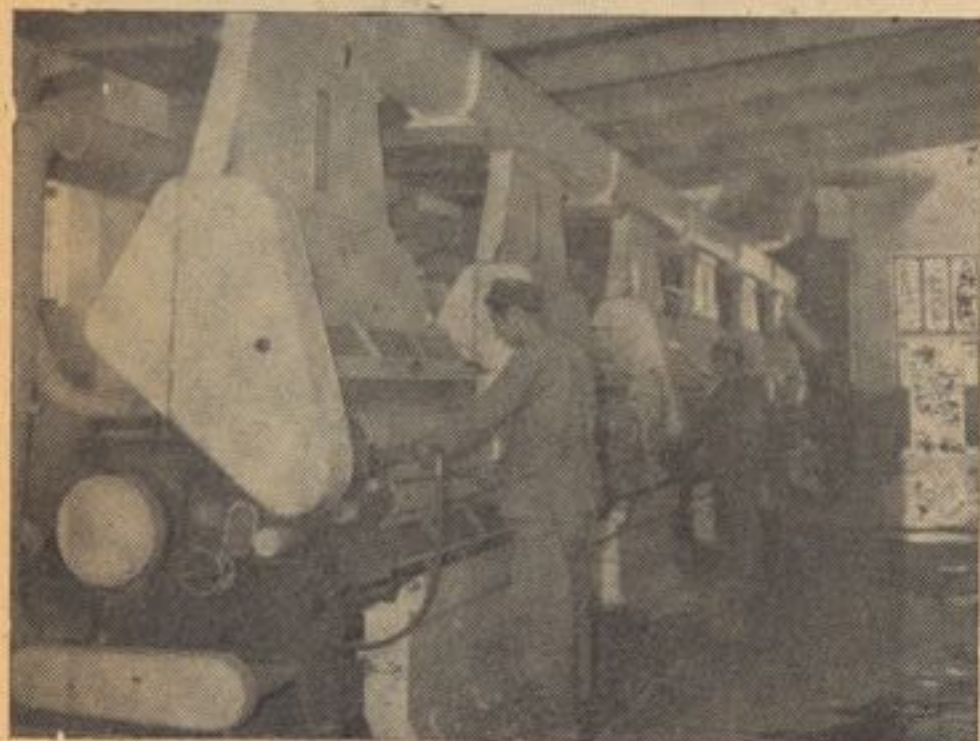
یکی از مؤسسات بزرگ صنعت  
پخته در کشور ، سپین زر شرکت  
است که با سابقه سی و نه سال  
فعالیت های عمده صنعتی ، تجاری  
و خدماتی را در حیات اقتصادی  
افغانستان انجام داده است .

بنیاد انجیر عبدالملک رئیس  
سپین زر شرکت ضمن ارائه معلومات  
پیرامون فعالیت های تولیدی  
و تجاری دستگاه های سپین زر  
و تزئینات پخته چنین ابراز  
نظر نمود :

شرکت در ولایات کندز ، تخار  
و بغلان سیزده نمایندگی دارد که  
منجمله هفت نمایندگی دارای دستگاه  
های جن و پرس بوده که چهار  
دستگاه آن کارگاه های پرس تیل  
پنبه دانه نیز می باشد . جهت بهبود  
امور گدام گذاری پخته در سال  
۱۳۵۳ در قدم اول گدام های سابقه  
اصلاح و ترمیم گردید و بتعداد نه  
باب گدام های عصری و جدید که  
هر گدام بظرفیت یک هزار تن پخته  
دانه دار میباشد ، اعمار گردیده است .  
در سال گذشته سه باب اسکلات  
عصری دیگری جهت نگهداری عدل  
های پخته محلول نیز تکمیل گردیده  
است ، این گدام ها و اسکلات ها



عدلهای پنبه از اینجا به هنگر ها و اسکلات ها انتقال داده میشود



دستگاه پنبه لنتر در کندز

پخته را از رطوبت و برف و باران  
محفوظ نگه داشته و از ضایعات  
اقتصادی جلوگیری بعمل آورد .  
بمنظور تسهیلات بیشتر زارعان  
پخته کار در مورد تحویلدهی ،  
نماینده گی ها در مراکز پخته کاری  
تاسیس گردید تا زارعان بتوانند در  
نزدیک ترین مرکز پخته شنا  
تحویل بدهند .

شرکت سپین زر در جریان کمپاین  
سال ۱۳۵۳ با استفاده از مبلغ ۱۱۵۰  
میلیون افغانی کردیت مالی دولت به  
اندازه ۷۳۰۰۰ تن پخته خریداری  
نموده است که این مقدار با مقایسه  
سال ۱۳۵۲ در حدود ۱۹۸۵۱ تن  
پخته بیشتر می باشد . پخته خریداری  
شده سال ۱۳۵۳ بمقایسه سال  
۱۳۵۱ به پیمانه ۴۷۴۴۰ تن اضافه  
می باشد .

از آغاز سال ۱۳۵۳ تا اخیر دلو  
مقدار ۵۳۱۵ تن روغن جامد و مایع  
در دستگاه های روغن سازی سپین زر  
تولید گردیده است که این مقدار  
بمقایسه سال ۱۳۵۲ مقدار ۲۴۷۳ تن  
روغن بیشتر تولید شده است .  
همچنان در یازده ماه سال ۱۳۵۳  
تولیدات صابون از ۲۳۴ میلیون کلوچه  
به ۳۱۲ میلیون ، محصولات کنجاره از  
۱۲۰۸۲ تن به ۱۴۳۵۴ تن و تولیدات

بقیه در صحه ۶۰





دکتر محمدحرم ضیایی متخصص  
امراض جلدی

# واکسن جذام

## در آستانه ظهور

ترکیب وپا هایش بدتر از آن.

دیدن این یکی خیلی درد آوراست  
دوکتور شایر ضمن اینکه اشک هایش  
را از زیر عینک ذره بینی اش مسی  
سترد گفت:

«چادری بهترین پوشش برای این  
معیوبها است.»

به تعقیب وی پسریکه گریه میکرد  
ومینالید جلبم کرد باریدن او بخاطر  
گشت آیا اواز درد مینالد، جذام  
درد نیز دارد واگر چنین باشد پس  
چرا آن دیگریکه حتی گوشت پایش را  
درپا نسمان قیچی میکرد آه نمیگفت  
ودردی احساس نمیکرد؟ این را از  
داکتر ضیایی میپرسم او چنین توضیح  
میدهد:

چون مرض جذام ابتدا اعصاب  
محیطی (رشته های باریک عصبی زیر  
جلد) را مصاب مینماید، در نتیجه نزد  
مریضان درد های عصبی شدیدی را  
بار می آورد که خیلی درد ناک است  
وعلت گریه این پسر نیز از  
از باعث همین دردهای عصبی است  
ورنه جذام اکثرا بدون درد میباشد.  
میپرسم! جذام چگونه یک مرض  
است، بیشتر کدام اعضا را مصاب  
علایم بروز آن کدام است؟

داکتر ضیایی: جذام یک مرض  
انتانی مزمن است که ابتداء اعصاب  
محیطی وبعد از آن جلد، غشای مخاطی  
دهن، جهاز تنفس واحشای داخلی  
چشمها را مصاب میسازد. علایم  
ابتدایی مرض عبارت از بوجود آمدن  
دردهای عصبی، ضخیم شدن اعصاب  
محیطی، گزختی بعضی قسمت های  
بدن، پیدا شدن لکه های سفید در  
جلد وسپس از بین رفتن وریختن  
ابروها، مژهها وبالاخره تظا هرات  
جلدی که در فوق تذکار یافت به  
مشاهده میرسد. اعراض مخبره

آنها که در سالون انتظار نشسته اند  
وبایک جهان آرزو به بهبودی خویش  
به آنجا، به دکتوران وبه همنو عان  
بادرد وبادرك خویش مراجعه کرده اند  
میگذریم. در گوشه ای از اطاق  
معاینه میزیست که عقب آن مستر  
رودلف المانی نشسته ومریضان را  
معاینه وتدای مینماید. بالای میز  
قطی های پراز ادویه جا دارد که به  
مریضان به قسم مجانی داده میشود.  
آن گوشه دیگر میزبانسان قرار دارد  
که مریضان در آنجا پانسمان میگردند.  
بیشتر از همه توجهم رادربان این  
اتاق جلب میکند.

به دقت اورامی پایم او مردی است  
معیوب، باقیافه تغییر یافته، تن  
نحیف، رستان و پنجه های کج وپا  
های بنداز شده. بینی اش گوئی  
هموار گردیده و مژه ها بکلی ریخته  
است.

اما باآنهم در قیافه اش رضایت  
میخوانم. رضایت از اینکه او دیگر  
مورد نفرت نیست ودرك کرده گسه  
اطرافیان برای بهبودش تلاش دارند.  
واین خود میتواند تا اندازه یسی  
از شدت دردش واز اندوه درونی  
اش بکاهد.

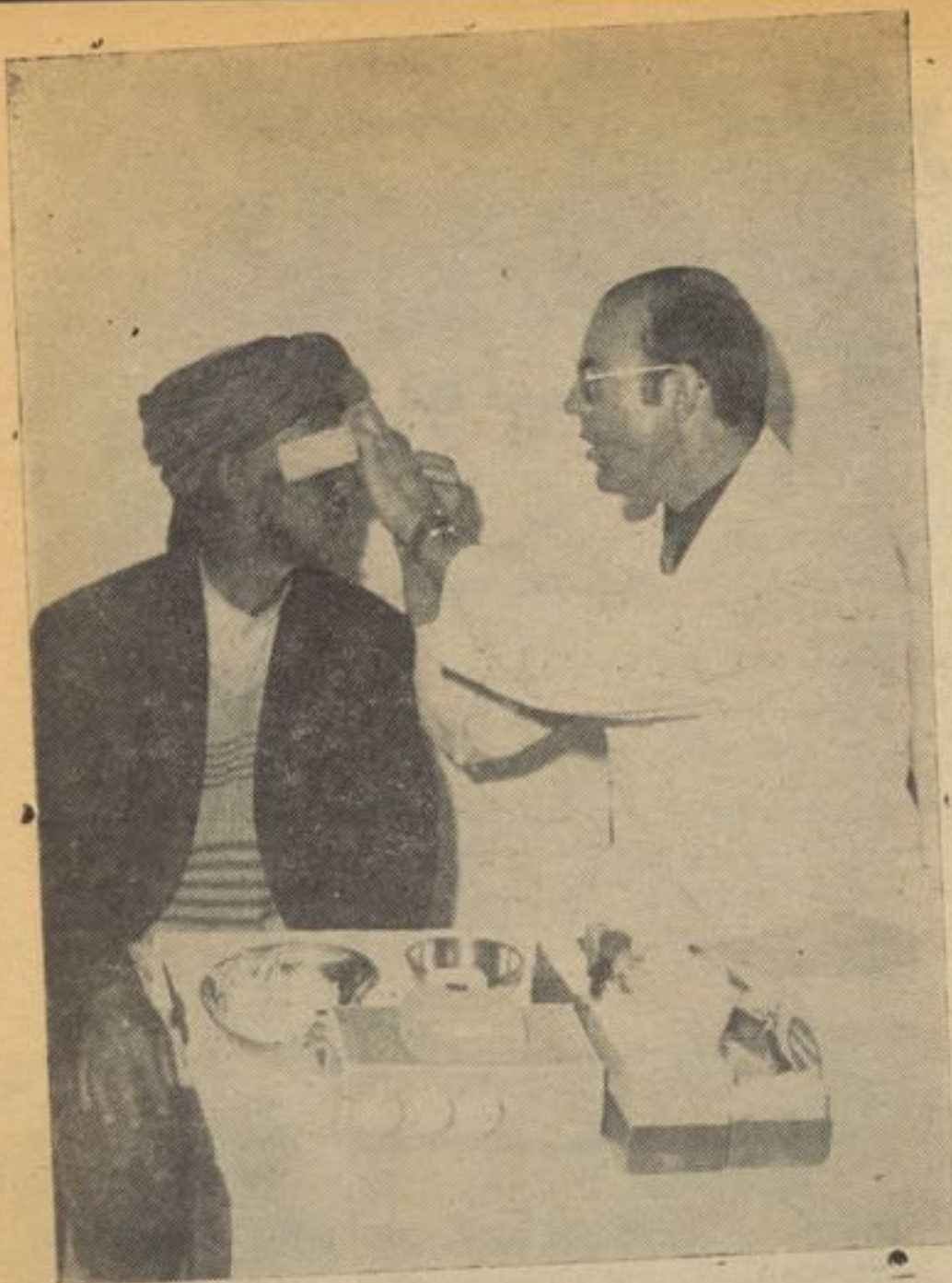
بیماران یکی بی دیگری میا یند.  
هریک به مرحله ای از مرض قرار  
دارند، آنها نیکه به مراحل اولیه  
وابتدایی قرار دارند قابل تشویش  
نبوده ونیز تدای شان سهل است.  
متاسفانه اکثر مریضان به مرحله  
بیشرفته ووخیم رو برو اند در میان  
آنهمه، خانمی است که چادری بسر  
دارد. قیافه اش بکلی تغییر یافته،  
چشمانش دید ندارد، دستا نشس بد

روز دیگر طبق قرار قبلی با  
دکتر شایر متخصص امراض جلدی  
به کلنیک جذامی وزیر اکبر خان که  
درچمن موقعیت دارد میروم این بار  
داکتر محمد حرم ضیایی متخصص  
امراض جلدی ما را همراهی مینماید.  
باورود به آنجا آن صحنه ایکه در



مریضی جذام قیافه مریض را تغییر میدهد.





مستر رو دلف المانی حین معاینه یکی از مریضان



درین بخش مریضان با نسمان می گردند

اندازه‌ی تخفیف و نامحسوس است که قبل از نشانه‌های آفات و اندفاعات جلدی اند :  
 ۱- تبر کلونید  
 ۲- بوردر لاین  
 ۳- لپرو متوز  
 شکل تبر کلونید آن هیچگاه سازی نبوده، مقاومت وجود اینگونه مریضان زیاد است و در عضو است شان میکروب یا باسیل مرض موجود نمی باشد.

در شکل بوردر لاین که نظر به احتوا نمودن باسیل‌های مرضی می باشد مقاومت عضویت مریضان کمتر است.  
 لپرو متوز که شکل شدید سازی مرض بوده افرازا انفی و تمام عضویت مریضان، باسیل‌های زیاد مرض را دارا و مقاومت عضویت فوق العاده پائین است.  
 وی نظریه دکتر شایر را که گفته بود اکثر جذامیان در افغانستان بشکل لپرو متوز مرحله پیشرفته قرار دارند رد نموده و میگوید:  
 خوشبختانه بیشتر جذامیان کشور ما به مرحله تبر کلونید قرار داشته و شکل سازی و وخیم آن لپرو متوز خیلی کم دیده میشود. در مان این مریضان نظر به پیشرفت مرض در آنها صورت میگیرد چنانچه در مرحله تبر کلونید حتی بعد از اینکه آفات جلدی و غیره علائم مرض با تداوی شفا یابد برای دو سال دیگر نیز باید به مریضان ادویه ضد مرض تطبیق گردد.

در شکل بوردر لاین بعد از شفا یافتن از مرض برای پنج تا ده سال بیشتر نیز مریضان مجبور اند تداوی خویش را به صورت منظم دوام دهند. اما در شکل لپرو متوز مریضان باید در طول حیات خویش تحت تداوی قرار گیرند.  
 طوریکه در فوق تذکار یافت در مراحل خیلی پیشرفته مرض اختلالات عمده یعنی سوء تشکلات و معیوبیت های دست، پا، چشم و امثال آن باید تداوی جراحی گردند.  
 وی علاوه کرد:  
 بخاطر باید داشت که مرض جذام فوق العاده قابل تداوی بوده خطرات و سرایت مرض مذکور نسبت به سایر امراض سازی از قبیل توبرکلوز (سل) کولرا، چیچک و غیره به مراتب کمتر است.

بقیه در صفحه ۵۸

اندازه‌ی تخفیف و نامحسوس است که قبل از نشانه‌های آفات و اندفاعات جلدی اند :  
 شخص هرگز نمی تواند موجودیت مرض را در وجودش احساس نماید نود فیصد علائم ابتدایی مرض کرختی است یعنی قبل از همه حس لامسه مریضان ضعیف و معدوم میگردد.  
 - دکتر ضیایی راجع به چگونگی سرایت مرض جذام و فکتور هایی که در انتشار مرض رول مهم دارد اظهار داشت:

طرز سرایت و انتقال مرض که جدیداً شناخته شده عبارت از افرازاات بینی مریضان لپرو متوز و بوردر لاین بوده که تعداد زیاد باسیل‌های مرض را احتوا و در انتقال مرض رول عمده را بازی مینماید. اینکه از کدام طریق (تماس جلد، جهاز تنفسی، جهاز هاضمه و یا توسط حشرات) باسیل‌ها منتقل میگردند تاکنون معلوم نگردیده و مورد بحث لپرو لوجست ها میباشند. وقتی میکروب جذام داخل عضویت گردید بعد از سپری شدن يك دوره طولانی تقریباً دو تا هفت سال علائم مرض نزد شخص ظاهر میگردد که البته مربوط و منوط به مقاومت عضویت شخص میباشد.

البته باید گفت که خانمها نسبت به مرد ها و جوانان نسبت به اطفال کمتر به جذام مصاب میگرددند و مقاومت بیشتر دارند. چنانچه پنجاه فیصد اطفالیکه والدین جذامی دارند و یا عضوی از اعضای فامیل شان مبتلا است قبل از پنج سالگی به جذام مصاب میگرددند. فقر و فاقگی، بیسوادی فقدان مواد غذایی، عدم مراعات حفظ الصحه در انتشار و شیوع مرض رول فوق العاده دارند.  
 دکتر ضیایی تعداد جذامیان جهانی را و اینکه در کدام کشور ها بیشتر موجودیت دارند و به چه تعداد شان تحت تداوی قرار گرفته اند چنین بررسی کرد:

وقایع مرض در سراسر جهان عموماً در مناطق حاره و تحت الحاره مانند آسیا و آفریقا خصوصاً دیده شده است. احصائیه آیکه اخیراً از طرف سازمان صحتی جهان گرفته شده وقایع جذام را هشت تا ده میلیون تخمین نموده که از جمله هجده فیصد آنها تحت تداوی قرار دارند.  
 نظر دکتر ضیایی در مورد اشکال مرض و عمومیت بیشترین نوع آن در



# نیو ننگ قاچاقبری

## زنان خارجی را

# پولیس اناث کابل کشف کرد

از آنرو زیکه رژیم فرخنده جمهوریت در کشور ما بنیان گذاری شد مبارزه علیه قاچاق و قاچاق بری موثرانه پیش برده می شود ولی باز هم بعضی اوقات کسانی دیده می شوند که زیر طلسم این جنایت عظیم به نفع خود شان و ضرر جامعه مبادرت

به قاچاق می کنند ولی از آنجا یکه پولیس بیدار تر و فعال تر در خدمت مردم قرار دارد میکوشد افعال خلاف قانون در اسرع وقت کشف و مرتکبین آن بچنگ قانون سپرده شود. خسر نگار ژوندون درباره قاچاق از طریق میدان طیاره کابل با بنیا غلی سر



هیچ تصور نمیشد که در زیر جاکتش معادل ملیون ها افغانی را تعبیه کرده باشد

خارنوال، سلطان محمد مدیر عمومی امنیت میدان بین المللی کابل مصاحبه بعمل آورده است که ذیلا تقدیم می گردد.

موصوف بجواب پرسشی گفت: اگر راپور واقعات سا لهای گذشته مدیریت امنیت میدان هوایی کابل مطالعه گردد بوضاحت ملاحظه میشود که در دو سال اخیر گرفتاری قاچاق بران میدان بین المللی کابل بکلی ناچیز است زیرا در این راه در همین مدت تلاش وافر و سعی بلیغ بکار برده شده است و روی همین اجراء است که اکنون کسی جرئت کرده نمیتواند از طریق میدان طیاره و یا دیگر سرحدات کشور به قاچاق بری اقدام نماید صرف بعضی خارجی های که یک مدت خیلی کوتاه در کابل میمانند و میخواهند بعضی از آثار تاریخی و یا مقداری از مواد مخدره را با خود نقل بدهند، همان است که دستگیر و به مرجع مربوط جهت تحقیق سپرده می شوند.

مدیر عمومی امنیت میدان هوایی بین المللی کابل در جواب این سوال که در طول سال ۵۷ درباره فرار اسعار از طریق فضا چند واقعه کشف و گرفتار شده است می گوید:

بر طبق فیصله مقامات صلاحیت دار طی دو سال اخیر به هیچ کسی اجازه داده نمی شود اسعار بیشتر خارجی و افغانی را از کشور خارج سازند مثلا افغانیها حق دارند در سفر خود شان به خارج از کشور بجهت دالر را ببرند البته در صورتیکه اسناد بانکی و اجازه نامه بانک های کشور را داشته باشند می توانند بر طبق مقررات هر اندازه ای که خواسته باشند نقل بدهند که البته این امر برای مریضان، تاجران و امثال آن در نظر گرفته شده است و این راهم باید علاوه نمود که هیچ خارجی و داخلی نمی تواند از بجهت افغانی پول

مروجه کشور ما بیشتر به خارج نقل بد هند و لو اسناد خروج آنرا داشته باشند.

از جمله اشخاصی که سال گذشته می خواستند يك مقدار زیاد اسعار را بطور قاچاق نقل بدهند گل زار لعل تبعه افغانی را می توان نام برد که این شخص می خواست از طریق فضا به خارج از کشور سفر کند او شیک ترین لباس در برو عینک های تیره در چشم داشت، طیاره داریان افغان هوایی شرکت آماده پرواز شد و مسافرین جهت تلاش بدنی آماد

گردیدند همه مسافرین خیلی عادی بودند ولی اضطراب و تشویش گل زار لعل افراد اسناد قاچاق مدیریت عمومی امنیت میدان بین المللی کابل را مشتبه ساخت که در اثر جستجوی پولیس احساس شد که اشیای سخت در زیر پیراهن مو صوف نهفته است، بنا بر آن بالا پوشش بیرون شد جاکت پشمی بیرون شد پیراهن بیرون شد و یکی دو زیر پیراهن دیگر نیز بیرون شد تا آنکه ۶۰ هزار مارك المانی، پنج هزار فرانک فرانسوی که خیلی محتاطانه و با هنر خاصی در کمرش تعبیه شده بود پیدا شد نامبرده توام با پولی جهت تحقیق مزید به وزارت داخله معرفی شد. واقعه دیگر قاچاق اسعار توسط خانم عبدالله یونس تبعه سویس مقیم افغانستان بود که جهت باز دید اقارب خویش می خواست به سویس مسافر کند وقتی خانم مذکور از طرف پولیس اناث دقیقا مورد بررسی قرار گرفت و سر آنجا سه هزار و پنجصد مارك فرانسوی ۳۵ پوند انگلیسی - پنج هزار فرانک فرانسوی و ۲۵۰ دالر امریکایی از بدن او کشف گردید از این رو نامبرده از سفر بازماند و توام با اسعار به وزارت داخله جهت تحقیق مزید معرفی گردید.

مدیر عمومی امنیت علاوه می کند که: همچنان مبلغ دو هزار پوند انگلیسی زمانی بدست موظفین اسناد قاچاق مدیریت عمومی امنیت میدان هوایی قرار گرفت که يك نفر تبعه تیورینگ لیند بنام «همیس ادمان تامس» حین پرواز مورد اشتباه قرار گرفت تلاش بدنی مقدار پول متذکره دست آمد که طبق مسقرات ضابطه گردید.

باید تذکر داد که سال گذشته در حدود بیست واقعه فرار اسعار را اشخاص مختلف و ملیت های مختلف





وقتی پیراهنش را بالا زد ندبسته های دالر وپو ند نمایان شد

که یک نفر المانی «گوت نیک گادسر» میخواست از کشور خارج سازد دستگیر شد. سال گذشته یک نفر افغان که میخواست مقدار زیاد سگ های تاریخی را با خود نقل بد شد نیز باز داشت گردید.

از مدیر عمومی امنیت میدان درباره ویزه سیاحت پرسیدم گفت در میدان هوایی سه نوع ویزه است که عبارت از ویزه سیاحت، ویزه (بقیه در صفحه ۵۸)



میگل اتریشی

به استثنای آن کسا نیکه قبلا اجازه نامه موزیم کابل را اخذ کرده باشند از جمله حاملین قاچاق آثار تاریخی یک نفر فرا نسوی بنام «گوبدک» در میدان هوایی کابل گرفتار شد که میخواست یک مجسمه را با خود به خارج انتقال بدهد از این رو چون قبلا اجازه نامه در مورد از موزیم کابل نداشت برای خودش اجازه خروج از کشور داده شد و لسی مجسمه به موزیم کابل سپرده شد. همچنان یک عدد قاب عکس که قدمت تاریخی داشت با ۱۵ عدد سکه قدیمی از یک نفر تبعه سیر یلانکا بنام «تانا رات تام» گرفتار شد که اشیای فوق نیز به موزیم مسترد گردید. ناگفته نماند که در طول سال گذشته یک عدد مجسمه را که «برت» انگلیسی و سر یک مجسمه را به وزن ۱۲۶ گرم که یک نفر المانی بنام «روگی ویکعدد سکه کلان نقره بی راکه باز هم یک نفر جر منی میخواست بخارج از کشور انتقال بدهد گرفتار شد.

همچنان یک یک عدد سر بودا را

۲۳ گرم چرس رادر جدار دا خلی بکس قرار داده بود وقتی اشتباه بولیس زیاد شد جدار بکس باره گردید و این مقدار چرس که در لای بلاستیک های نازک پوشانده شده بود بدست آمد.

همینطور ۴ کیلو و ۶۰۰ گرم چرس توسط خالد تبعه پاکستان ۴ کیلو و ۵۰۰ گرم توسط نذیر احمد پاکستانی و ۲ کیلو چرس توسط بشارت حسین پاکستانی در بکس های جداگانه جهت انتقال به خارج از افغانستان گذاشته شده بود گرچه مقدار چرس در بکس های شان در پاکستان تعبیه شده بود ولی در افغانستان راز ایشان کشف و به وزارت داخله معرفی شدند.

این بار از مدیر عمومی امنیت خواستم که راجع به قاچاق آثار تاریخی و نقل آن به خارج از کشور معلومات بدهد که میگوید:

به آثار تاریخی از قبیل مسکوکات مجسمه ها، آثار قلمی و غیره اجازه خروج به خارج از کشور داده نمیشود



گلزار لعل



چیت دیدت اتریشی

واقعه دلچسپ قاچاق اسعار که پولیس امنیت میدان هوایی بین المللی کابل بر آن توفیق حاصل کرد عبارت از گرفتاری دو نفری بنامهای نیک محمد و دایزنگی میباشد که از دایزنگی نام پنج قطعه چک سفری حاوی مبلغ ۲۸ هزار دالر امریکایی طوری بدست آمد که آنرا ماهرانه در عقب یک کتا بچه یادداشت قرار داده بود و از نیک محمد نام که دایزنگی همسفر بود سه قطعه چک حاوی مبلغ ۳۵ هزار دالر امریکایی به همین ترتیب بدست آمد که آنها چکها را از یک نفر مکنند لعل، خر - یاری و میخواستند جهت مفاد شخصی به خارج انتقال بدهند چون در پس جرم مکنند لعل نیز بادو نفر متذکره هم دست بوده لذا بعد از اعتراف که چکها را به نیک محمد و دایزنگی داده است. هر سه نفر شان به مراجع قانونی رسماً معرفی گردیدند از سر خارمن سلطاً محمد مدیر عمومی امنیت میدان بین المللی کابل پرسیدم معلومات بدهد در طول سال گذشته چه تعداد قاچاقبران مسود مخدیره گرفتار گردیده است میگوید:

شانزده واقعه کشف مواد مخدیره در سال گذشته از اشخاص متخلف که میخواستند از طریق فضا از کشور خارج شوند دستگیر گردیده است که از این واقعات یک واقعه آن رایک خانم وشوهر المانی خلیسی ماهرانه طرح کرده بودند به این معنی که خانمش «چیمت یدت» مقدار یک صد و هفتاد و پنج گرم چرس را در سینه بند و بعضی حصص دیگر بدن خود مخفی کرده بود که توسط موظفین انسداد قاچاق مدیر است امنیت میدان کشف و گرفتار شد که در پهلوی آن از نزد شوهرش «میکل» نیز دو صد گرم چرس بدست آمد که هر دو نفر مذکور از طرف محکمه به مبلغ چهل و یک هزار افغانی جریمه محکوم شدند که بعد از پرداخت پول از کشور خارج گردیدند و عکسها شش کیلو و پنج صد گرم چرس که توسط محمد اسمعیل پسر محمد یوسف تبعه افغان در یک قسمت بکسش طور پوس شده تعبیه شده بود کشف و ظاهر گردید که حامل چرس مذکور جهت تحقیق مزید بوزارت داخله معرفی شد.

مدیر امنیت میدان علاوه نمود که: سال گذشته یک تعداد پاکستانی هائیز بجرم انتقال مقدار زیاد چرس در میدان هوایی کابل گرفتار و بازداشت شدند که محمد طارق ۴ کیلو و



# قالین

## محصول کلکهای هنر آفرین مردم ما

صدای تک تک کارد قالین باف بلند است، او با چنان سر عتی تار های رنگین را یکی پی دیگری بر کار گاهش گره می زند، که شمارش انگشتان او به مشکل امکان پذیر است. ... و روزی چند میگذرد، آنگاه در مقابل خود، قالینی زیبا، رنگین و بر از نقش و نگار می بیند. این

در جهان امروز تند و پر نمایشگاه ها، بهترین و سیله معرفی ا متعه و پیداوار یک مملکت بشمار می رود، از همین سبب است، که نمایشگاه قالین در کابل دایر گردید. - درین نمایشگاه علاوه از قالین های ولایات مختلف افغانستان - نمونه های قالین تو لیدی بعضی

ما شینی و یا ساخت کشور های دیگر، کمتر این امتیاز را دارند، از همین رو، امروز افغانستان از نگاه صنعت قالین شهرت خوبی در جهان کسب کرده است. منبع اتحادیه صادر کنندگان قالین راجع به کمک های آن اتحادیه به قالین بافان کشور، گفت: - اتحادیه در نظر دارد، تا مواد

نیاغلی جلالر وزیر تجارت در بیانیه اش، موقع افتتاح این نمایشگاه مقدار صادرات قالین را نه فیصد مجموع صادرات و یازده فیصد صادرات عنعنوی کشور وانمود کرده افزود: - در چند سال اخیر قیمت وسطی فروش دو اعشاریه بیست و پنج چند افزایش یافته، اگر چه



شبهکار دست و پنجه های قالین بافان

خام قالین را تهیه و به قیمت مناسب، به دسترس قالین بافان بگذارد، تا ازین طریق بتوانند پیمانۀ تولیدات خود را بهتر و اقتصادی تر بکنند ببرند. درین افزایش انفلاسیون و وضع غیر ثابت بولی جهانی، بی تاثیر نبودن با آن هم، قالین افغانی توانست است، که قیمت مناسب را بدست آورد.



از نمونه های قیمت بها وبی نظیر قالین افغانی



فرش زیبا، راحت چشم و آرا مش عصاب را فراهم میکند

قالین افغانی است، محصول انگلستان هنر آفرین زنان و مردان سر زمین ما اندخوی، مزار شریف، آقچه، میمنه و تا ساحه غرب کشور مانند بادغیس و هرات، همه سر زمین قالین است. در شمال کشور، بیشتر دختران به قالین بافی مهارت دارند و در غرب افغانستان، قالین باف ها، به خانه ها می روند و این حرفه را به اطفال می آموزانند. چند روز قبل نمایشگاه قالین های افغانی، در ساحه نندارتون چمن دایر شد. در این نمایشگاه، نمونه های از قالین نقاط مختلف افغانستان گرد آوری شده و به نمایش گزارده شده بود قالین های اندخوی و آقچه با رنگ های تند و آتشین... قالین های بادغیس و هرات با نقش ها و نگار ها ...

مؤسسات و دوایر دولتی را نیز شامل گردانیده اند که مرغوبیت و جنسیت آن ها، قابل توجه است. یکتا از اعضای اتحادیه قالین در مورد جنسیت قالین افغانی، در مارکیت های خارجی، گفت: - اگر چه قالین های بعضی ممالک همجوار و کشور های آسیایی، در پهلوی قالین های افغانی، به مارکیت های بین المللی عرضه میگردند، اما در طی سالهای اخیر، علاقمندان قالین های افغانستان، نسبت به سایر قالین های جهان بیشتر بوده است علت آن هم مرغوبیت و زیبایی شکل و دوام آن است. وی علاوه میکند: قالین افغانی که توسط دست بافته می شود و همچنان در مورد تار و رنگ آن توجه می شود، استحکام و دوام زیادی دارد، که قالین های





در  
سن  
را  
ده  
عود  
ست  
ست  
له

غیر  
بوده  
تا  
ست



# لکه‌های خونین و فنگین

## در دامان عصر کیهان

جانیا نیکه در فضا و زمین خون میریزند  
و خانواده‌ها را به مصیبت و ماتم می‌نشانند

از مجله (باری ماچ)

ترجمه عطا (رادمرد)



راهزنان بعد از ارتکاب جرم فرار می‌نمایند.



این هم نوع دیگری از جنایت و خشونت انسان. مقابل انسان

در حالیکه تفنگچه‌های دستی  
و تفنگهای باخود داشتند، بدون آنکه توجه  
عابرین و پولیس منطقه را جلب نمایند تا خل  
بانک گردیده، دروازه بانک را بسته و روی آن  
نوشته ذیل را نصب کردند: (بانک نظر به  
مشکلات اداری مسدود است لطفاً مراجعه  
نکنید) بعداً زمانیکه کاملاً متیقن گردیدند که در  
بانک هیچکس نیست و اگر کدام کارکنی از  
کارکنان بانک وجود دارد مشغول صرف نان  
چاشت است، بصورت فوری دست و پا و دهن  
کار کتان را بسته و در یک چشم بهم زدن یک  
قسمت اعظمی سرمایه بانک را به سرقت بردند  
و خودشان چنان ماهرانه فرار کردند که هیچ  
انری از خود بجا نگذاشته‌اند.

در هفته‌ایکه گذشت روزنامه‌های معتبر  
اروپا اخبار گوناگونی در مورد این گروه  
به نشر سپردند، از جمله یکی از این روزنامه‌ها  
خبر مربوط را چنین به نشر سپرد:  
(تاریخ اروپا تا حال چنین غارت و چینی  
راهزنی را بخود ندیده) میرویم به حادثه دیگری  
از این قبیل:

موتور کادیلاک سفید رنگی مقابل بانک مرکزی  
شهر کالیفرنای امریکا توقف کرده و در یک چشم  
بهم زدن چهار مرد مسلح در حالیکه پیراهن‌های  
سفید و بطونهای سیاه رنگی بتن داشتند  
داخل بانک گردیدند و بعد از آنکه تمامی  
سرمایه بانک را بغارت بردند و حینیکه چهار  
سارق با پول سرقت شده داخل موتور خویش  
شده و از آنجا به جهت نامعلومی حرکت  
کردند، صدای مهیب و دهشتناکی همه ساکنین  
شهر و عابرین را وحشت زده نمود و تمامی بنای  
بانک با عظمتی که داشت فرو ریختن گرفت و به  
خرابه تبدیل گردید اما سارقین رفتند که رفتند  
و تا حال هیچکس از آنها سراغی ندارد، پولیس  
مخفی، پولیس مرکزی شهر، و سایر موفقیین  
امنی در تکاپو اند اما چه سود!

این گروه که به گروه‌های بزرگ سارقین  
ارتباط دارند در چندین ساحه و زمینه‌های  
مختلفی به سرقت و دستبرد پرداخته‌اند، چندی  
قبل هواپیمایی را با سر نشینان آن به تمام و کمال  
به سرقت بردند، آنها کارکنان هواپیما را  
در دشتی پیاده کرده و کسا تیرا که میخواستند  
با خود به صوب نامعلومی با هواپیما به سرقت

در این اواخر گروهی در اروپا قد علم  
نموده‌اند، که جمعا بعد از تعیین پروگرامهای  
عملی خویش دست به دستبرد طیارات، بس‌ها  
و بانک هم‌بزنند، طبق گزارش یکی از جمله  
دستگاههای پولیس و مراکز امنیتی اروپا  
این گروه شش نفری که طبعاً خواهی نخواهی  
بداسته بزرگتر دیگری ارتباط دارند و از  
موسسه بخصوص جنایی و راهزنی کمک‌های  
مالی دریافت میدارند و رهبر واحدی دارند،  
این گروه در یک سلسله از کشور های  
اروپایی از جمله در اطریش، هالند، سوئیس  
فرانسه و انگلستان به ربودن طیارات پرداخته  
اند. این گروه نه تنها به ربودن  
طیارات می‌پردازند بلکه از طرق و وسایل  
دیگر نیز استفاده اعظمی می‌نمایند، جراید  
کشور های اروپایی چندی قبل خبر به سرقت  
رفتن بانک بزرگ کشور فرانسه را به نشر  
سپردند، جراید مذکور چنین گزارش دادند:  
(چندی قبل دسته چهار نفری ظهر هنگام  
زمانیکه روی پرفته از داد وستد و رفت و آمد  
مراجمین در بانک هاگاسته میشود، از موتورولز  
روی ز سرخ رنگی که پیشروی دروازه بانک ایستاده



لانه هواپیمای مسافربری بعد از سقوط.





بعد از آنکه زنان را دزدیده و با خود به جایی نامعلوم بردند .

بردند ، آنها کارکنان این هواپیما را دست و پا بسته در دشتی رها کرده و چند روز بعد راهزنان اعلان نمودند که مقصد و منظور از سرقت هواپیما مقاصد مختلف دیگری است که باید در ظرف بیست و چهار ساعت بر او رده شود و در صورت عکس آن هواپیما را منفجر خواهند ساخت و همان بود که در طول مدت یک شبانه روز و حتی اضافه تر از آن مقصد شان برآورده نشد ، مسافرین رابه گروهی گرفته هواپیما را منفجر نمودند ، اما برایم مهم و اساسی که تا حال حل نگردیده و آن عبارت از این است که جان بیش از پنجاه و پنج تن از مسافرین هواپیمایی مذکور در خطر مرگ قرار دارد و زندگی آنها به یک مسو بستگی دارد ، در صورت عملی نگردیدن پروگرام سارقین و کوجکترین بهانه‌یی همه آنها به یکبارگی از تیغ خواهند برآمد و روانه دیار فنا خواهند گردید که اصلا راه بازگشت شان میسر نیست .

هفته قبل سرویسی که حامل چندین تن بشمار مسافرین از زن و مرد و اطفال بود به سرقت برده شد طوری که زنان را دزدیدند ، سرمایه و اموالی را که در سرویس وجود داشت به سرقت بردند و موتر سرویس را بدون تیل و سایر وسایل در بیابانی گذاشتند و دست و پای مسافرین را چنان بستند که آنها توان حرکت و جنبش را نداشتند .

هواپیمایی با هفتاد و پنج سر نشین از میدان هوایی (اورلی) فرانسه بفرض مسافرت به امریکا جانب یکی از کشور های اروپایی به پرواز درآمد تا بعد از اقامت و توقف چند ساعته جانب امریکا به مسافرت خود بش ادامه دهد ، اما دیری نگذشته بود که از بین هواپیما در حالیکه مسافرین با آرامش خاطر در چوکی های خویش آرامیده بودند سه مرد مسلح ،

در حالیکه صورت شان باتکه پارچه پوشیده شده بود ، همه مسافرین را مجبور به تسلیم نمودند از جمله این سه مرد مسلح دوتن آنها

دربین مسافرین قرار گرفت و یکی دیگر ازین سه مرد مسلح داخل جایگاه پیلوتان شده و آنها را با تهدید و مجبور به تعقیب خط السیر از پیش

شده حمله ور گردیده و با ضربات پشمی که به سر و روی او وارد آورد وی را بکشت ، بعد از اینکه کاملاً متیقن گردیدند که دیگر نمیتوانند از مسافرین و کارکنان هواپیما و از تهدید آنها به مرگ ، نتیجه ای بدست بیاورند ، شروع نمودند به اینکه هواپیما را با تمام سر نشینان و مسافرین آن منفجر نمایند و همانطور هم شد ، در اثر عملیات آنها هواپیما دوبارچه شده و با شدت هرچه تمامتر بزمین

خورد و سه صندوقچه و شش تن میا فران آن همه به یکبارگی به هلاکت رسیدند .

چندی قبل افراد امنیتی امریکا اطلاع داد که در ظرف بیست و چهار ساعت یک هواپیما سقوط داده شد ، به یک بانک دستبرد زدند ، در یک زودخورد و حشیانه چندین تن کشته و چندین تن دیگر شدیداً زخمی گردیدند و مردمی که بصورت کاملاً عادی ناوقت شب میخواستند به منازل خویش برگردند از طرف عدة چند مورد حمله قرار گرفتند و بصورت



کارکنان هواپیما را دست و پا بسته در دشتی رها کردند .



# نامهای با و دانه مانده اند



اثر: م.ت.آی بیک  
ترجمه: ح.ش

## امیر علیشیر نوایی

### خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهسرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وبا وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) ، شهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میرد و بیاری نوایی قدرت از کف درفته ، ادوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

دوستان هرات سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتخاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد .

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جندی سلطان نرار نمیگردد، وی ناراضی از کساح سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

مظفر میرزا با تکان دست وانمود ساخت که برای قضیه کدام اهمیتی قابل نیست و برای آموختن املا و انشاء از نزد معلم عازم یکی از خانه های متصل گردید . توغان بیک جوان را از پی کار فرستاد و خودش در فکر فرو رفت .

هر گاه در جریان تحقیق ، مسئله اختلاف دختر توسط توغان بیک در شرایط پراز هرج و مرج زمان یادگار بیک مورد استنطاق قرار گیرد ممکن است کار بر سوایی بکشد . دلتش سیاه شد . بدتر از همه اینکه مجدا لدین در هرات نبود . تصمیم گرفت تا هر چه زودتر نقش پای دختر را از میان بردارد و خود را از بسین رهگذر آسوده سازد . کلاه پوست سنجا ب خود را تا گوشها کش کرده بعجله بیرون شد . بالای اسپ نشست و در حالیکه سه نوکر سوار از عقبش حرکت میکردند ، بسرعت راه قلعه «اختیار الدین» را در پیش گرفت . چون نزد نظام قراول رسید ، از اسپ فرود آمد ، سرو کله زین الدین در برابرش پیدا شد .

توغان بیک با وضعی غرور آمیز و بی اعتنا پرسید :

«مولانا ، در اینجا چه میکنید ؟»

زین الدین با تواضعی ساختگی جواب داد :

«امروز یکی از اقارب ما به جهنم داخل شده است . تصور میکنم جناب بیک نیز چنین تصمیمی در دل دارند .»

توغان بیک به مطلب کنایه آمیز این سخن پی برد اما خود را بهانه فیهی زد .

«میرزای جوان ، پشت اینطور گپ سازی ها نگرددید و اسپ خود را بدست نوکرها داده ، بسرعت داخل قراول خانه گردید .»

زین الدین این واقعه را بعد از آنکه از بیک نسب نشینی طولانی در تاریکی صبح بیرون شد ، از یک سپاهی آشنا شنید به گمان اینکه «مبادا او ، زیبای ارسلان نکول باشد» ، بلا توقف سوی قلعه دوید . تصور او درست از آن پدر آمد . از اطلاعات حاصله معلوم شد که اولین سوال را از وی پیر محمد کله - پسر امیرعلی

جلاد بعمل آورده ، اما دختر بدون آنکه نام احدی را بر زبان آورد ، با جسارتی شگفت انگیز منانت و استواری خویش را نگهداشته است .

زین الدین با اینکه از سرما میلرزید ، در انتظار خروج توغان بیک باقی ماند ، زیرا آمدن او را فقط با ارتباط باین واقعه حدس زده بود . هنوز دیری نگذشته توغان بیک با گامهای ظفر مند آبیرون آمد . نگاه استهزا آمیزی به زین الدین انداخت . زین الدین با خود فکر کرد : «هان ، ای سگ ، میخواهی حقیقت را بیلابیلی انخیز ، شاعری گفته است : دریا پلیدی نشود از دهان سگ ، سپس به توغان بیک نزد یکسک شد .»

«بیک ، انجام واقعه دیشبه بکجا خواهد کشید؟ - زین الدین مثل شخصی علاقمندی که با موضوع بیگانه باشد ، پرسید . توغان بیک نگاهی خصمانه بوی افکند و با خشونت جواب داد :

«من چه میدانم ، مگر غیر این درد سر دیگری ندارم ؟»

زین الدین با جدیت روی بر گردانید و به سرعت طرف مدرسه روان شد .

دوچهره سلطا نمراد و ارسلانکول روی موضوعی سر گرم گفتگو بودند .

«دوستم ، بیایم را درین مسئله مشکل رهنمایی کن ! سلطا نمراد با خرسندی محل از نزدیک خود برای نشستن نشان داد .»

«در کدام مسئله ؟»

سلطا نمراد پاسخ داد :

«آخر باید دلدار را نجات داد :

«درست است ، باید او را خیلی زود نجات بخشید ، اما آیا میدانید از کجا ؟»

«نگو که از کجا ، بلکه بگو چطور ؟»

ارسلان نکول کلاه خود را بر داشت و با چشمان امید وار سوی زین الدین نگاه کرد .

«چه میگویی ؟ غالباً شما در غفلت مانده اید . دختر از یک زندان به زندان دیگر

افتاد .

نفس سلطا نمراد وار سلانکول فید شده و چشمان شان از حده بیرون بر آمد ...

زین الدین تمام ماجرا را برای آنها بیان کرد . سکوتی عمیق فضای حجره را فراگرفت قطرات اشک از چشمان ارسلان نکول جاری شد . سلطا نمراد دلفتاً از جا چنبد :

«واقعا این دختر ، نادره دوران بوده است - او در حالیکه تمام بدن خود را حرکت میداد ، با هیجان سخن گفت - برادران ، باید هر کدام ما برای انجام وظیفه ای کمر بندیم . زندگی دلدار را چون جان خود حفظ کنیم . زین الدین ، تو بکوش تا از فعالیت های

توغان بیک اطلاعات دقیق بدست آوری ، ارسلان نکول ، تو نباید از اطراف قلعه دور بروی ، در عین حال نباید لحظه ای هم هوشیاری خود را از دست بدهی . من ... من چه باید بکنم ؟ افسوس که جناب وزیر خواجه افضل دیروز رهسپار مرو گردیدند ، بهر حال ، من از بیک های منصف و از شخصیت های معتبر هرات کمک میطلبم ...»

در برابر سلطا نمراد هیچگونه اعتراض صورت نگرفت . بعد از آنکه تصمیم گرفتند در صورت عادی بودن وضع ، از طرف شام در خانه زین الدین باهم ببنند ، حجره را ترک گفتند .

ارسلان نکول با گامهای فراخ به قلعه ، اختیار - الدین آمد . حصار شکوهند ، شبیه ستیغ های بلند کوه که یکی بر فراز دیگری قد افراشته باشد ، سنگین و قهر آلود جا بجا استاده بود و با کنگره های مرتفع ، دیوار های ضخیم و مستحکم ، بر جهای با عظمت و تپه های خاکی خود ، در دل آسمان میدوید ...

زندان در همینجا بود . ارسلان نکول در وسط میدان قلعه و بازار اسپ که در شمال آن موقعیت داشت ، مغرور رانه کام زد . پیشا نیش مثل







اینکه جنبی آهنین پوشیده باشد، سنگین و داغ بود. در چشمانش منظری خوف انگیزی مجسم گردید او در اینجا بسیار دیده بود آدمی بی را که شمشیر جلاد سر از بدنش جدا کرده و با دستان شائرا بریده بود و با بر چوبه دار با لارفته، پس از لحظای تپش بسان «الف» در هوا معلق مانده بودند قلبش را دهشت فرا گرفت. با خود اندیشید: «فرسا اگر دلدار را بیرون آورده به دار آویزند و با بغاظر کشیدن تیغ بر حلقش نزد گودال بر زمین بخوابانند، در آنصورت او چه باید بکند؟ آیا مثل زنان کف بزند و بگیرد؟ حمله با دست تپی بر جلاد آن چه سودی در بر خواهد داشت؟ سپس بدون آنکه متسردد بماند، بطرف خانه دوید.

خاله اش به بازار رفته بود. از عقب پیر مرد که در صحن حویلی تردد داشت نزدیک آمده، آهسته شانه اش را تکان داد:

- شوهر خاله، روزی دو باره یک شمشیر حرف زده بودید، آنرا بمن نشان دهید.

- هه... شمشیر؟ مگر دشمن بر هرات حمله میکند؟ پیر مرد چشمان فرو رفته در زیر ابروان دراز خود را گشود و پرسید:

- نخیر، آرامی است... اما ضرور بود، ارسلان نکول عجله کرد.

پیر مرد بغانه در آمده صندوق بزرگی را شان داد. چون کلید پیدا نشد، جوان حلقه زنجیر را بزور کشیده، صندوق را باز کرد. شمشیر را از لابلای انواع لباسها بیرون آورد و از غلاف کشیده بدقت از نظر گذرانید.

پیر مرد گفت:

- فرزندم، چه چیز آنرا نگاه میکنی، فولاد صفتان است... پدر مرحوم از بهادران امیر تیمور بود. چه بسا کشورهایی که این شمشیر دیده و چه بسا مردمانی که بالای سرشان رقصیده است... این تیغ، بسا هندوستان دشت قباچاق، عرب، ایران، قفقاز

دیار روم (آسیای صغیر) و بسا اقلیم های دیگر آشنا ست. اگر منبهم در زمان تیمور صاحبقران میزیستیم، آیا ممکن بود اینطور عمرم به گلالی بگذرد؟ دریغاً... حالا حاکم یکی از ولایات ختای بودم!

- شمشیر خوبی ست - ارسلان نکول شمشیر را با احتیاط در غلاف کرد و از زیر چین دراز آنرا بر خود آویخت بعد از آن گاردی پیچیده در یک تکه را از طاق بلند گرفته بر ساق موزه خود خلانید.

پیر مرد در جلو ارسلان نکول ایستاده شد:

- هان، مگر میخواهی برای مقابله با یاجوج و ماجوج بروی شمشیر بر کمر و گارد بر ساق موزه؟ اما فرزندان شمشیر را فقط در راه حق بکار ببر، هرگز خون ناحق مریزان!

- شوهر خاله، در زمان حسین باقرا، آدمهای بدجنس زیاد شده اند. شاید این اولین باری باشد که این شمشیر در طول مدت موجودیت خود، بر ضد بیداد بکار برده

شود! پیر مرد کمی فکر کرد و نگاه گفت:

- سخنان مثل لعل بد خشان میدرخشد. فرزندانم، از کاری که در آن بر مردم بیداد رود، حذر کن!

ارسلان نکول به گوجه بر آمد و سر خود را خاریده کمی فکر کرد و بقصد ملاقات با برخی از دوستان و یاران خویش، راهبناها و عماراتی را در پیش گرفت که بدستور نوایی در کنار «انجیل» ساخته میشد.

هنگام خفتن، ارسلان نکول به خانه زین الدین دق الباب کرد. زنی در تاریکی دروازه را گشوده او را بغانه ای که از دریچه اش نور شمع بیرون میتافت رهنمایی کرد. در خانه چکس نبود روی فرش قلمهها، نهار، قلمهها انواع سیاهها، دسته دسته کاغذهای نوشته شده و نوشته نشده افتاده بود. طنبور و عجکی روی میخ دیوار رینظر میرسید... ارسلان نکول بگوشه ای نشست و کلاه خود را نزد

خویش گذاشته چشمانش را فرو بست و با وضعی خسته و اندوهگین در اندیشه فرو رفت. اینها را هم از کار کشیدم و از کتاب جدا ساختم. اگر یکی چون دانشمندی ورزیده، عالم بزرگی را که بنام «چلبی» از دیار روم آمده بود، مغلوب ساخت، دیگرش خطاط بزرگ است... با آنها در برابر انسان بیگانه و بی سوادی مانند من، اینهمه لطف و مهربانی ابراز میدارند. هر گاه آدمهایی چنین پاکدل و حق پرست وجود نمیداشتند، دنیا برای همیشه در تاریکی میزیست. حالا که آنها سر گردانند و بغاظر من هر سسو میدوند، آیا درست است که من اینجا آرام بنشینم... ارسلان نکول خواست بطرف زندان برود. اما در همین لحظه صدای از خانه بگوشش رسید، ارسلان نکول بسر عست از جابر خاسته، هر دو دوست خویش را استقبال کرد.

(ادامه دارد)





# چنداول

از گل احمد زهاب نوری



سرای لیلای چنداول در بین خانواده ها شهرت زیادی دارد ...

... ازدحام عجیب است، طوافان باتینگ های شان، لیلای فروشان باتکه های رنگرتک شان، میوه فروشان با بساط های کوچک و بزرگ شان ... همه در یک فاصله محدود گردآمده گرد ...

سرای چوب فروشی که چندسال قبل طعمه حریق شد، نیز در همین منطقه شهر واقع است ... اینطرف دکان قصابی است. در پهلویش سبزی فروشی دکانی جیده و کمی آنطرفتر عطار وبقال ...

چنداول پهنای وسیعی دارد، از باغ قاضی تا ساحه پل هارتن و از دامنه کوه شیردروازه تا امتداد جاده میوند رادر برمی گیرد ... در این محله شهرکهنه، کوچه های کوتاه و دراز فراوانی وجود دارد، که هر یکی بنام علیخده بی یاد می شود ... سال با باها، کلمخورا، خافیا، قرنا، فورملی ها و امثال آن ...

یکی از پیرمردان این محل، درباره نام گذاری این کوچه ها، اظهار عقیده می کند که: - در گذشته های دور، هر طبقه از پیشه و ران، یا اقوام، در محلی خاص زندگی می کردند و آن منطقه را هم بنام خود مسماء می ساختند ...

ملا سال باخان کابل، که تاسالهای آخر هم بودند، در همین چنداول و در یک کوچه، خانه و جای داشتند و این کوچه، هنوز هم بنام آن ها یاد می گردد ... ساختمان خانه های چنداول، همانند دیگر

کوشه های قدیمی کابل است ... کوچه های تنگ و خانه های گلی کج و معوج ... آنچه در بین منطقه جالب است، دالان های کوتاهی است، که در خم و پیچ بعضی کوچه ها دیده می شود.

دسته بی از دختران را، در آغاز جاده چنداول می بینم، نظر شان را، درباره این منطقه می پرسم ... یکی از آن ها می گوید: - ماهر هفته یکی دوبار سری به اینجا می زنیم، چون سرای لیلای فروشی چنداول، بسیار مشهور است ... پیرمردی، در وسط این بازار دکان زرگری دارد، از او می پرسم: - چند سال است که در این منطقه بودی باشی داری؟

عناک ذره بینی اش را بر میدارد، کمی به چهره ام خیره می شود، آنگاه می گوید: - سالهای بسیاری است، آن وقت ها که مادر چنداول آمدیم، شهر کابل به این شکل نبود و همین منطقه از نقاط معمور شهر بشمار می رفت ...

ولی امروز چنداول مضروب به بی بیش نیست و روزی هم خواهد رسید که بجای این خانه های گلی، عمارات عصری بی آباد شود.



کوشه بی از چنداول کوچه بی قدیمی در شهر ما .





های  
های  
جهها  
اول  
می  
می  
اول  
مگری  
بود  
ی به  
های  
شکل  
شمار  
بیش  
این  
شود  
ون





- چه نوع میتوانیم ادبیات مرفعی را نشو و نما دهیم؟  
- نخست باید بدانیم که ادبیات مرفعی چه گونه ادبیا تیست؟ باید به صراحت عرض کنم که در جو امع طبقاتی، هنر جنبه طبقاتی دارد، در چنین بچوامعی واز برای جا معاً ما، ادبیات مرفعی همان است که انگیزه های اکثریت مردم را منتقل سازد. در افغانستان بعد از تا سیسیس واستقرار جمهوریت، ادبیات شکل دیگری گرفت. رسالت اجتماعی شعر در نزد اکثریت شاعران کشور تثبیت ومفهوم گردید. اکنون شعر در خدمت اکثریت مردم اجرای خدمت میکند.

یعنی بیانگر انگیزه های اجتماعی الهام شاعر معاصر افغانستان مردمی، آرمانهای ملی وناهنجاری های اجتماعی است که خود از بقایای دوره های گذشته و نظام فئودالی وقبیلوی میباشد. این قسم ادبیات اکنون در حال رشد است. فن چاپ سواد آموزی عمومی در کشورها، و تشویق شاعران به صورت «قانونی» ومطابق به بایسی ملی کلتوری میتواند در پرورش و نشوونمای ادبیات مرفعی مؤثر باشد. بعد از گفتن این مطلب الهام به ساعت خود نگاهی کرد. فهمیدم که میخواهد مصاحبه ام را خاتمه دهد.

اینهم يك قطعه شعر از پوهاند الهام که «وصیت» نام دارد.

مرا روزی که جان ز تن بدر شد،  
ز بر گگل کفن دوزید بر من!  
به اشک عا شقا نم تن بشوید،  
بیای گلبنم سنا زید مدفن!

که تا بر سر قبر من بلبل بخواند

به با لای سرم سروی نشانی!  
که قمری بر فرازش لانه سازد  
به پای قبر من مطرب گمارید،  
که ساز غم به خرسندی نوازد

شود کز دل غم دیرین براند

به جز دیوانگان کسی نباید  
که به طرف مزار من بیاید  
اگر گیرم که آید هو شیاری  
بگو نیدش که دیر آنجا نباید

که رمز عشق را عا قل نداند

گر از باران و با دافتد مزارم  
به تر میمش کسی همت نیارید!  
وگر بیرون شود ذراتم از گور،  
به هر رنگی که باشد واگذارید!

که ذراتم هوا بیرون فشانند

به خاک دشت یا بر صخره کوه:  
غبار قلب پر خونم نشینند،  
بگام نو بهاران از غبارم  
بر آید لاله و دلبر بچینند،

بروی سینه زان برگی خلاتند.

# شعر

## حله‌ی تنیده‌زدل و بافته‌زجان

## فرزند بلخ، حکیم غزنه

## وبیدل همه‌دل

عکس العملها وواکنشهای مطلوب خود در دیگران انتقال میدهد. - به نظر شما فرق بین شاعر و نویسنده چیست؟

- پوهاند الهام بعد از آنکه سگرتی برای خود روشن نمود دود آنرا در هوا رها کرده، گفت: شاعر چنانکه پیشتر گفتم کسیست که آفریده های هنری لسانش موزون باشد، اما نویسنده کسیست که آفریده های هنری لسانش ناموزون یعنی منثور باشد. ممکن است شاعری نویسنده هم باشد و برعکس یعنی شاید کسی هم غزل و قصیده یا نوعی از کلام موزون بی قافیه «نثر عصری» بگوید وهم نمایشنامه یا داستان منثور بنویسد و یا عکس آن اما بین آفریده شاعر و آفریده نویسنده يك فرق فاحش وجود دارد و آن اینکه شاعر میتواند شعر خود را «بگوید» یا «بنویسد» ولی نویسنده آفریده خود را غالباً «مینویسد» و آنرا به ندرت مانند شاعر میگوید:

بهر حال اکنون شعر آزاد وجود دارد و گفته میشود و ما شاعران خوبی هم داریم که از اینگونه اشعار مینویسند، اما در کشور ما این پدیده امری تقلیدی است و بعضی شاعران بیرو این طرز هم کسانی هستند که «وزن و ایقاع» زبانی را احساس و درک و آفریده نمیتوانند، بر زبان خود تسلط ندارند، يك غزل خوب یا يك قصیده معیاری و مورد قبول گفته نمیتواند. بهر صورت من شعر بی قافیه را رد نمیکنم، اما اصطلاح شعر بی وزن را بنام «شعر» قبول ندارم و اگر نام دیگری بر آن بگذاریم، تفاوتی ندارد. باز هم با دیگر عرض کنم که شعر هنرموزون لسانیست که انگیزه های معینی اندیشه ها و احساسها و آرمانها و خواستها و عواطف بشری را به نحوی مخیل صمیمانه وانگیزنده به منظور تاثیر وارد کردن بر دیگران، یعنی تغییر دادن و دگرگون ساختن ذهنیت و کردار آنان، یعنی ایجاد



# پیروزی زنان افغانستان

## در پرتو

### اقدامات دولت جمهوری

بمناسبت سال بین المللی زن

دولت جمهوری افغانستان از بدو تاسیس تاکنون در راه ترقی و تعالی کشور گام های را برداشته که در چهره بیانیه خطاب بمردم و کارهای عملی بعدی، آینده ای را مبنی بر جامعه رفاه همگانی و کار نوید میدهد.

در همان آغاز کار، مؤسس جمهوریت افغانستان برای فر دای وطن طی بیانیه تاریخی (۲۶) سرطان ۱۳۵۲ مژده دادند که:

« بنده در طول مدت مسئولیت های مختلف در خدمت و ظم همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما، یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران و طن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند. »

باین آغاز نیک در صبحگاه ۲۶ سرطان و با آواز آشنایی از امواج رادیو، همه باسرور و شادمانی به پیشواز جمهوری شتافتند و بر

تاریک های ظفر آفرین جمهوریت گل های احساس و طن را نثار نمودند زیرا گام های او لین و خشت های کاخ سر بلند آ با دانی فر دای ما بدون امتیاز و تبعیض گذاشته شده و از خم و پیچ های زمانه بیروزمندان در گذر است و در را می که انتخاب نموده بدون ذره ای تزلزل با نا موس طبیعت یعنی تکامل به پیش میرود. در گذشته ها، تیشها و فعالیت های در جریان بود که همه، ریشه از امتیاز و تبعیض داشتند و همراه با همه تفاوت ها، جا هلا نه میکوشیدند حتی زن را نیمی از جا معه بحساب نیا ورنند و اگر به حساب هم می آور دند آنها را در چار دیوارخانه و یا در کنج تنور خانه ها و مطبخ های بخت و بیز محصور میکردند.

زن افغان در بهلوی بی عدالتی های اجتماعی که دا منگیر محیط زیست مردمان این سر زمین شده، سالها رنج کشیدند، در عالم هجران و دور

از اجتماع ساختند و سوختند تا اینکه، فروغ تابناک جمهوریت، مطابق به شرایط و قانون تکامل جا معه به حکم زمان سر نوشت مردم را از تباهی نجات داده و با پرو گرام های بی در زمینه تغییرات بنیادی جا معه، بیانیه خطاب بمردم را به حیث وثیقه ملی و رهنمای راه های پر خم و پیچ آینده به ار مغان آورده و در بساره زنان کشور با توجه به رفاه همگانی رسالتی را بدوش گرفته که در بیانیه «خطاب بمردم» اینچنین آمده.

« دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان در کلیه شئون حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، اقدام خواهد نمود. »

از آنجای که اجتماع وسیعترین دستگاه اجتماعی انسان ها بوده و جمیع از تباطات را در بر دارد. زنان و مردان سر و اعضا ی متساوی الحقوق دستگاه اجتماعی اند که هستی اجتماعی را می آفرینند.

هستی اجتماعی که شیوه تولید نعمات مادی بوده و عبارت از آن

مناسبی است که افراد، چه زن و چه مرد در جریان تولید و ارد آن میشوند و مطابق شرایط و قانون تکامل، جا معه را می سازند. آن ها، یعنی زن ها و مرد ها، لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند، یکی را بدون دیگری، نمی توان فکر کرد.

پس راه پیشرفت و ترقی ضمن اینکه پلان های جداگانه ای را نمی خواهد در چوکات یک پلان و یک مش مترقی میتوان امیدوار بود که زنان و مردان افغانستان با تعقیب و عملی ساختن بیانیه خطاب بمردم آینده آباد، آرام و مسعود را خواهند داشت.

به اساس همین واقعیت و درک درست است که در بیانیه «خطاب بمردم» رهبر ملی ما فرمودند که: « ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علما و عملا بر حسب پلان و بیاری خداوند بسز رگ و همکاری مردم خویش، قدم بقدیم، برای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام خواهیم نمود. »

بقیه در صفحه ۶۳



# تلاش پیگیر

## درااه روشن و

### بسوی پیروزی ها

در ردیف آشنایی با جوانان ممتاز، زحمت کش، فعال و دانشجو که با امید واری میتوان آینده درخشانی را برای آنان پیش بینی کرد درین شماره بایک چهره ای که آواز وی در سراسر کشور هر جایکه موجهای تندسیر و گبرای رادیو افغانستان منزل کند هموطنان ما بیگانه نیستند، معرفی می شویم.

اوایل تابستان ۱۳۲۹ بود، در آن سالها هوای گرم کابل خوبتر از طبع گرم کابل نشینان ترجمانی میکرد در یکی از کوچه های کابل قدیم نقاش چیره دستی بنام عبدالصمد زندگی هنر مندانه ای داشت، تابلو های پر نقش و نگار او در یکی از اتاقها که بیشتر اوقات نقاشی پر کار و استاد باریک خیال در آن با قلم و مو یک رنگها و کاغذها مصرف می بود، از انعکاس غروب کمرنگ آفتاب برق و جلای خاصی گرفته بود.

هنر مند باشناط همیشه یکایک تابلوها را از نظر میگذاشتند تا خطایی در کارش نباشد هنوز نگاه او باریک منظره ناتکمیل گرم بود که در اتاق مجاور گرمی طفلی بلند شد و بهمانی از جهان دیگر بدنیای عادی او وارد گردید، اسمش را نفیسه گذاشتند...

نفیسه دوره ابتدایی را بهر چه اعلی در سال ۱۳۴۰ پایان رسانید و شش سال بعد دوره ثانوی را پشت سر گذاشت و از لیسه عایشه درانی چشمش بر حریم پوهنتون افتاد.

دختری جوان و آرام که بر توی از یک اندوه مبهم همواره بر چهره اش سایه می افکند در یکی از چوکی های صنف اول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی با زندگی نو، درس نو و استاد و محیط نو آشنا شد، بدون درنگ و توفیق، آرام و جدی پیش رفت، سالها

یکی دیگر رفت در پایان ۱۳۵۱ از رشته اداری فراغت یافت. و راه روشنی در اجتماع او را بسوی پیروزی دعوت کرد در آغاز دو میر منو تونته وارد خدمت گردید و بعد ذوق دانش او را به کتابخانه پوهنتون رهبری کرد.

نفیسه علاوه بر ارژو یابی و فغانه وظایف خود بحیث معلم و محصل قبل از فراغت تحصیل زندگی پر تلاشی را آغاز کرده بود زیرا روزگار سایه مهر و لطف پدر و اساتید خانواده به عاقد رنج دیده خود در دوران مکتب و در جریان تحصیل در پوهنتون مسوولیت نان آوری را نیز فرا میوش نکرده، شبها پیش به مطالعه کتب و وظایف خانگی، روز هایش ناظر در حلقه درس میگذاشت و از آن لحظات بعد در طلب معاش جبهه میکرد، در مس میداد در فعالیت های خاندانی شرکت میکرد، مدتها بحیث اجیر در تخنیک جنگل و کتابخانه پوهنتون کار می کرد، سعی یکنواخت او از صبح آغاز و تا ۷ شام دوام داشت سال ۱۳۴۸ بود که هنر نظامی او را جلب کرد و بحیث نطق دری در خدمت رادیو در آمد و این وظیفه را تاکنون دنبال می نماید، باین معرفی سیمای آرام (نفیسه محمود) در برابر ما روشن میشود سیمای یک جوان ساعی و زحمت کش که اراده کرده است زندگی را برای خود بسازد و تساه

کنون درین راه مو فغانه پیش میرود ...

ازین لحاظ و بخاطر ارژو مندیکه امثال چنین جوانان غرق در تحصیل و کمال در جامعه روز افزون باشد خواستیم با پیغله نفیسه - محمود صحبتی داشته باشیم جهت بر آوردن این امر روانه پوهنتون شدیم و در ستر دقایق اول کار و وقت حاضری صبح او را پشت میزش در کتابخانه پیدا کردیم... سخن از تعارفات عادی آغاز و بعد با اجازه وی مصاحبه مابین سوال شروع شد.

سوال: لطفا در باره موقف اجتماعی زن در گذشته و حال نظر خود را ارائه نمایید.

جواب: انسان از آغاز تولد تا زمانیکه رخت از جهان هستی می بندد مجبور است با عوامل و سد هایی که احوال او را توفیق و کامیابی او قرار میگیرد مبارزه نموده و هیچگاه مایوس و ناامید نشود زیرا هیچ مشکلی وجود ندارد که راه حلی نداشته باشد.

تاکنون زن برای تربیت و پیشرفت خود فرصت های مختصر و محدودی داشته است زیرا، قسمت زیاد قرون و اعصار گذشته نه تنها اصول تربیت و تعلیم زن بلکه مبادی تمام مسائل مربوط زنان به روی اساس نظرات و مصالح مخصوص مرد استوار بوده است.

محیط پرورش زن تنها قلمرو خانواده بوده و تنها آن قسمت از سجا یا اخلاق خود را - توانسته است تکمیل کند که باین محیط محدود ارتباط داشته، در صورتیکه محیط زندگانی و پرورش مرد عبارت بوده است از قلمرو خانوادگی و دنیای وسیع خارج.

عواملی که باعث تکامل معنوی و روحی مرد بوده و استعداد های ذاتی او را به منصه ظهور آورده به قدری متنوع و زیاد بوده که برای تکامل شخصیت وجود یکنفر بشری کفایت می کرد، ولی عوامل موثر در تکامل زن همه یکفرس و یکنواخت بوده است.

هر قدر حیات عمو می نژاد بشری در خط ترقی پیش میرود تا بیره زندگی زن نیز به همان اندازه وسعت می یابد و هر گام و هر قدمیکه در راه ترقی و تعالی نسل بشر توسط زنان برداشته میشود ثابت می سازد که استعداد مربوط به توانایی جسمی، ملت، نژاد و جنس نبوده بلکه روح ترقی و تعالی زینت بخش و جود تمام افراد بشری می باشد.

با در نظر داشت این اصل که زن موفق گردیده با مبارزات پیگیر و دامنه داری - زنجیر های اسارت را شجاعانه بگسلد و خود را آزاد سازد، به شدت محتاج تربیت عالی تری می باشد که بتواند در پرتو آن بهتر از پیش بگردد و کمال برود. باید خصایص عالی او، روح ابداع و ابتکار او، استعداد و توانایی او، اراده و نیروی فکری او متناسب با دنیای کنونی تربیت شود و نشود ناکند.

این تحول و نهضت خواهی نخواهی تبدیل بیشتری را در زندگی اجتماعی می نماید که تربیت متناسب زن در سر لوجه آنها قرار دارد، برای اینکه زن در محور محیط زندگانی خود پرورش یابد، باید اصول تربیت کاملاً جدیدی در مورد او پیش گرفته شود و پیش از گذشته نظریات او در مورد زندگی وسعت داده شود.

تعلیم و تربیت زن در عصر جدید محسب خوب است برای اثبات این امر که اجتماع جدید مولود آمیزش کامل و توافق افکار و آیدیل های زن و مرد است و زن و مرد هر یک بدون دیگری نامکمل اند.





زن باید به تکامل شخصیت خود مگلفیت احساس کند

عصر جدید اقتضا میکند که زن با یسد خوشتن را بر حسب مقتضیات شخصیت خود بطرف تکامل ببرد، پس از همین حال باید برای احراز مقام خود فدا کار یها نمایم و با حس مسوولیتی که در مقابل خدا، خانواده و اجتماع داریم کمر همت و مجاهدت بسته و عملاً ثابت نمایم که ما زنان فائد توانایی و لیاقت نیستیم و از عهده هر کار مفیدی برآمده می توانیم.

سوال: نظریات خود را پیرامون سال بین المللی زن بنویسید:

جواب: چنانکه میدانید سال ۱۹۷۵ بنام سال بین المللی زن بمنظور تحقق بخشیدن اعلامیه حقوق بشر که زن و مرد را در حقوق مساوی میداند. در تمام کشور های جهان، تحت شعار صلح، مساوات و انکشاف تجلیل می گردد، زیرا در اکثر جوامع بشری مخصوصاً در کشور های رو به انکشاف هنوز عمزنان تحت استثمار و تسلط مردان قرار دارند و حقوق اجتماعی و سیاسی شان طوری که شاید و باید برای شان داده نشده است که تجلیل سال بین المللی زن از طرف موسسه ملل متحد در کشور های عضو -

منجمله افغانستان یک قدم مثبتی است در راه احقاق حقوق زنان.

در کشور عزیز ما افغانستان تجلیل از سال بین المللی زن با پیام رهبر انقلاب و حامی حقوق زن در افغانستان بنا علی محمد داود التاج گردید که این خود نمایانگر توجه خاص دولت جمهور ی در تشویق مبارزات زنان افغان علیه هر نوع امتیاز و بی عدالتی به سویه ملی و بین المللی است.

بمنظور استفاده اعظمی ازین فرصت مناسب، لازمست تا در فعالیت های موسسات و انجمن های امور زنان توجه عمیقتری صورت گیرد تا ساحت فعالیت آنها در بیدار ساختن زنان در امور اجتماعی و سیاسی و مخصوصاً تطبیق یک قانون صحیح و درست ازدواج بادر ک شرایط و ایجابات امروزی در ساحت عمل گسترش یابد.

سوال: هر گاه افتخار و مکافات منامندال و غیره را در دوران مصروفیت های اجتماعی مخصوصاً نطفی بدست آورده باشید با شیب تحریر دارید.

جواب: تاکنون در نطفی مدال و تحسین نامه نگرفته ام اما در وظایف و مسولیت هاییکه تا حال بمن سپرده شده است بگرفتن تحسین نامه ها، تشکر نامه ها و جوایزی در زمینه های مختلف از قبیل زحمت کشی در دوس، مسابقه فرهنگی دانش سال ۱۳۴۶ بین تمام لسه های زکور و انانث مرکز و اشتراک در فعالیت های احصایه گیری زیاست احصایه و بلان وزارت بلان موفق گردیدم.

سوال: غیر از وظایف اجتماعی و ظایف را که در منزل انجام میدید شرح دهید.

جواب: چون حد اکثر او قائم در فعالیت های بیرون منزل سیری میگردم در کارهای خانه، کمتر حصه می گیرم و البته در روزهای رخصتی بیشتر از روز های عاد ی سهم من در امور منزل بیشتر است.



خدمت کتابداری رابه سیستم عصری باید ایفاء کرد.

سوال: لطفاً نظر به خویش را پیرامون تلفظ لغاتی بنویسید که از زبان نطقان به اشکال مختلف شنیده میشود، آیا ارزیابی را محکی و جود دارد که همه نطقان یک شکل آنرا بپذیرند و یکسان تلفظ بفرمایند.

جواب: از نگاه زبان شناسی، در یک زبان خاص منلا زبان دری لهجه های گوناگونی موجود است که البته این لهجه ها اکثرًا منطوقی و حوزوی می باشد، نظریه تحقیق زبان شناسان در زبان دری گوناگونی سه نوع لهجه عمده موجود است: لهجه افغانی، لهجه ایرانی و لهجه تاجیکی.

که هر یک دارای خصوصیات صوتی و لغوی مختص ب خود می باشند بنا بر آن وظیفه نطق اینست تا حتی الوسع خصوصیات زبان ملی خود را حفظ کند و کلمات و لغات رابه اساس ستندرد های زبان معیاری تلفظ و اداء نماید. چون در اثر پیشرفت وسایل نشراتی و ساینس و تخنیک، تماس مستقیم و

های ایشان تا حد امکان استفاده کرده ام. بنابر آن به وضاحت گفته می توانم که در مورد تلفظ و استعمال لغات و کلمات، معیار ها و معک های موجود است که نطق مجبور و مکلف است از آنها پیروی کند.

سوال: راز موفقیت یک نطقی را در چه میدانید؟

جواب: به نظر من راز موفقیت یک نطق به درجه اول مربوط به دانستن و تسلط داشتن به زبان است و به درجه دوم مربوط به حنجره و کنترل هیجانها و حرکات جسمی است.

ناگفته نباید گذشت که نطقی یک هنر است و هنر و هنر نما وقتی پسندیده و موفق بقیه در صفحه ۵۵



بارو نویسی از بعضی متون برای افادۀ موضوع عمومی کتاب، تا حد زیادی مطالعه کننده را در انتخاب کتاب میتوان کمک کرد.





برای کارهایی به زنان بی بضاعت شعبه دوخت و خامک احیا شد .

تعمیم نهضت نسوان در جهت  
سپیم ساختن زنان در نو سازی  
جامعه افغان هدف میرمنو پو لسه  
است ...  
مطابق دهه انکشا فی دوم ملل  
متحد پرو گرام هایی برای رفیع  
پسمانی های عمیق زن طرح میگردد...  
روز دوم سنبله بحیث ر وز  
نهضت زن تجلیل می شود.

## زنان در جهت نو سازی جامعه



کوشه بی از نمایشات لباس خامک دوزی های میرمنو پو لسه .

درست شانزده سال از آنر و  
میگذرد، از آنروز یکه نهضت زن  
در افغانستان بنیان گذاری شد و  
این قشر جامعه ساز، در جامعه  
افغانی برای رشد سطح حیاتی  
و پیشبرد امور اجتماعی حصه  
گرفتند و آغازگر راه نوینی،  
در جهت دریدن پرده های جهل،  
بیدار نشی، رسوم و عتعات پوسیده،  
که آنها را، از همه چیز و هر حقی  
باز میداشت، شدند .

رهبر ملی ما، در آن زمان با نی  
این نهضت بودند و امروز در تحت  
حمایه و رهنمایی های شان زنان  
افغان، گام به گام بسوی نیل به همه  
حقوق اجتماعی و فردی خود، پیش  
می روند .

در همین تازگی ها، اساسنامه  
دمیرمنو پو لسه بدخل سی هفت ما ده  
و شش فصل تنظیم و پس از طی مراحل  
قانونی آن تصویب و نافذ گردید...





يك عده مير من ها و پيغله ها در شعبات سوزن دوزي و دوخت لباس دمير منو ٲولنه اين لباسهارا تو ليد مينما يند

از جانب ديگر افغانستان كه از جمله اعضاي وفادار سازمان جهاني ملل متحد است، به اساس فيصله اين مو سسه سال ۱۹۷۵ را بحيت سال بين المللي زن قبول و براي تجليل از اين سال و بلند بردن سطح حياتي علمي و فرهنگي زنان افغان، دست به اقداماتي زده و پروگرام هاي را روي دست گرفته است.

با چنين مفكوره يي، سري به دمير منو ٲولنه كه يگانه كانون فعاليت هاي زنان در كشور است مي زنم و طي گزارش هايي، معلوماتي را كه پيرامون اسانساننامه اين مو سسه، سال بين المللي زن، تجليل روز ما در و شعب صنا عتي و فرهنگي اين مو سسه گرد آورده و به نشر مي سپارم.

محترمه كبري نورزي رئيسه دمير منو ٲولنه در برابر پرسشي راجع به هدف سال بين المللي زن ميگويد:

— هدف از تعيين و تجليل سالي، بنام سال بين المللي زن، روي همرفته

بیداری زن، در جهت انكشاف سويي حياتي و تساري حقوق زن و مرد در تمام كشور هاي جهان، بالخاصه ممالك رو به انكشاف ميباشند.

از رئيسه اين مو سسه پيرامون دمير منو ٲولنه مي پرسم، وي كه هر لحظه مجبور است، به تيلفون پاسخ بدهد، ميگويد:

— اين مو سسه در سي سال اخير براي نهضت زن در كشور خد ماتي را انجام داده و با وجود شرايط نامساعد فعاليت هاي خوش را، درين راه ادامه داد، تا در سال ۱۳۳۸، رهبر ملي ما، نهضت زن را، در افغانستان بنیان گذاري کردند و مو سسه نسوان به فعاليت هاي مؤثري آغاز کرد كه ريفورمي مطابق شرايط همان زمان در اين اداره بميان آمد... شعب سوزن دوزي افغاني احيا شد، براي كار يابي به زنان مستمند شعبه دوخت البسه بميان آمد، مجله مير من ما هوار به نشرات خود پرداخت، كورس هاي تايپ و انگليسي به فعاليت پرداخت،

سالون سينما زينب ترميم و ساخته شده و ماشين هاي جديد آن نصب گرديد، پروگرام هاي تنويري براي بيداري فكري زنان دابر شد.

وي مي افزايد:  
— به همين ترتيب مكتب مسلكي مؤسسه تا صنف نهم و بعداً تا دوازده ارتقا يافت و بالاخره نمايندگي هاي مو سسه در سه ولايت كندهار، هرات و مزار شريف تاسيس و بكار آغاز کردند.

محترمه كبري ميگويد:  
— به اين ترتيب بود، كه زن به حقوق اجتماعي خود نائل شد و به هنجي ها، مخصوصاً به هنجي ادبيات طب و حقوق، دختران فارغ التحصيل را پذيرفتند و دو شيزگان افغان بعد ها، بحيت جوانان تحصيل يافته شامل كار هاي اجتماعي شدند.

ميگويم:  
— قبل از اينكه در باره ساير فعاليت ها و پروگرام هاي اين مو سسه صحبت شود، لطفاً در مورد اسانساننامه دمير منو ٲولنه اگر كمي

روشني اندازيد!

وي ميگويد:

— همانطور يكه در خود اين اسانساننامه تو ضيح گرديده، اين مو سسه بمنظور تعميم بيشتري نهضت نسوان، در جهت سهيم ساختن زنان افغان، به پيمانه و سيعي، در راه ترقي و نو سازي جامعه افغاني فعاليت مي كند.

در تدوين اين اسانساننامه تو صل به اهداف عالي دولت جمهوري و رهبري حكومت در توسعه موسسات آموزشي و تربيتي براي زنان و فراهم آوري يك انكشاف سريع در حيات اجتماعي فاميل و بالاخره آماده ساختن زنان، براي اشتراك در خدمات انكشافي كشور و ارتقاي مقام و موقعيت زن در سطح ملي و بين المللي مدنظر بوده است.

رئيسه دمير منو ٲولنه در باره نحوه خدمات اين مو سسه، كه در اسانساننامه آن تو ضيح شده ميگويد:  
— بخشي در اسانساننامه مذكور، براي وظيفات مؤسسه اختصاص يافته بقيه در صفحه ۵۴



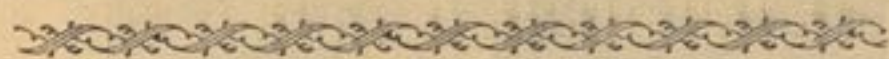
باملل جهان انسانوید !

ترجمه و تهیه: عزیزالله کبکدا

# گلزار سیاحین دنیا

## جایگاه بزرگترین

## حیوانات وحشی



مشاهدات اخیر سیاحین نشان میدهد مخصوصاً در سالهای اخیر سیاحان کابون جز در نقاط جنگلی ترو بیگل و دور افتاده متبانی از مزایا و نعمت‌های دنیای متمدن برخوردارند.

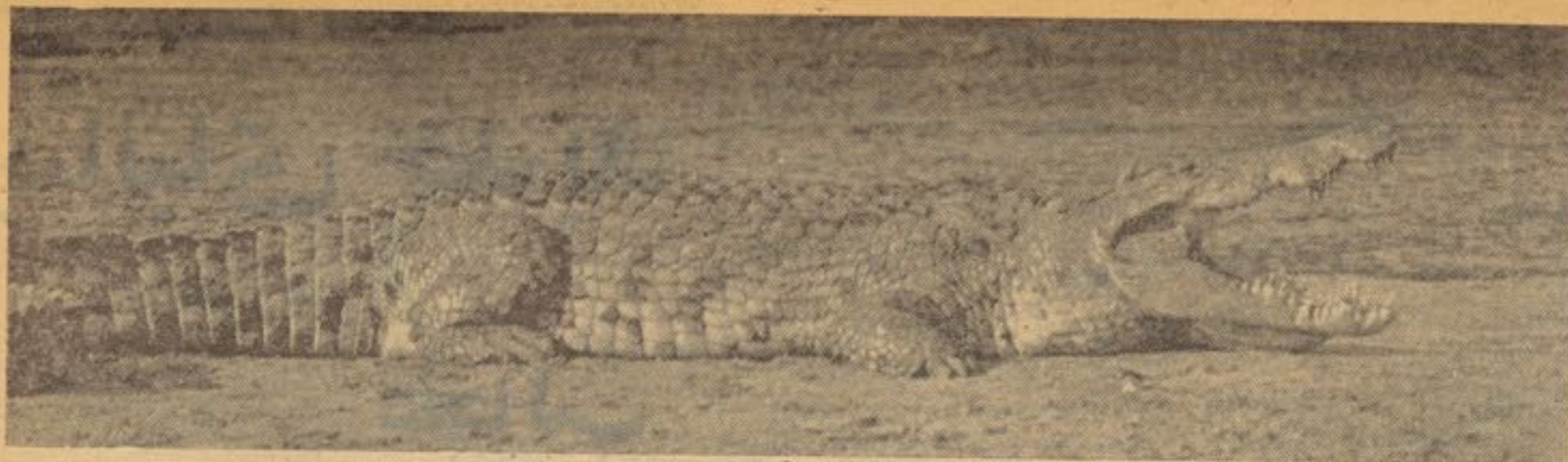
القم استوایی گرم و مرطوب یکی از خصایص خاص این کشور است و خط استوا این جمهوری را بدو حصه قسمت کرده از اینرو کابون را گل کمر بند زمین مینامند. از جمله ۴ فصل سال در کابون گرمترین و طولترین فصل سال موسم بارانی است که از جنوری الی ماه می ادامه دارد در آنسار بارندگی زیاد دریاها کابون طقیانی و مقدار آب بیشتر میشود و تقریباً تمام ساحه کشور را حوضه در یای او گودی که ۱۲۰۰ کیلو متر طول دارد در بر گرفته است از همه مهمتر دریای کومو است که اسم جمهوری کابون از آن گرفته شده است.

سیاهیستان کابون هنوز هم معتقدند که جادو گران اگر بخواهند میتوانند بصورت حیوانات درنده درآیند یعنی پوست این جانوران را در بروجبت انتقام بیرون میشوند در برخی از نواحی تاریک و غیر متمدن این کشور گروهی بنام مردان پلنگ مانند یاد میشوند افراد این گروه شبها پوست پلنگ را در بر و بردشمان خود حمله ور میشوند و بسا برای مقاصد دینی دست بکشتار میزنند. یکی از سیاحین چنین حکایه میکند که شبی اهالی دهکده کوچکی برای نجات از شر پلنگی از وی کمک خواستند سیاح در حوالی دهکده کمین کرد و اندکی بعد متوجه شد جانوری شبیه پلنگ نزدیک میشود و از جسمانش شراره میجهد وی جانور را هدف قرار داده نقش زمین کرد چون براو دست یافتند معلوم شد مردی بود که با پوست پلنگ و با مهارت شگفت انگیزی

باینکه زنان این کشور دور از مدنیت زندگی میکنند ولی باز هم زیبا و بهترین لباس میپوشند در این عکس چهره‌ای از زنان سیاهیوست را با لباس ملی آن مشاهده می کنیم.







# سرزمین تمساح و مردان پلنگ مانند

## گل کمر بند جهان

# گابون

تمساح از حیوانا نیست که در دریا های گابون خیلی زیادشکار میشود و خوردن گوشت آن خیلی عمو میت دارد .

طبیعی و آبشار های خرو شان باغی است برای اوریت ها و شکارچیان .

اهالی گابون بصورت عموم شکار جانو ماهیگیران لایغی میباشد که از آباواجداد سفل مذکور را میراث گرفته اند این ها در قسمت های مرکزی کشور مقیم اند یعنی جایگه خط استوا کشور مذکور را بدو قسمت نموده و جنگلهای استوایی وافر است آنها نه تنها از کوشیت سادها برای تغذیه بلکه از عاج فیل در صنایع دستی بکار میبرند . بسک قسمت مردم بکشت قهوه ، کبله ، منساک ، جارمغز زمینی و حصه دیگر در فابریکات کوچک افات زراعتی که از طرف فرانسو بنها اداره میشود مصروف فعالیت اند و درسا لهای اخیر حجم انحصاسکه جهت کار در شبر ها عجوم آورده اند زیاد شده است که بیشتر در بنادر ، تجارت ، باغبانی و آلبیزی مشغول اند . بدین منوال در شبر ها مخصوصا

آن در وجود حیوانات مذکور (ب خواب) را با رمی آورد در جنگلهای این سرزمین و افر است از اینرو تریبه مواسی انکشاف تکسره و محدود میباشد لذا گابون باین جنگلهای غلو و درختان قوی ، انواع حیوانات درنده و حشی ، جهان پرندگان خوش رنگ ، مناظر

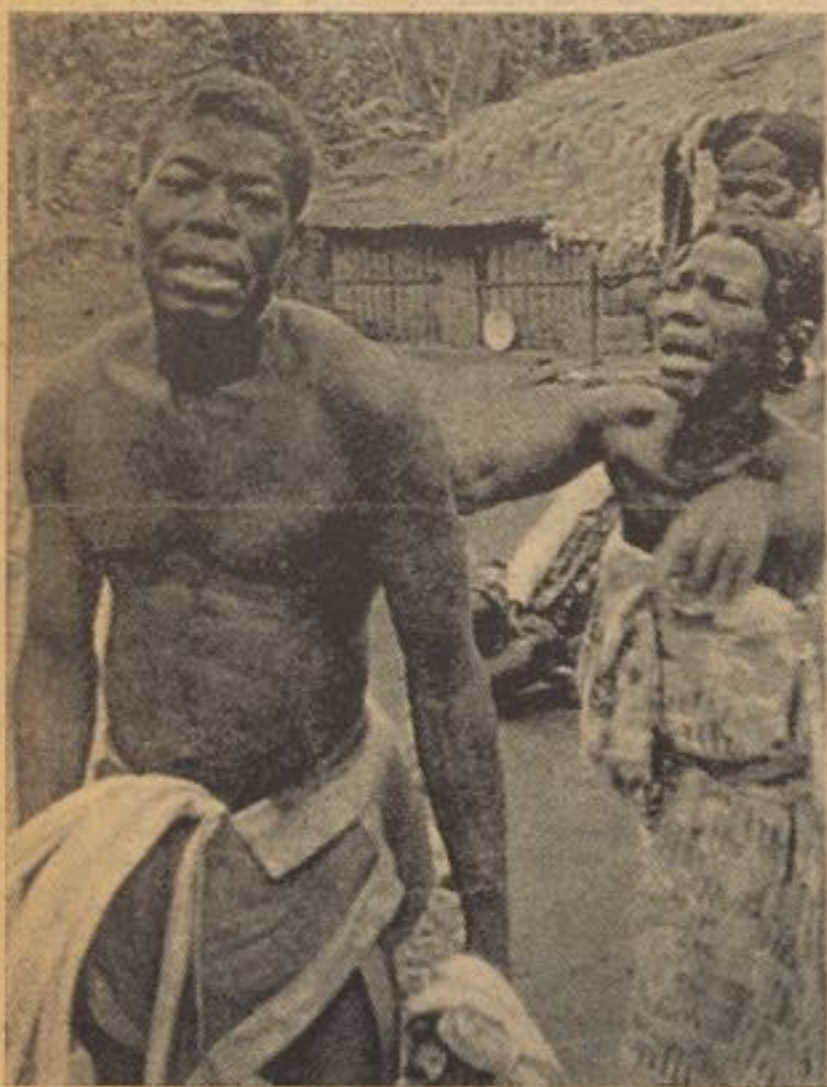
حیوانیست که در آبهای گابون فوق العاده زیاد و دسته جمعی در حرکت اند . عبور از دریا های مذکور از خطر ناگترین و فایعی میباشد که برای اهالی این محل با رمی آورد ، شکار گرو کودیل از جمله سیورت و شکارهای دلچسب گابون بشمار میرود برای اینکه این حیوان بزرگ و خطرناک را شکار کنند شکارچیان بزی رادر کنار دریا بسته و خود شان در اطراف پنهان میشوند بعد از مدتی بز شروع بدناله و فریاد میکند گرو کودیل های حریص از آب بیرون برآمده بسوی بز حمله ور میشوند در همین لحظه شکارچیان از جا ر جانب گرو کودیل هارا هدف قرار داده بز را سالم بمنزل بر میگرددند و گوشت گرو کودیل را تقسیم دیک میدارند اما این شکار گاهسی بضرر شکارچیان حمله ور شده موجب مرگ و تباهی آنها میگردد .

در جنگلات سرسبز و غلوی گابون در اطراف دریاها حیوانات بزرگ و قوی هیکل از قبیل فیل ، اسپ دریایی ، تمساح و در درختها انواع مختلف بوزینه ، میمون (گوریل و جمبانزی ) زیست میکنند هزاران نوع پرندگان خوش خوان و ملون با آواز های دلپذیر بر خسو داز شاخی بشاخ در پرواز اند . اسپ ، گوره خر زرافه ، آهو و غیره که دایما حیوانات درنده از قبیل شیر ، پلنگ و غیره بر آنها حمله میکنند و طعمه آنها میشوند در جنگلات این کشور خیلی زیاد است بر علاوه مگس سد هس و خطرناک تسی تسی که بربیک نوع بته ژند می میکند و مخصوصا برای مواسی مهلك و نیش

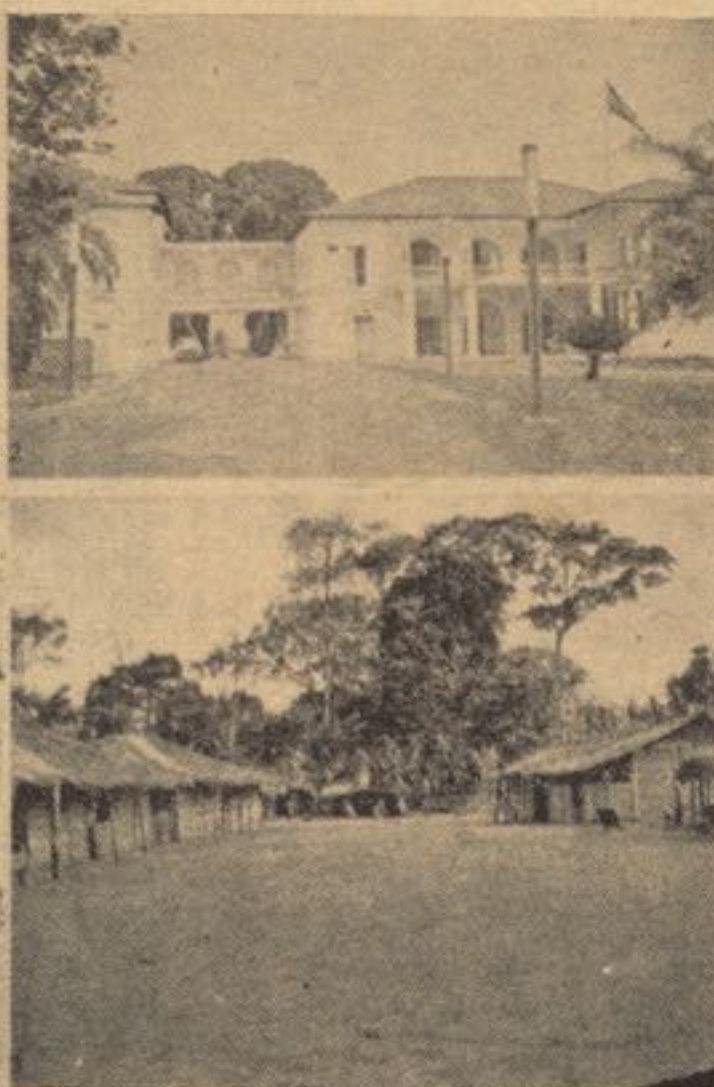
بایتخت تعداد نفوس ازدیاد و دردهات نفوس روز بروز کم شده و خالی میشوند تنها زنان اطفال و کهن سالان دردهات باقی مانده دایما تحت خطرات حیوانات درنده و و حشی میباشند .

در حیات اجتماعی گابون رول مهم و برجسته را (فامیل) بازی میکند از اینرو در همه امور اجتماعی تصمیم اول را باید تنها ما اعضا ی فامیل بگیرد و بدون موافقه فامیل هیچکار صورت نمیگیرد . تعداد زن مربوط بحیات اقتصادی و اجتماعی سوهراست . زنان این سرزمین هنوز هم از حیات امر وزی نسوان خیلی بعید مانده اند و حیات شان بیشتر وابسته به اجتماعست نه به سکسولو جی . همین که مسئله ای در فامیل حل گردد ولو که بضرر زنان هم تمام شود آنها از فیصله ی مذکور خیلی مسرور و استقبال نک میکنند .

بقیه در صفحه ۵۲



ازرقصهای معروف و متداول گابون که در آن مهر مادر نسبت به پسر نشان داده میشود .



دو نمونه از منازل عصری و خانه های جوی گابون که فرق با حشی از هم دارند .



# بریتانیای جدید

## سرزمین

### عجائب

اگر رئیس قبیله برای يك شب پسرودختري را در اطافي اسير نمايد ، بعد از آن آنها زن وشوهر محسوب می گردند .  
گوش ماهی در بین سنگ سنگ هاوکانو لونگ ها رول پول را بازی میکند .  
کیا بمار در دولگو از جمله غذا های لذیذی بشمار می آید .

مجموع تصورات و نظریات بشر زائیده محیط وی می باشد . معینا باید گفت که جهان بینی انسان در تحولات محیط رول عمده ایرا بازی میکند . یعنی محیط و فکر بشر در تکامل یکدیگر دست دارند . جوامع بشری تابع قوانین عینی تکامل می باشند . بنا بران طریق معین تکامل را باید طی نمایند . اما به اساس عوامل گوناگونی تکامل جوامع یکسان صورت نپذیرفته . سریع ویا بطی بوده و پیچ و خم های اختصاصی ایرا دارای می باشد . ازین رهگذر ما در جهان امروزی جوامع مختلف بشری را مشاهده می کنیم که در مراحل مختلفه تاریخی خویش قرار دارند . مطالعه و تحقیق روی زندگی انسانها می که در مراحل نسبتا ابتدائی تکامل قرار دارند از نگاه تصریح خصوصیات يك مرحله تاریخی ، از لحاظ انسانی با تصورات و نظریات انسانها و به غرض تطبیق نمودن نظریات و تصورات مذکور با شرائط محیط و یا به تشریح کنیم اجتماع شان لازمی می باشد .  
دو خانم امریکائی بنام های دوکتور جین گودیل و دو کتوران جونینگ که اولی استاد کالج برین مور پنسلوانیا بوده و دومی در کالج برنارد نیویارک تدریس می نماید به جزیره بریتانیای جدید سیاحت نموده اند . اینک ترجمه خلص مضمونی که دوکتور گودیل راجع به زندگی برخی بومیان این منطقه نوشته است تقدیم میشود .  
امید است که خالی از لطف و فائده نباشد . مترجم .



(درین چند روز از غذاهای لذیذ یکه همه اش از گوشت تازه تهیه گردیده بود استفاده می کردم . یکشنبه گوشت پخته شبیر ک ، دوشنبه و چهارشنبه کباب مار ماهی و در روز پنجشنبه کباب مار . اما امروز باز هم نوبت به کنسرو رسید چه باید گفت روزهای بسیار خوشی بود .... )  
من نامه آن چونینگ را می خوانسدم و تصادفا در همین موقع قطعی کنسرو گوشت نمک زده شده ای رو برویم قرار داشت که آن را برای صرف نهار می خواستم باز کنم . نمک زده شده ای به این جسد می خوردم ، می توان تصور کرد که درین لحظه تا چه اندازه ای به آن جسد می خوردم . من هم با کمال میل میخواستم که از گوشت پخته شبیرک ویا کباب مار ماهی استفاده کنم . يك وقتی از غذا های مذکور خورده بودم که آنقدر ها هم تحمل ناپذیر نبودند . لیکن بنابه گفته آن هیچ چیز بی بهتر از يك تکه گوشت پیتون «مار بزرگه» که درآتش کباب شده باشد . نیست . گوشت پیتون گوشت سو شمار را بخاطر می آورد که به توبه خود مرط گوشت چوپه مرغ را دارد .

اما برای آن بومیان بریتانیای جدید که در بین شان من سیزده ماه را بسر بردم گوشت مار متاسفانه (تابو) بود یعنی از جمله غذا های متنوعه محسوب می گردید . آشپز من با پا فشاری زیادی از بختن پیتون اباد می ورزید که بنابر آن از مزه ولدت آن بی نصیب ماندم . در قبیله ایکه آن بسر می بردم دره میلی محلی بود وپاش من قرار داشتمت . گوشت مار از جمله غذا های عادی بشمار میرفت و بومیان آنجا لست غذا های متنوعه خود شان را داشتند .

..... فکر میکنم که در ابتدا باید شبریح دهم که چگونه مادر ین گوشه دور افتاده دنیا قدم نهادیم . این منطقه جهان تقریبا بکلی مطالعه نگردیده است .  
من و (ان) به اتنوگرافی علاقه مند بودیم از جمله نژاد شناسان می باشیم . ما می خواستیم که راجع به زندگی کانو لونگ هاو سنگ سنگ ها مطالعه و تحقیقات دقیقی نماییم . بومیان نامبرده در جنوب شرقی بریتانیای جدید که بنام یامیس مانوا مسمی بوده بودو باش دارند .

راه ما از دهکده کاندریان که در ساحل بحر قرار داشت به داخل جزیره کشیده میشد . مجبور بودیم که به اندازه سی میل از راه های صعب العبوری به عمق جزیره پیش برویم در کاند بریان سی و پنج حمال را به منظور حمل و نقل لوازم استخدام نمودیم . زمانیکه از نزدیکی قصبات مختلف می گذشتیم حمال ها بنا به میل خود شان عووض میشدند . معینا هنگامیکه به محل مقصود رسیدیم همه لوازم

ما بجز از يك چتری بدون کم و کاست سر جایش بود . چتری که سهوا به قریه دیگری برده شده بود نیز به زودی پیدا شد .  
اکنون من و آن مجبور بودیم که از هم- دیگر جدا شویم . لازم بود که او به دولگو سفر نماید و من روانه او می کردم . پیشتر تذکر دادم که هدف ما مطالعه زندگی و رسوم سنگ سنگ ها و کانو لونگ ها بود . سنگ سنگ ها در دولگو و کانو لونگ هادراومی زندگی مینمایند . آنها ترجیح میدهند که بیشتر وقت خویش را در جنگلهای دور و نزدیک صرف نمایند . آنها در آنجا به شکار می پردازند ، در کلبه های کوچکی می خوابند ، تنباکو ، نیشکر ، بعضی نباتات دیگری را زرع مینمایند . تنها در اوقات خاصی ، رویهمرفته هنگامیکه نمایندگان حکومت به آنجا می آیند ، طبق امریه رسمی بومیان این منطقه در قصبات شان تجمع می ورزند . هر فامیل در خانه جداگانه ای بسر می برد . علاوه از آن برای مجرد ها (خانه های مردانه) مخصوص تعیین گردیده است . مطابق تازم- ترین احصائیه که در دست است در او می که بزرگترین قصبه این منطقه می باشد در هر دوآزده خانه هفتاد و شش نفر بود و پاش دارد . در دولگو که از جمله کوچکترین قصبات محسوب گردیده در هشت خانه چهل نفر سکونت می کند .

اکثر سنگ سنگ هاو کانو لونگ ها پول استرا لیائی وسایر پولها را در بدل کارشان قبول مینمایند . اما در تجارت بین خود شان تبادل گوش ماهی صدف مانند را که کنار آن طلائی باشد ترجیح میدهند . گوشهای ما می اکثر از جزیره مانوس که در شمال غرب بریتا نیای جدید واقع بوده ، وارد می گردد . سال یکبار مقاطعه کاران ، کار گران سنگ سنگ هاو کانو لونگ ها را در بندر استرا- لیائی در مانوس استخدام مینمایند . بدین ترتیب بومیان بر علاوه دریافت مزد بقیمت نازلی می توانند که گوش ماهی خریداری نمایند و یا خود شان مستقیما بدست آرند .  
توسط گوش ماهی نه تنها می توان اشیا مورد نیاز را خریداری نمود بلکه از طریق ذخیره آن به اعتبار اشیا صس نیز افزوده می گردد . جوانان مجرد ثروت خود را به یکی از خویشا وندان ذی اعتبار خویش بمقتصد محافظت تسلیم می نمایند .

من وان اکثرا توسط نامه بر ها تبادل نامه مینمودیم . هر ماه یکبار یکی از ما به ملاقات دیگری می شتافت . این سفر ها که هر بار چهار ، شش ساعت را در بر می گرفت توام با حوادث و ماجرا هائی میبود که از لحاظ خرابی راه دامنگیر ما میشد . مجبور بودیم- که ازجبه زار ها ، جنگل تاریک ودر باجبه های متلاطم عبور نماییم . هنگام عبور از جنگل تاریکی که میان راه دولگو و او می موقعیت

بقیه در صفحه ۳۸



# افغانستان و مدرسه

## هیکل تراشی گریکو بودیک

کسا نیکه محتویات مو زیم کابل رادیده اند میدانند که قسمت اعظم مجسمه هاو هیکل های این موزه از نظرسبک هنر بنام مدرسه هیکل تراشی گریکو بودیک یاد می شود و این نام یک اسم ترکیبی است که از دو عنصر جداگانه (گریک) و «بودیک» یا (یونان) و «بودایی» به میان آمده. صنعت (گریکوبودیک) طور یکه از نام آن برمی آید مدرسه هنری است که در اثر تماس دوروح آمیزش دو فرهنگ، ترکیب دو تہذیب و اختلاط دو عقیده و جریان دو سلسله افکار دریک نقطه معین بمیان آمده است. روش مدرسه گریکو بودیک از صنعتی نمایندگی می کند که در نتیجه آمیزش افکار مذہبی بودایی و روح هنری یونانی در سر زمین افغانستان، در دو طرف هندوکش تولد شده و نشو و نما یافته و در اثر استعداد باشندگان این سر زمین گسترش یافته است.

چنانچه در قرن سوم و چهارم ق.م در اثر فتوحات اسکندر مقدونی به طرف شرق و عکس العمل ها بیکه از برخی کشورها منجمله عند ظہور کرد، جریاناتی در خاک افغانستان به میان آمد که از نظر پیدا شدن مفکوره های جدید هنری و مذہبی تاثیرات عمیق و دوامداری تو لید کرد که از نظر انکشاف مدرسه هنری مورد بحث دو عامل آن مهم و قابل تذکر است.

- ۱- انتشار روح یونانی.
- ۲- انتشار آئین یونانی.

اوراق زرین تاریخ گواهی میدهد که این دو جریان فکری از شرق و غرب از کرانه های مدیترانه و از قلب جزیره نمای هند، چون دو موج خروشان دریک موقع به سر زمین

افغانستان رسیدند و بہم موا جہ گردیدند چنانچه بعد از فتوحات اسکندر دولت مستقل یونانی بنام دولت یونانو باختری در صفحات شمال هندو کش در (۲۵۰ ق.م) تاسیس شد و مقارن همین زمان دولت موریای ہندی در جنوب کوه مذکور فتوحاتی به عمل آوردند و آیین بودایی از گندهارا گرفتہ ناحوزہ ارغنداب بخش و پرا گنده شد.

این دو جریان فکری، تہذیبی و مذہبی در دوسا حہ مشخص فوق الذکر محدود نمانده بلکه ہمہ جا بخش گردیدہ بنحویکه آیین بودایی سرا سر بکتریان رافرا گرفت و زبان و رسم الخط و روح هنر بودایی در کندهار او حوزہ رود خانہ کابل منتشر شد.

باینکه باشندگان افغانستان از خود فرهنگ و آیین و هنر داشتند مگر تحت تاثیر جریانات فوق قرار گرفته و در نتیجه چنان شد کہ باشندگان این سر زمین از یکجا روح و ازیک جا قالب گرفته و مدرسه هنری مشخص خود را به میان آوردند کہ نہ ہندی بودونہ یونانی ولی وجہ مشترک هر دو را داشت و همین وجہ مشترک است کہ در صنایع مستظرفہ افغانستان در طی قرون قبل و در قرن بعد از عہد مسیح بنام

تتبع و تکرار از اشعه

مدرسه (گریکو بودیک) یاد می شود و دامنه آن دو، سه قرن دیگر ہم با تحولاتی چشمگیر دوام کرده است. معمولا افغانستان را (چهار- راه آسیا) و محل تلاقی و تماس مدنیت و فرهنگ ها می خوانند این صفت یکبار دیگر در مورد پیدایش مدرسه هنری (یونانو بودایی) صدق می کند و اما باید گفت کہ این دو جریان فکری و این دو تمدن یونانی و ہندی محض بہ اثر تماس بایکدیگر باعث ظہور یک تمدن جدید هنر و فرهنگ نوین نشده بلکه مو قعیت خاک و استعداد هنر مندان این سر زمین پرشور واسطه اصلی پیدایش این مدرسه جدید گردیده است.

تاریخ هنر در افغانستان گذشتہ خیلی مشعشع و درخشانی دارد همچنان مو قعیت جغرافیایی کشور ما ایجاب می کند کہ مدنیت ها در آنجا بہم در تماس آیند و همین سر پنجمہ های ماهر و هنر آفرین این مردمان با استعداد است کہ نہ نوآوری و چیزهای جدیدی را خلق و ابداع می کنند. و آنچه را کہ اقتباس کرده اند

با صبغه و مایه فرهنگ خود میخند و از آن مدرسه هاو مکتب های جدید هنری و فکری بمیان آورده اند چنانچه هزاران مجسمه کہ از گوشه و کنار این سر زمین باستانی بدست آمده شاهد آنست کہ مفکوره صدها و هزارها هنرمند چیره دست و ماهر در ساختن و تراشیدن آنها دخیل بوده تا چنین شہکار های را بوجود آورده اند.

بہر حال مدرسه (گریکو بودیک) یا مکتب «یونانو بودایی» یکی از مدرسه های هنری هیکل سازی و هیکل تراشی افغانستان قدیم است کہ طی دو قرن در دو طرف هندوکش مروج بوده بازاری گرم داشت و اکنون شواہدی بیشتری ازین دورہ از نظر کمیت و کیفیت از تپہ کلان ہدہ بدست آمده کہ در مو زیم موجود است.



# شعر

زیر نظر: محمود فارانی

تهیه و طرح: ظاهره نالان

بی‌باکه قصر اهل سخت سست بنیاد است  
بیار باده که ایام عمر بر باد است  
غلام همت آنم که زیر چرخ گسود  
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
«حافظ»

این هفته نامه ای از گوستا و فلور داریم. این نامه را بی مقدمه مطالعه فرمایید زیرا مشک آنست که خود بیوید

## از نامه‌های دلدادگان نامور تاریخ

نامه گوستا و فلور

به معشوقه اش

آسمان صاف است و ماه هیدر خشد. سرو دملا حانیکه چراغ کشتی را برافروخته اند، گوشم رامینوازد. آنها آهنگ سفر میکنند زیرا امواج سرکش بحر به آراش گراییده و سطح ملو جدر دیده آب، بیابین آمدن شروع کرده است. ابرنا بود گردید مویا د از کار افتاده است سینه دریا در پرتو درخشش ماه، سیسلی و جلوه خاصی دارد، اما آن قسمت های بحر که ازین روشنا بی آسمانی بی نصیب است، تاریک مینماید. نسیم ملا یم شبانگه‌ای از پنجره اتاقم میگذرد و من هم برای گرامی داشتن مقدمش همه درها را باز گذازده ام: اما تو، آیا خوابیده ای؟ آیا تودرکنار پنجره اتاقت نشسته ای؟ آیاتو به آن کسی میاندیشی که تمام اندیشه ها و تغیلاتش وقف تست؟ آیا تو درعالم رؤیا، خواب مریینی؟ رنگ رؤیای تو چگونه است!

(فلور)

ترجمه: حسین هدی

از: ندیم

## آه گلزار

بانقد روان میخرم این جنس گران را  
کی از کف خود مفت دهم داغبتان را  
آهی شد و از سینه گلزار برآمد  
گفتم جو حدیث قد او سرو روان را  
پیراهن جان پاره کنم همچو گل از شوق  
گرتنگ بگیرم بپر آن غنچه دهان را  
از جانب این خاک نشینان سیه روز  
ای سرمه سلامی برسان چشم بتان را  
از حسرت یک بوسه باتش نشانده است  
خالبت ای شوخ من سوخته جان را  
زاهد بگیر سنگ ترا دادعجب نیست  
دیوانه چه داند روش سود و زیان را  
دلدار روان است و جهانی بقفا یش  
دریاب دلایش جهان گزوان را  
با هیجمدانی عجب از طبع ندیم  
کاورده بفریاد کلیم همدان را

## بد نامه مینه

هم بنما بیست دی هم نغمی دی هم نشی دی  
خومره زر چه تیاری زیاتیشی نوبنی دی  
میکند پلوی بی بوخی چه سیل و گری  
دا خوانی مو دغو ورنخو میلمنی دی  
دیر خوازه خوازه مینمی پری ناراض شول  
دا ربینیا خبری چا ویل چه بنی دی  
با که مینه بی زما کیر له بدنامه  
لاس د چا په خوله زه کیرمدم دیری خولی دی  
کوم انصاف دی چه گمراه وایی ته ماته  
زه بخو سم یم خو دژوند لاری گزی دی  
یو اتوبه ده چه بس تل را نه هیر پری  
کنی یا دی زما تو لی مکیسلی دی

سلیم



## دوشنی دژو ند تفسیر

دکجیر له هسکی خالی  
دسیند ونو تر بییره  
دشنیلو له ریښی نه  
په دستو رو تر چمبره  
په چپو کښی دسیند ونو

دگلانو په وږ مو کښی  
په تاو نو درود ونو  
دپسر لی په پلوشو کښی  
دژونو په تو پو نو  
دمینو په خو بو نو

دما شو مو په مستی کښی  
دزلمیو په نغرو کښی  
په جامو کښی دشرا بو  
په مستی کښی دهمتا نو  
په ښکلا او په ښا یست کښی  
په نغو کښی دمطر بو  
په در نښت دلورو خوکو  
دغا ټولو په خندا کښی  
دهستی په ترا نو کښی  
دانسان په تمنا کښی

دژو ندون په سر اغاز کښی  
یو مفهوم دی یو تعبیر دی  
خپلواکی دی آزادی ده  
داد ژوند پوره تفسیر ده  
که دا نه وی هستی نشته  
نه ماره شته نه معنی ده  
دا ریخ دسر شمله ده

آزادی ده آزادی ده  
دعقابو په خالو کښی  
دا زمو ښ افغانستان کښی  
خو چه یو بچی ژوندی وی  
دژوندون یی دا ایمان دی

نه به زه یم نه به ته یی  
خو ودان به دا وطن وی  
وبه یی سا تی خپلوا که  
تل گلشن به دا چمن وی

## آتش خو

ای پیش چهره تو عرفناک روی گل  
خوی توخوی آتش وبوی تو بوی گل  
در پای گلبن از سر حسرت نشسته ام  
چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل  
«طالب آملی»

فروغی بسطامی

## دوددل پروانه

باآنکه می از شیشه به پیمانه نکردی  
در بزم کسی نیست که دیوانه نکردی

ای خانه سپری نگهت برده به یغما  
دوشپږ دلی گو که در او خانه نکردی

تاکنج غمت راسرو یرانی دلها ست

یکخانه دل نیست که ویرانه نکردی

تنها نه من از عشق رخت شپره شپرم

صاحب نظر ی نیست که الهانه نکردی

نازم سرت ای شمع که شپری زدی آتش

واندیشه ز دود دل پروانه نکردی

باچشم تو محرم نشدم تا به تکا می

بیگانه ام از محرم و بیگانه نکردی



از: سیوزمی زریاب

# سنگانه

بزانسون شهر کو چکیست درشرق فرانسه. شهریست تقریباً بین سویس و فرانسه. مردم این شهر عادات بخصوص خود شانرا دارند. مردم بستیهی هستند. یعنی اینکه دربین خود حلقه‌های کوچکی ساخته‌اند و این حلقه‌ها سخت بسته‌اند. هیچ تازه واردی نمیتواند به این حلقه‌ها به‌سادگی داخل شود. همه زندگی اینان درچار دیوار خانه‌هایشان خلاصه میشود. همه افکارشان دورچوگی عایشان برده. عایشان و میز عایشان دور میزند. مثل اینکه خارج ازدروازه عایشان دنیا بر وجود ندارد. دگرانی وجود ندارند. در چشمان رنگه و شیشه مانند شان هیچ چیز خوانده نمیشود. آدم خیال میکند که این چشمان تنها قادر اند گاهی حالت خصمانه بغود بگیرند و بس.

انجا که من زندگی میکردم، محله دهقان نشین بود. دهقان نشین هم نبود، اما بیشتر شان دهقانی بودند که زمین عایشان را ترک کرده بودند و شهر نشین شده بودند. و با این شهر نشینی شان کارهای کوچکی بر سر ای خود دست و پا کرده بودند. اما با اینهم الفت شان با زمین قطع نشده بود. بغاظر همیسن هیچ گویی برای گفتن نداشتند. همیشه از هوا و تاثیر هوا روی زمین گپ می زدند. اگر قطره بی باران میبارید، نگاه عابیه تلافی میکردند. لبها لرزیدن میگرفتند و زیر لبها زمزمه میشد:

برای زمین .. زمین‌ها.. حاصل .. یا اگر بادشدیدی شروع به وزیدن میکرد، بازنگاه‌ها بهم تلافی میکردند. لبها لرزیدن میگرفتند و زیر لبها زمزمه میشد:

زمین .. زمین .. زمین .. حاصل ..

انجا که من زندگی میکردم، اپارتها بر روی هم انباشته شده بود و طبقات بلندی ساخته بود. از دور وقتی این اشکال هندسی و مربع شکل و مستطیل شکل را میدیدم، دلم تنگ میشد. دلم هیچ نمیخواست خانه ام پرورم اما میرفتم. وقتی زینه‌ها را می‌پیمودم، گاهی تصادفاً بعضی از درها باز میشدند. گاهی می‌برآمدند و می‌رفتند پس کارشان. نگاه عایشان همیشه فراری می بود. مثل اینکه از نگاه یکدیگر هراس داشتند و اگر تصادفاً نگاه آدم به نگاه شان تلافی می‌کرد زود یا پیش یا شانرا میدیدند یا دیوار سپید کنار زینه را. این هراس و گریز همیشه بنظم مضحك می‌آمد. ولی خو کردن به این هراس و گریز در آغاز برایم دشوار بود. با وجود اینهم علاقه‌ی به آشنایی شان در خود احساس نمیکردم. درچهره عایشان هیچ چیز خوانده نمیشد. نه اندوهی نه سروری هیچ.

یک وقتی به این شکل زندگی وبی تفاوتی کنجکاوشدم. دلم میخواست آنرا در درون خانه عایشان ببینم. در پشت دیوارهایشان بنظم می‌آمد قدرتی آرامش آنرا بهم زده

نمیتواند. این آرامش جزو همان ساختمانهای مربع و مستطیل شکل شده بود. اما نمیدانم چرا گاهی این آرامش بنظم ساختگی می‌آمد و این بازیگران هم بسیار ناشی.

وقتی در اتاقم می‌بودم و گوشه‌ها را می‌نگرفتم، صدایی بگوش نمی‌رسید. تنها گاهی صدای قدم‌های کسانی که از زینه تاویلا میرفتند، شنیده میشد و شرتنگ آواز زنگ در، بعد آواز بسته شدن آن. این صدا ها صداهای همیشگی نسب و روز بود و یک وقتی متوجه شدم که با این صدا ها با آن هراس و گریز و با آن آرامش ساختگی خو کرده‌ام.



یک روز از پنجره اتاق بیرون را میدیدم. ساختمانهای مستطیل و مربع شکل را. آدم‌ها را که چابک و باعجله در رفت و آمد بودند. موتر های رنگ رنگ مربع و مستطیل شکل را.

یکبار صدای فریادی را شنیدم. خوب حواسم را جمع کردم آواز فریاد زنی بود که بانها می‌توانایی اش فریاد می‌زد. چیزهایی میگفت. فحش میداد. از خود م پرسیدم:

صدا از کجاست؟

دانستم که از زینه است. دویده سوی در رفتم. آنرا باز کردم. زن را شناختم. موهایش پریشان بود. رویش بسیار سرخ و مرطوب بود. چشمان بسیار گو چکش هم سرخ شده بود. همه گوشت های تنش تکان می‌خورد. رویش را با ناخنش می‌خراشید و میگریست. همچنانکه به دیوار سپید کنسار زینه تکیه داده بود خودش را پیچ و تاب میداد و فریاد می‌زد.

این زن در یکی از طبقات همان ساختمان زندگی می‌کرد و همیشه آرام آرام با سروروی مرتب و همان آرامش معمول از زینه‌ها پایین و بالا میرفت.

با تعجب دو دلم گفتم:

این زن گریستن میداند ... فریاد زدن میداند ...

تا همان لحظه نمیتوانستم تصور نمایم که این زن فریاد زده بتواند و گریسته بتواند و موهایش را چنگ بزند. با آن آرامشی که من گاهی میدیدم. گیسج شده بودم. نزدیکی را بیستادم و پرسیدم:

چشمه؟

فرار کرده!

شانه اش را گرفتم. گوشت شانه اش زیر دستم بسیار نرم و بی حال آمد. دست را از روی شانه اش پس کردم و باز پرسیدم:

کی فرار کرده؟

رفت، اما برای همیشه‌نی. میدانی! و نمیتواند از چنگ من فرار کند. اصلاً ناممکن است. میدانی؟ شما ایتر امیدانید؟

من هیچ نمیدانستم او از چه کسی سخن می‌گوید. نمیدانستم کی فرار کرده و چه کسی از چنگش فرار کرده نمیتواند و چرا نمیتواند.

متوجه شدم که دلسوزی ام را حسرا موش کرده‌ام زن را هم فراموش کرده‌ام. فقط بسیار بود.

کنجکاوشده‌ام و مکرر می‌پرسم:

کی؟ چرا؟ چه وقت؟

وزن سخنش را تکرار میکرد.

کلید‌ها در درهای ساختمان می‌چرخیدند. کسانی بالا و پایین میشدند. به‌زود با بی تفاوتی می‌نگر یستند. اپرو های شان تاویلا میرفت و با همان آرامش و نگاه های فرار از راهشان را می‌گرفتند و میرفتند. از همه آنرا بدم آمده بود. اصلاً نمی‌پرسیدند چرا اما من کنجکاوشده بودم. نمیتوانستم نذر رها کنم. اندکی آرام گرفتم. فقط می‌کردم یک بار پرسیدم:

به نظر شما .. باز .. می‌گردد؟

کی؟

بانگوت بمن دیده. اپروهایش را بالا کردی گفت:

-(واستکو).

-(واستکو) کیست؟

شما .. ما نمی‌شه .. ناسیدش؟

نی.

ساکت شد. بگوشه‌ی خیره ما شد پرسیدم:

شوهر تان؟

حق حق کنان گفت:

شما .. نمیدانید .. من شوهر ندارم.

نی، دختر تان است؟

شما .. نمیدانید .. من دختر .. ندارم.

من یک پسر دارم.

پس پسر تان؟

زن یکریز می‌گریست. پاسخ مرا نداد بنظم خیلی بدبخت آمد. اما دلم هیچ برایش نسوخت. شاید بغاظر چشمان نشین مانند اش که وقتی روزهای دیگر او را در راه میدیدم، بی حالت بودند. اما آن روز اندک بزرگی در آنها خانه کرده بود. آرام گرفت بود. نمیدانم چرا دلم میخواست بیشتر بگر خیال کردم فراری اش را فراموش کرده و آن گرفته. زود پرسیدم:

پسر تان فرار کرده؟

دوباره به گریه افتاد و گفت:

نی .. نی اگر او فرار می‌کرد غم نداشت.

حیران شده بودم. پرسیدم:

-(واستکو) کیست؟

-(واستکو)؟

شان.

شما او را نمیشناسید؟

نی، کیست؟

عجیب است! (واستکو) با آن چشمه‌ی رنگش خیلی زیباست. متاسفم شما او را نمیشناسید.

با اصرار پرسیدم:

-(واستکو) کیست؟

سنگم.

به چایم خشک شدم. چشمان زن ناراحت ساخت. در چشماش اندوه بزرگی خوانده بود.

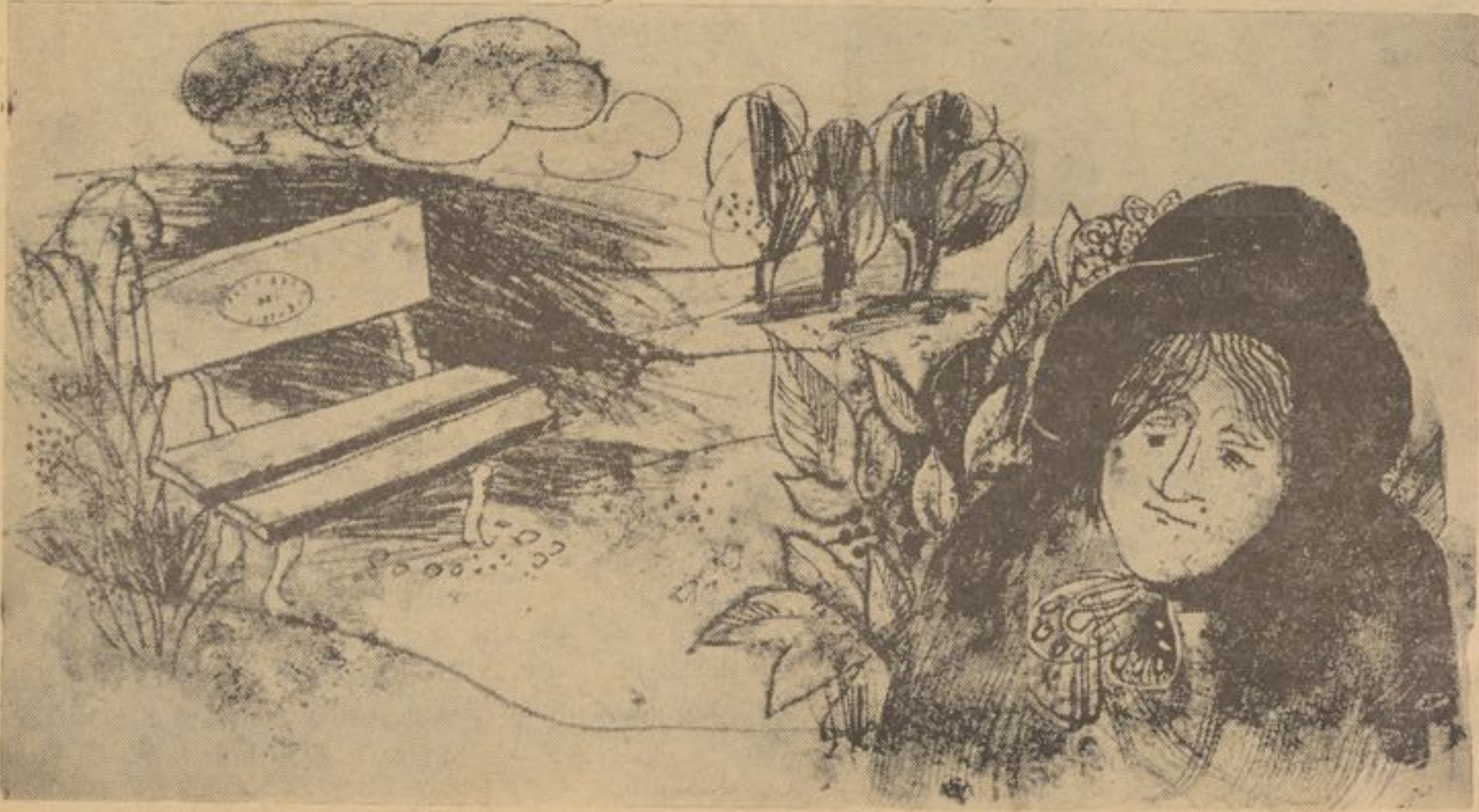


اندرگی به بوی عادت گرد. به سالون دا خل  
 سدیم . زودسوی پنجره دوید م . پنجره راباز  
 کردم . نفس عمیق کشیدم . حالم بهترشد .  
 زن خیره خیره بمن دید . بعد با قدم های تندسوی  
 پنجره دوید :  
 - نکنید .. نکنید . پنجره راباز نکنید . این  
 بو می رود .  
 گفتم :  
 - بوی چیست ؟  
 - بوی (واستکو) .. این بو را من خوب  
 میشناسم .  
 بعد مثل اینکه عطر دل انگیزی  
 استشمام کند . چشمان پندیده و سر خش را  
 بست . دهانش را هم بست . گردنش را بلند  
 گرفت . فش فش نفس عمیق کشید و زیر  
 لب گفت :  
 - بوی (واستکو)ی من .  
 من حیران او را دیدم . بوی زننده دل سرا  
 بدر کرده بود . مثل اینکه تازه متوجه  
 وجود من شده باشد . سوی چوکی اشاره کرد و  
 گفت :  
 - بفرمایید . بنشینید . خواهش میکنم .  
 نشستم . خیالم آمد که چوکی هم بو میدهد .  
 خودش رو برویم نشست . بعد بایک جست روی  
 زمین نشست . به شکم خوابید . نیم تنه اش  
 را زیر چوکی برد . باغای گوشت آلود و سپیدش  
 در هوا کان میخورد زیر لبش غم غم می کرد . درست  
 نمیدانستم چه میگوید . دو باره به رحمت از زیر  
 چوکی برآمد . نفس نفس میزد . روی چوکی  
 نشست بارچه دراز و سیاه رنگی در دستش  
 بود . آنرا به من نشان داد و گفت :  
 - این را می شناسید ؟  
 - نی .  
 (تاتام)

خنده ام گرفته بود . نمیتوانستم بخندم .  
 بیش دیدم . خیلی زشت شده بود . رویش  
 بیش از حد سرخ شده بود . آدم دلش نمیشد  
 به او ببیند . من به خط های پیرهن را هدارش  
 میدیدم . خط ها عریض وافقی بودند . با خودم  
 گفتم که اگر این خط ها باریکتر و عمود دی  
 می بودند ، بیرهتش زیبا تر میشد و همچنان  
 خودش لاغرتر می نمود .  
 بلا تکلیف مانده بودم . دلم نمیخواست به  
 اناقم بازگردم . دلم نمیخواست مقابل این  
 زن باشم .  
 باز با خود گفتم :  
 - سگش فرار کرده زاندارها حتما می آورندش .  
 تا آن زمان جای خالی سگ برای زن غیر  
 قابل تحمل است ... اما کجایش به من ارتباط  
 دارد ؟  
 او حق میزد .. من بلا تکلیف اطرافم  
 را نگریدم . بستم را گشتم و خواستم  
 تقلیدی از دیگران کنم . حالت خونسردی و بی  
 تفاوت بخود گرفتم و گفتم :  
 - خوب دروز بغیر خانم .  
 زن ایستاد . از تانه هایم گرفت و به سختی  
 فشرده و گفت :  
 - اگر از شما دعوت کنم ، با من می آید ؟ ..  
 از شما خوب پذیرایی خواهم کرد .  
 من کار بخصوصی نداشتم :  
 - بله ، می آیم .  
 با هم از زینه ها بالا رفتیم . دانستم که او  
 دو طبقه بالاتر از من زندگی میکند . در راباز  
 کرد . داخل شدیم . خانه بوی مخصوصی میداد .  
 دلم بهم خورد . مثل بعضی از قفسه های  
 باغ وحش بوی زننده بی بود . عضلات گلویم  
 منقبض شد . به خیالم آمد که دران بسوی  
 خفه می شوم . آرام آرام نفس کشیدم . بی تمام

را لیسید . با خود گفتم :  
 - لبهایش حتما شور مزه میدهد .  
 دستم را محکم در دستش گرفته بود .  
 نمی خواست آنرا رها کند . من دستم را پس  
 کشیدم .  
 نفس زده و گریه آلود گفتم :  
 - شما هم از دستم بد تان آمد ؟ مثل  
 (واستکو) ؟  
 خواستم با مهربانی لبخند بزنم . گفتم :  
 - نی .. نی ..  
 دستش را با مهربانی در دستم فشردم و این  
 مهربانی بنظم خنده دار آمد . گفت :  
 - شما بسیار مهربان هستید .  
 میخواستم خود را مهربانتر نشان بدم .  
 گفتم :  
 - حتما سگ شما باز می گردد .  
 این دلداری دادنم هم بنظم بسیار ناشیانه  
 آمد . دستم را آرام از دستش بیرون کشیدم .  
 زن باخوش باوری گفت :  
 - شما هم میدانید ؟ گفتم که میدانید .  
 اسک هایش راباز کرد . رنگ کنار گردنش  
 می رازید . آوازش خفه شده بود . باز  
 تکرار کرد :  
 - شما میدانید که باز می گردد . اینطور  
 نیست ؟  
 - حتما .. حتما ..  
 اما من میدانم اگر اوباز نکرده . او را  
 می آورند .. بزور می آورند . زاندارها ...  
 اگر او را نیاورند ، دگر زاندارها چکاره اند ؟  
 من که قرق او را میدیدم ، گفتم :  
 - نی .  
 تانه ها بیش رابا لا ا نداخت  
 و گفتم :  
 - هیچکاره !

چشمان کوچکش سرختر شده بود . بنظم  
 بسیار زشت و بیارآمد . یادم آمد که روزهای  
 دیگر اینطور نبود . لبانش را اسک تر ساخته  
 بود . بایست دستش چشمانش راباز کرد .  
 بینی اش رابالا کشید و گفت :  
 - شما فکر میکنید او بر می گردد ؟  
 - ممکن است .  
 - ممکن !  
 - با تصخر خندید و انامه داد :  
 - نی حتما باز می گردد . از چنگ من  
 نمیتواند فرار کند . شما این را نمیدانید .  
 - پس چرا اندوهگین هستید ؟  
 - بخاطر یکه میدانم از دوریش بیچاره می شوم .  
 حتما بیچاره می شوم .  
 دستش رابا در ماند کسی دراز کرد و  
 گفت :  
 - ببینید حرارت وجودم همین حالا  
 بلندترفته ..  
 دستش در هوا مانده بود . دلم میخواست  
 دستش را نگیرم . بنظم آمد که دست گوشت  
 آلودش بیحال و نرم است . پوست دستش  
 چرکیده بود . ناخن هایش اندکی دراز بود .  
 با دقت زیاد رنگ سرخ زننده زده شده بود .  
 اما از زیر آن چرک سیاه رنگ معلوم میشد .  
 دستش را زشت کرده بود . دستش هما نظور  
 در هوا مانده بود . مثل آنکه بغوا هد چیزی  
 را بگیرد . انگشتانش بنظم بسیار دراز آمد .  
 گفت :  
 - دستم را بگیرید .  
 بابی میلی دستش را گرفتم . از دستش بدم  
 میخورد . مرطوب بود .  
 - دیدید حرارت وجودم بلندترفته ؟  
 راست میگفت دستش بسیار گرم بود . لبانش





# دنيا پيدا يښت

## اودولو نه

\*\*\*\*\*

نخا څنگه منځ ته راغلی ده دلهری  
خل دپاره کوم قوم دهغی په پیدایښت  
کی لاس درلودلی دی. خوډوله نخاوی  
موجودی دی. ایا ټولی نخاوی زړه  
وړونکی گڼل کیږی ؟

نخا د انسانی ژوند د هنری اړخ یوه  
داسی ښکلی پدیده ده چه به ښکاره  
او زوره توگه یی د پیدایښت په باب  
څه نشو ویلای. لاکن دومره وبل  
کیږی چه نخا یوه داسی هنری اجتماعي  
پدیده ده چه د ډیری بخوا حتی ډیرو  
لیرو پیرو څخه یی د انسانانو په منځ  
کښی رواج موندلی دی ځینی پدی  
عقیده دی چه دنخا هنر د ډیری د عصر  
انسانانو منځ ته راوړی دی او هغوی  
هم نخا کوله. ځکه اود نخا تاریخ د  
بشر د پیدایښت سره یو ځای اټکل  
کیږی د ښکلو هنرونو پوهان پدی  
نظر په دی، چه نخا د لمړیو انسانانو  
د روحی او نفسی حالاتو هیچا ناو  
ښکارندوی گڼل کیږی، کیدای شی،  
چه د پخوانیو انسانانو از بیلو بیلو  
قومونو او مختلفو قبیلو د عقیدو  
ادب و او عنعناتو د ژورې څیړنی په  
نتیجه کښی دنخا د پیدایښت اساسی  
رېښی پیدا کړو .

په لرغونی زمانه کی انسانانو پتان  
جوړول اود هغوی پر شا وخوا د نخا  
په حالت را څرخیدل اود بیلو بیلو  
عقیدو پیروانو په خاصو او ټاکلو  
نځانو خپل لرغونی احساسات  
څرگندول د مثال په ډول: هغو انسانانو  
چه لمړته عقیده درلوده، اود لمړختلو  
از لمړ پریوتو په وخت به یی دخپلی  
ټاکلی او مشخصی عقیدې په پیروی  
نخا کوله اویو ډول ټاکلی حرکات به  
یی سرته رسول چه وکولی شی ددی  
لاری څخه دلهر د پیدومخنیوی وکړی  
په هر حال، د ايو ژوندی واقعیت دی  
چه پخوانیو انسانانو د تاریخ په هره  
مرحله کی نخا د خپلو احساساتو او  
هیجاناتو د څرگندولو په مقصد کوله  
اوددی لاری څخه یی خپلو سپیڅلو  
احساساتو ته تسکین ورکاوه .

د پوهانو وروستیو علمی څیړنو دا  
څیره په پوره قوت سره څرگنده  
کړیده .  
نخا مځکی تر دی چه د انسانانو  
ساعت نیروی او تفریح ته ځواب  
وویای د هغوی روحی حالت بیانوی  
ځینی زیاتوی چه د انسانانو فزیکسی  
حرکات دنخا په وخت کی، ددی سبب  
کیږی چه د بدن د غړیو تناسب په  
وساتل شی. همدغه وجه ده چه نن  
ورځ د نړی د ټولو نخا کوونکو د بدن  
غړی ډیر ښکلی اود یادونی وړ گڼل  
کیږی .

د افریقا د قاری د ځینو خلکو اوقمیلو  
دنخا حالت چه دیوی ټاکلی عقیدې به  
د پانندی اجرا کیږی په وروستیو  
شیمو کی تر اندازی زیات احساساتی  
او هیجانی وی. د نوموړو قبیلو نخا  
په لمړی سر کښی ډیره آرامه او  
ورو وی لاکن په پای کی د ایونتوب  
په غوره کوی اویوی داسی هیجانی  
مرحلی ته ځان رسوی چه متمدن  
انسانان په تعجب کی اچوی اود  
حیرانتیا په نظر ورته گوری .

دی چه دروانی پیری د متمدنوبدی عقیده  
دی چه دروژنی پیری د متمدنو انسانی  
ټولنو د مورزن او کلاسیک نخا رېښی  
د پخوانیو انسانانو په نخا کښی برتی  
دی یا په بل عبارت د لرغونو انسانانو  
نخا دنن ورځی دنخا مور گڼل کیږی.  
اساسی نخا پر دزی ډوله ویشل  
کیږی .

- ۱- لرغونی فولکلوریکه نخا  
د لرغونی زمانی څخه راپاتی شوی  
نخا .
- ۲- د بالت او پرا خو سالتونو  
نخا .
- ۳- اوسنی فولکلوریکه نخا .  
تر هغه ځایه چه څرگنده ده پورتنی  
دزی ډوله نخا د ولسونو د اقلیمی شرایطو  
عینی او ذهنی امکاناتو له پلوه یو ډبل  
په وړاندی زیات توپیر لری .  
د مثال په توگه د تودو اومعتدلو  
سیمو نخا، ډیره چټکه او ژر ژر اجرا



کیږی. دغه ډول نخا عموماً د خلکو د  
مذهبی عقیدو اود ډول ډول عنعناتو او  
روجونو، خوشحالیو او غمونو بیل  
بیل ځانگونه ترسیموی چه د پخوانیو  
خلکو څخه یی په میزات اخیستی  
دی .  
نخا یوه هنریه څیره او زده لرغونی  
سابقه لری لاکن د نوموړی هنر ځانکی  
دومره تاریخی قدمت نلری. د مثال په  
ډول، د بالت دنخا څخه تر اوسه  
پنځه سوه کاله تیر کیږی. که څه هم  
د بالت دنخا رېښی ډیری پخوانی دی  
ځکه چه دغه هنر په پیدایښت کی  
د پخوانیو انسانانو د ژوندی، مریخی  
عشق، طبیعت وستاینی او دارنگه

نورو عواملو تاثیرات له ورايه لید لای  
شوایه جوړښت کی یی زیاتی اغیزی  
ښندلی دی .  
د عصر لرغونو فرعونانو دنخا د هنر  
څخه زیات څرگند وړی. په یونان  
کښی یی دنخا د هنر څخه د راز راز  
هنری نمایشونو د ښودلو په وخت  
کښی زیاتی مادی گټی ترلاسه کولی  
پخوانیو رومیانو دنخا او نمایش د  
ترکیب څخه د بانټویم په نامه دگم ی بلکی  
نخا څخه زیات لذت وړی او تل یی عظمت  
توجه یزته کوله او په هندوستان منځ  
کښی مذهبی نځانو زیات شهرت  
درلود او ډیر رواج یی پیدا کړی وو .

ژوندون



# تجلی هو ما نیسم

## در آثار جامی



تصویر خیالی از مولینا جامی

بدین سان ما ادامه طبیعی سنن ارجمند و عالی ادبیات کلاسیک فارسی-دردی یعنی افاده لطیف عواطف و احساسات انسانهای عادی، دلسوزی و همدردی نسبت به آنها، عشق و علاقه به آزادی و کار و دیگر ایده های تابناک و زوال نا پذیر را در آثار عبدالرحمن جامی بو ضاحت مشاهده میکنیم. بهترین آثار جامی آنها بی اندک با ایده های انساندوستی آبیاری شده اند اینست رمز جاودانی و فنا نا پذیری آنها. این شعله های فروزان شعله های هو ما نیسم که از وزای ابر های تیره قر و نوسطی بیرون تابیده است، تا کنون نیز میزد خشد و به دلهای مردم راه می یابد.

هر پسر کو از پدر لافند، نه از فضل و هنر  
فی المثل گر دیده را مردم بود، نامردم است.  
مشو غره حسن و گفتار خویش نکوکن چو گفتار کر دار خویش  
سخن بی تأمل کم افتد صواب زبان را عنان از خطا باز تا ب  
یکی دیگر از مظاهر تا بنساک هو ما نیسم جامی، دعوت او به  
تحصیل دانش و کسب فضیلت است.  
دانش، آدمی را توان و اراده می بخشد و استقلال روحش را تأمین  
میکند، چنانچه فردوسی بزرگ گفته بود:  
توانا بود هر که دانا بود  
ز دانش دل پیر بر ناپود  
در آثار عبدالرحمن جامی نیز میتوان از اینگونه مصرعها فراوانی  
یافت:

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای  
وان را گزین گریز بود جستجو مکن  
واندم که حاصل تو شود علم ناگزیر  
غیر از عمل بمو جب آن آرزو مکن

جنبه دیگر هو ما نیسم شاعر بزرگ اینست که او فقط به تشویق  
و ترغیب در جهت کسب فضائل عالی اکتفا نمیکند، بلکه تمام عادات  
ست و نکو عیده ای را که در تمام طبقات انسانها، از سلاطین تا گدا  
وجود دارد و ما به ذلت و خواری آدمی میگردد، نظیر دل آزاری،  
جهالت و نادانی، منافقت و دورنگی، تقلب و دروغگوئی، خیانت،  
خسب، غیبت، طفیلی گری و معاوییی ازین قبل را بشدت محکوم میکنند  
و تقبیح مینمایند و هیچگاه با اینگونه عوامل فساد روحی و اخلاقی انسان  
سر سازش ندارد و مردم را بمبارزه علیه آن فرا میخواند:

از سفله نیل مکرمت امید داشتن  
کشتی ب موج لجه حرمان فکندن است  
بیش عدو زبون شدن از میل مال و جاه  
خود را بورطه خطر جان فکندن است  
هر چه آمد بدست مرد کریم  
همه در پای دوستان افشاند  
را نچه اند و خت سفله طبع لثیم  
بعد مرگ از برای دشمن ماند  
بهر مندی مکن ای خواه چه بزر  
کار کار زبون خواهی رفت  
زان بیندیش که چون خواهی رفت  
ببست کرده بسی نعمت و ناز  
زان بیندیش که چون خواهی رفت

## دنخا پیدایشت

دبالت دنخا به حقیقت کبسی یسوه  
بر بنکلی او خوندور داستان ته  
دوره چه دانسانانو دنرمو او زره  
دانسای موسیقی به مرسته  
دبالت دنخا امریکا ته د کریستف  
دکلمب دنک سره جوخت پیدا شوه  
دبالت دنخا کال کبسی دفرانسی  
دکارین دوقدسی له خوا دیسوه  
دمراسمو داجرایه مقصد  
دقریباً دهفی به  
دبالت دنخا میلیون فرانکه  
دبالت دنخا به حقیقت کبسی یسوه  
دبالت دنخا امریکا ته د کریستف  
دکلمب دنک سره جوخت پیدا شوه  
دبالت دنخا کال کبسی دفرانسی  
دکارین دوقدسی له خوا دیسوه  
دمراسمو داجرایه مقصد  
دقریباً دهفی به  
دبالت دنخا میلیون فرانکه

وایی چه فرانسویانو بشکلا او ظرافت  
ایتالیانو حرارت او شورویانو قدرت  
دبالت دنخا ته ورپه برخه کبری دی .  
دنولسمی پیری به وروستویو وختونو  
کبسی ماریوس پتیپا دبالت دنخا هنر  
دخپل وررستی بر او ته رسولی دی  
وایی چه نومویری هنرمند دبالت دنخا  
به نامه دبشکلی سیند غاړه، خوب ویری  
بناسته مشهوری پارچی جوړ کبری  
اودشوروی مشهور آهنگ جوړونکی  
دچایکوفسکی د نومویری دبالت دنخا  
د موسیقی پارچی منخ ته راوړی چه به  
دشکاره کولو یی دنپری خلک به حیرت  
کبسی واچول .

کبسی دنس دنخا به شکل اجرا  
کبیری. دساوونی نسا مشهوری خانگی  
دنانگو، والس، سامبا، پاسا دوئل،  
اسلوراک، چاچا، رامبا، مامبو،  
سوینگ، هالی گالی، لت گین  
درتویست به نومونو سره بادپیری او  
دنورخ نومویری دنخا دخوانانو له خوا  
اجرا کبیری او زیات مینان لری .  
لنډه داچه دنپری هر قوم او ولس  
دخپل خاص کلچر، عنعناتو او کلتور  
به زره کبسی دنخا راز راز اومختلف  
دپولونه لری چه دبشکلو هنرونو به لپ  
کبسی یی دخلکو به زړونو کبسی خای  
نیولی دی او ورخ به ورخ نومویری  
هنری بدیدی ته دبشکلا او پرمختیا د  
داد وړ شرایط او امکانات برابریری  
اوزیات انکشاف کوی. هغه یوازینی

هنری محک چه دنخا هنر ته یی دپولو  
نپریوالو به زړونو کبسی خای ورکبری  
دی او ورخ به ورخ یی پر محبوبیت  
نور هم زیاتوالی راوی، موسیقی  
اود دنخا کوونکو نرم او زره ورونکی  
دحرکات دی، به هره اندازه چه دنخا  
دیوی پارچی به بشودلو کبسی حرکات  
نرم، بشکلی از زره ورونکی وی اود  
د موسیقی دپارچو عظمت غنیمتی وی،  
به هم هغه پیمانته دنخا هنری بدیده  
دانسانانو به زړونو کبسی خای غوره  
کوی اود خپل تکامل دپاره د داد وړ  
زمینه مساعده او خپل تاریخی،  
اوسنی او راتلو نکی هنری حالت د  
زمانی د افتونو بخته خو ندی  
ساتی .



فکر میشود که در سابق از اسلحه ساد  
تری استفاده مینمودند . هنگام سیاحت سنگ  
هائیرا بدست آوردیم که يك طرف آنان  
مانند تیغ برنده بود . حالا دیگر معلوم نیست  
که آلات مذکور مربوط به اجداد بومیان فعلی  
بوده و یا متعلق به مردمان دگر می باشد .  
يك تعداد از سنگ های گشفت شده را به  
باستان شناسان استرا لیاپی تسلیم نمودیم  
تا روی آن تحقیق و مطالعه نمایند . اما امید  
است که در آینده نزدیک ما نیز به مطالعات  
خویش درین زمینه آغاز نماییم .

بومیان اومبی فکر می کنند که روز دوشنبه  
يك روز غیر معمولی می باشد . در روز دو  
شنبه هرگونه حوادثی بوقوع می پیوندد  
تصادفا به اساس هدایت دستگاہ اداری  
استرا لیاپی بومیان باید در همین روز به امور  
قبیلوی خویش رسیدگی نمایند:

تصیبات خود را تنظیم کنند ، راه های جنگل  
را صاف و پاک نمایند ... بدینتر تیب روز  
دو شنبه يك روز مخصوص گردیده است .

ملاقات های متقابل ، تبادل کالا ها به جمع  
آوری قرصه ها ، حل و فصل مناقشات و غیره  
در روز دو شنبه صورت می پذیرد . درین

اکثرا بشیرک ها را شکار می کنند . شکارچیان  
هوا را در ششای شان قید نموده و بعد از  
نشانه گیری ، توسط خارج نمودن سریع هوا  
در سلاح ، تیر اندازی میشود .



نیزه را در بدن خوک وحشی شکار شده فرو می برند و این بدان معنی است که جشن سنگ ، سنگ پایان می پذیرد.

شانرا طوری یاد میدادند که به اطفال شان  
می آموختند . تنها تفاوت در آن بود که مایر  
خلاف اطفال باید بسا چیز ها را تنها در  
طرف سیزده ماه می آموختیم .

(سر بسر سگ گلدار و رته میمیری )  
هنگامیکه بانوله سگی بازی می کردم به من  
چنین اخطار دادند .

«طفلك خواهد مرده باوحشت فراوانی جمله  
مذکور را يك مادر زمانی اظهار داشت که من  
بخود اجازه دادم تا يك دندان جدید طقلش را  
ملاحظه نمایم .

(خاکستر را در آتش تکان مده ) بنا به  
عقیده بومیان این منطقه جزیره بریتا نیای جدید  
آتش مقدس پدیدهای بوده و می تواند بخشم  
آید و انسانرا بسوزاند .

آن از دولاگو لست يك سلسله انتقادات  
سنگ سنگ ها را برای فرستاده بود :  
(اگر پوست کدورا برای خوکها بیندازیدو  
آرا بخورند ، در نتیجه خواهند مرد.)

(اگر جوانی با دختر ها بجنگد سیاهی  
دندا نهایش محو خواهد شد و بشکل نفرت  
انگیزی سفید خواهند گشت .)

(اگر چوبی را در لانه موش داخل نمایم ،  
زمین چاک شده و ترا خواهد بلعید .)

کاتولونکک هابه شکار حیوانات بزرگ  
از قبیل خوک وحشی ، کانگرو و غیره می پر-  
دازند . برای بدام انداختن کانگرو از تلسک  
های پیچیده ای استفاده می جویند . اما از  
همه بیشتر سلاح به اصطلاح بادی بومیان

این منطقه قابل توجه می باشد . سلاح  
مذکور از قطعات متعدد چوب بانگس ساخته  
شده که طول آن به دوازده الی بیست فست  
بالغ می گردد . برای سلاح مذکور تیر های  
مخصوصی از درخت خرما میسازند که طول آن  
به سه فست می رسد . توسط سلاح بادی

داشتند درنا آسمان صاف و شمع آفتابرا  
مشاهده می نمودیم . اکثرا آسمان پوشیده از  
ابر های بارانی می بود و یا توسط شاخه های  
دوختان بسیار عظیمی که ریشه های شان از  
خاک و گل بعضا بر آمده بود ، از نظر پنهان  
میشد . دریاچه ها همیشه طغیانی بوده و سرعت  
جریان آن به خطرات موجود می افزود . درین

منطقه مقدار بارندگی سالانه به دو صد و پنجاه  
انچ بالغ می گردد که مقدار قابل ملاحظه ای  
را تشکیل میدهد .

ما درین دو قصبه بیشتر از يك سال بسر  
بردیم . تقریبا همیشه شبانه تنها می ماندیم  
و هر روز روانه جنگل میشدیم تا با انسانی  
ملاقات نماییم . يك بار برای من اتفاق افتاد  
تا مسکن خود را ترک گویم و یکجا با کائو -

لونکک ها در جنگل شب را بصبح رسانسم  
مسئله ازین قرار بود که بومیان بمن گوشزد  
نمودند که در قصبه روح پلیدی عرض وجود  
نموده و باید از آن درجنگل پنهان شد . اما در  
حقیقت ابیدیمی ای دامنگیر قصبه مذکور

گردیده بود . در آزمان ما مربوط دنیا ی  
آنان و مجبور به تابعیت از قوانین شان  
بودیم .

باید علاوه نمود که علی رغم مدالسیای  
زیاد مذمبی اینکه از طرف مبلغین به باشند  
گان این منطقه داده شده است ، دین عیسوی  
در میان شان نفوذ زیادی ندارد . همه زندگی  
آنها تحت تاثیر ترس و اوهام افسون سحر  
آمیزی قرار دارد .

يك تعداد محدود بومیان این منطقه به  
زبان شکسته انگلیسی تکلم مینمایند که بنام  
(پیچین انگلیش) مسمی می باشد . بدین  
ملحوظ من وان مجبور به فرا گرفتن لهجه  
محلی گردیدیم .

کائو لونکک ها به ما زبان و آداب معاشرت  
باید علاوه نمود که علی رغم مدالسیای  
زیاد مذمبی اینکه از طرف مبلغین به باشند  
گان این منطقه داده شده است ، دین عیسوی  
در میان شان نفوذ زیادی ندارد . همه زندگی  
آنها تحت تاثیر ترس و اوهام افسون سحر  
آمیزی قرار دارد .

يك تعداد محدود بومیان این منطقه به  
زبان شکسته انگلیسی تکلم مینمایند که بنام  
(پیچین انگلیش) مسمی می باشد . بدین  
ملحوظ من وان مجبور به فرا گرفتن لهجه  
محلی گردیدیم .



سنگ ، سنگها بدین شکل سالنورا تجلیل می نمایند و تا زمانیکه پوست سوسمار  
بالای جبل بکلی نصب نگردد ، سنگ ، سنگها سکوت مطلق را رعایت نمی نمایند.



# بریتانیای جدید

روز هنگامی که بزرگسالان به امور زندگی خود رسیدگی مینمایند ، اطفال به بازیچه های مختلفی می پردازند . بازیچه دوست داشتنی اطفال بومی این منطقه عبارت از شکار خوک های وحشی میباشد .

در یکی از همین روز های دو شنبه واقعه جالبی روی داد . من در سایه خانه مسکونی خود نشسته و به جرو بحث عادی ای با باشندگان اومبی مشغول بودم . ناگهان شخصی ناشناسی در بین جنگل توجه من را بخود جلب نمود . صورت ظاهری ناشناس نشان میداد که بعد از کاردر مزارع ساحلی در بااوله اولاً پایتخت جزیره ، تازه برگشته است وی دامن کتانی سر خرنکی به تن داشت که در حصه فوقانی آن کمر بند چرمی جدیدی بسته شده بود . در پای او کفش های رابری جلب توجه می کرد . در دست های ناشناس بسته بندی های دیده میشد . او بدون انجام مکالمه ای ، بدون سرو صدا از راه زینه داخل خانه من گردید «تینگ بی» آشپز من او را تعقیب نمود در زیر لب آهسته گفت :  
- او بملی می باشد .

بعد از آن من می شنیدم که تینگ بی و دیبلی آشپز دومی من چگونه بملی را با خانه آشنا میسازند . نخست او سالون را مشاهده کرد که بعداً به ترتیب از اطاق خواب ، آشپزخانه ، تهر یلخانه و اطاق قبای شخصی من دیدن نمود . با تعجب زیاد هنگامی که راجع به بملی سوال نمودم پاسخ دادند که از اهالی قریه (ایوم بون) بوده و اینک بعد از دو سال مسافرت باز گشته است .

بملی از خانه خارج نمیشدو هیچیک بومیان خواستار معاشرت باوی نبود . من احساس کردم که چیز غیر عادی ای در شرف وقوع می باشد .

- اینجا نزدیک ما بیایید - به بملی پیشنهاد کردم .

- من می ترسم - آهسته او پاسخ داد .  
- چرا شما می ترسید ؟

بملی تبسمی نموده و در جواب من شانه هایش را بالا انداخت . و در سکوت مطلق چهار ساعت دگر را نیز بالای چهر کت نشست .

هنگام عصر تینگ بی از من پرسید که آیا اجازه می دهم تا بملی در تهر یلخانه مخفی گردد . من می خواستم که جواب رد بدهم که ناگهان سرو صدای گوشخراشی توجه ام را جلب نمود ده ها زن با گارد های برافشایی که در دست های شان تکان میخورد از زینه بالا میرفتند ، تینگ بی ، دیبلی و دو جوان دگر قبیله در کنار دروازه قرار گرفتند و عمداً خود شانرا در معرض ضربات قرار دادند اما



در زدو خورد وحشیانه ای که صورت گرفت چندین تن کشته و چندین تن شدیداً مجروح گردیدند.

## لکه های خونین

بیرحمانه به قتل رسیدند .

عده دیگری به منزلی دستبرد زده دو تن از سر نشینان منزل را کشتند و باقی اعضای آنرا شدیداً زخمی نمودند و یک قسمت از اموال را دزدیدند و فرار نمودند . پس لیس تا حال موفق نگردیده تا این عده رادستگیر نماید .

در طول مدت یکماه در سر زمین امریکا بیش از هزار نفر بطرق مختلفه و بطرز وحشیانه به قتل رسیدند ، و بیش از ده بانک و دهها مغازه دستبرد زده شد ، بیش از چهلین هواپیما یادزیده شد و یانفجر گردید .

این گروه منحط و محکوم اجتماع انسان ها را کشتند ، بانکها و مغازه ها را بغارت بردند ، بناهای دولتی و غیر دولتی را ویران نمودند ، قطارات را دزدیده و منفجر نمودند ، کاروانهای مسافر بری را غارت کردند ، که همه چنین اعمال قابل محکومیت است و بشریت جنایت را از هر نوعی که باشد تقبیح می نماید .



راهنزان برای انجام پروگرامهای خویش تدارک می گیرند .

یک دختریکه معلوم بود نسبت به همهچالاک است از دیواری به ارتفاع پنج فتن بالا رفت و از سوراخی که بین دیوار و سقف وجود داشت داخل اطاق پرید . دختر جوان در حالیکه چاقویی بدست داشت بطرف بملی نزدیک شد . بملی آرام و خاموش در گوشه ای ایستاده و حتی در صد دفاع از خود





خوب، حالا ... نوبت این دندان است .. به عقیده من باید شما دندانها یتان را همیشه و مرتب برس بزنید...



ترسید ، چیزی نیست ... حالا دورا میکشمش ، تکان نخورید ....

بیمتید : دندانها یتان باید مثل دندانهای من پاک و نظیف با شد،

### به میمون اعتماد داشته باشید

هم باتکان دادن سر خود بد کتور فهماند که کارش قابل تشکر نیست حالا ژینیا میتواند غیر از هم جنسان خود به تداوی دیگر مریضان که به دندان دردی مبتلا باشند یا دندانشان چرک گرفته باشد یا امراضی که مربوط به دندان باشد نیز بپردازد.  
«مدم ایلیز گوند ینو» دکتور دندانی که از «ژینیا» نگهداری میکند خود را حق بجانب میداند که از داشتن چنین میمون به خود بیالذ و افتخار کند .

دانست مریضی نزدش آمده تا علاج او را بنماید ، حرکت مغزو را نه نموده نزد مریض خود آمد و او را تحت علاج گرفت در انهای کار معایناتی را که دکتور قبلا در وقت دیدن مریض انجام میداد ، یک یک عمل کرد و مو فغانه از کار خود بدر شد. دکتور گوند ینو که ازین کار ژینیا خوشش آمده بود وهم متعجب بود او را در بغل گرفته و نوازشش نموده از وی تشکر نمود، ژینیا

چقدر از کار های او را تقلید نموده و تاجه حد موفق است؟ مدم گوندینو منتظر آن بود تا هم جنسش را پیدا نموده بدست کار او بسپارد تا کار او رادیده در باره آینده اش تصمیمی بگیرد ، بالاخره انتظار دکتور گوندینو پایان یافت و میمونی را که به درد دندان مبتلا و هم دندانهایش چرک گرفته بود پیدا نمود او را به صفت مریض به ژینیا معرفی کرد، وقتیکه ژینیا

میمونها در هر کاری از انسانها تقلید میکنند ، امروز در جهان از اینان حیوانات ، زرنک ، با هوش و خیلی مقلد اند.

ما درین شماره نمونه از آنها را برایتان معرفی میکنیم که «ژینیا» نام دارد . ژینیا همیشه متوجه کار های دکتور دندانی بنام «مدم ایلیز گوندینو» میبود . روزی دکتور منتها در چه متوجه دقت میمون خود شد ، خواست آنرا وقتی امتحان کند که آیا



# ژوندون

تقدیم میکنند

## ناموران تاریخ

ها از موضوعات معروف رسم‌های او بودند.

این تصاویر آنقدر حیات واقعی را تجسم می نمودند و آنقدر جالب بودند که ماریا میریان از طرف حکومت هالند برای توقف چندساله در سو رینیام ( گیانا ) دعوت رسمی گردید و ماریا در آنجا حیات حشرات را مطالعه کرد. بیش از همه به تحقیق در باره حیات پروانه ها مشغول شد بعنوان نتیجه و حاصله این سفر اثر علمی بی‌وجود آمد که حتی امروز هم ارزش خواندن و برگزیده شد.



او همیشه متکی بر نیروی شفا بخشی طبیعت بود و مراعات نظانت رادر معالجه امراض خصوصاً در مورد جراحات توصیه می کرد. یاز سلسوس در سال ۱۵۲۸ بازیل را ترک گفت و ازین شهر به آن شهر مسافرت مینمود و خطا به‌هایی در موارد ذی‌علاقه ایراد میکرد و بمعالجه مریضان میپرداخت در طول همین سالها اکثر کتب او در ساحه های علم الحیات، البیهات، فلسفه، طب و هیات نگاشته شد.

نوشته های او به رسم الخط باستانی آلمانی است اما اجرا آن دوره ماموریت و نسخه های طبی او برسم الخط لاتینی تحریر شده اند اسم « بازاسلسوس دانشمند » را که در واقع ترجمه ای از نام هو هنها یم است وقتی کسب کرد که رساله دکترای خود رادر طب در فریبرگ نگاشت.

هنگامیکه آثار و نوشته های عمیق و اسرار آمیز او در قرن ۱۷ و ۱۶ به میان آمد و در همه جا پراواز شد.

(بقیه صفحه ۶)

پرو فیسور شلوم برژه باستان شناس و محقق فرانسوی در مقاله بی بیرامون این دوره نوشته است این قرن عصر با شکوهی است که آن را رنسانس تیموری می گویند و عظمت این رنسانس در آثار هنری به وضوح دیده میشود و آبدات تاریخی هرات، از لحاظ آرت و معماری شاهد این مدعا است و نقاشی های بهزاد و مکتبش، پایه هنر را به معراجش رسانیده بود.

میناتور های این عصر، بامیناتور های مغلی صفویان، در اتاق، آثار اسلامی موزیم کابل دیده میشود که بسیار زیبا، ارزشمند است. در این اتاق چند آفتابه و جام قرغی مربوط قرن دوازدهم از آثار غزنی و شمعدان های قرغی قرن یازدهم شهر میمنه، دریک الماری به نمایش گزارده شده است.

اما همان اسم ( دو شیزگی ) خود را همچنان حفظ کرد بعد از اینکه او بوسیله تصاویر و رسم های عالی و فوق العاده خویش معروف گردید بیش از همه گلها و جهان مورد علاقه اش، عالم حیوانات را رسم میکرد. پروانه ها، کرمها و سوسک



### ماریا سبیلامریان

۱۶۴۷ - ۱۷۱۷  
در قرون اخیر از زمره زنان فقط کمتر کسی موجود بود که در ساحه های علمی مشغول گردیده و فعالیت کرده باشد. عصر ما نخستین زمانی است که ذر وازه های کارگاههای تحقیقاتی را بر روی زنان گشود و میدان تجسسات علمی را ساحه کار آنها گردانید و از همین نگاه می توان قدرت فعالیت و کارماریا میریان را تقویم کرد. او تنها یکی از علمای بیولوژی ( علم الحیات ) نبود بلکه در عین حال یک صنعت گر و هنر مند عالی مرتبه نیز بود و او خوب میدانست که از این نبوغ و استعداد مضاعف خود چگونه استفاده کامل نماید. ماریا در سال ( ۱۶۴۷ ) بصفت دختر یک سویسی با شنده فرانکفورت ام ماین، به اسم ما نهویس ماریان چشم بجهان گشود پدرش یکی از بر سرگزیده گان و سر آمد اقران خویش در فن ذوب مس بود که بعد ها لوحه های مسی او در « رقص مردگان بازیل » معروف شده است و از همان پدر هنر مند استعداد و نبوغ هنری را به ارث برد.

### پاراسلسوس

در حدود ۱۴۹۴ - ۲۴ - ۱۵۴۱  
طیب « فیپوس اورو لیوس تسو فرا ستون فون هو هنها ین » را که بنام اختصاری « پارا سلسوس » خوانده میشود میتوان بحیث مؤسس علم الادویه و همچنان کیمیای طبی دانست او یکی از مهمترین متبعان طبیعی در قرون جدید است. پارا سلسوس مبادی علوم متداوله طب و کیمیا را نزد پدر خویش فرا گرفت پدرش بحیث طیب و کیمیا دان در هوهنها یم و ویلاخ مشغول کار بود.

سپس پاراسلسوس در مکاتب عالی مختلفه شامل شد و در ساحه های مختلفی معلومات اندوخت و تقریباً در اکثر ممالک اروپای مرکزی بحیث محصل مسافر تنها بی عمل آورد و در بسا نبرد های عصری نارامی و هیجان بصفت طیب عرصه جنگ مشغول کار گردیده و بعداً بسمت طیب شهر و پرو فیسر طب در بازیل جهت ابرای لکچرها بی

ماریا در سن چهارده سالگی عزم سفر بصوب هالند نمود و درامستردام بحیث یک متعلمه فن رسامی نزد مینیون نقاش کار کرد. علاوه بر آن بصفت محصله علوم طبیعی جهت اكمال شخصیت علمی خویش بتحصیل پرداخت و لسان لاتینی را ازین جهت فراگرفت تا بکمک آن بتواند به گنجینه های اصطلاحات اختصاصی علوم دست یابد در سال ( ۱۶۶۸ ) با یو هانسن کراف نقاش معروف از دواج نمود



فورلکلوریکه کیسه  
دسرور زی لیکنه

# کو

# چی

کوچی په یوه عاجزه گونډی کښی زیږیدلی وه خدای پاک ورته لږ څه ښکلا هم ورکړی وه کله چه پیغله شوه نو د مور او پلار په زړه ونو کښی یی دهغی دواډه گولو وسوسه پیدا شوه په همدی تمه یی سترگی اړولی چه د کومی ښی گونډی له خوا ورباندی څه چرکه اومرکه راشی اودهغوی دژوندانه سره یی سیالی برابره زی وړی کړی.

یوه ورځ دکوچی مور خپل میړه ته تر غور کړه چه یوه دکوچی پلاره ته خوبوهیری چه کوچی پیغله ده نو په گاردی چه دهغی د راتلونکی ژوند په باب څه فکر وکړی وگرځما فکر داسی دی چه کوچی دسمنډر په نامه کوم څکه چه له یوی خوا سمنډر پرته له یو کوچنی وروړ بل څوکه نه لری اوله بلی خوا زما خوږی یادیری ډیر ښه هلک دی دزوی په شان را سره لوی شوی دی ما اوتاهم یی له کوچی څخه بل څوکه نه لرو نو په گوډه واسره او سپری مټ به موهم ورباندی سپک وی.

دکوچی پلار دکوچی دمور په خبره لومړی غلی شوڅو ساعته وروسته یی سوډ اوسپلی وکیښ اوویی ویل چه ښځی که رښتیا می پوښتی زما هم همدا فکر خوته زمانه مخکښی شوی داڅو په ډیر ښه کار وی چه مونږ خپله

کوچی سمنډر ته په نامه گړوڅکه سمنډر په غلی هلک اولکه دزوی په څیر را سره لوی شوی دی نو په گاردی چه څه سر او سوډایی ونیسو.

دکوچی مور دخپل میړه په سلا خوورځسی پس خپله لور کوچی دسمنډر په نامه کړه لږه موده وروسته یی دواډه تر تیبیا و نیول شول او کوچی یی په ډیر هوس سمنډر ته واده کړه کوچی اوسمنډر دواډه دکوچی دمور په خوبه دهغی سره په یوه گورکښی اوسیدل.

وختونه تیریدل میاشتی او کلونه اوښتل خوچه دکوچی مور او پلار دواډه دنیسانه سترگی پټی کړی دمور او پلار دمړینی غمونو په کوچی باندی زور وکړ ډیری ژوند خراب شو همیشه به یی سړی او ښکی دمور او پلار په یاد تویولی خو چه څه موده وروسته یی زوی پیدا شونو ډه یی لهغه لږ څه خالی شو.

کوچی دزوی په زیږید و دو مه خوشاله شوه چه دمور او پلار خاطر یی اوانه پښتی یی له یاده ووتلی تل به دخپل زوی سره مشغوله او خوشاله وه دسمنډر کوچنی وروڼ هم جوان شو سمنډر به دی خیال کښی شو چه دا وروړ می هم شکر جوان اودواډه دی بایدخوا ده پند و بست ورته و تړل شی په همدی تکل یی د

نزدی اولیریو کلیو په پیغلو پسی جرگی لیرلی څه موده وروسته یی دپوری کلی داڅوند زاده لور ورته په نامه کړه ډیره موده تیره شوه سمنډر خپل کشر وروړ ته په خورا هوس واده وکړ دسمنډر وروړ دخپلی ښځی سره په پلارنی کورکی اوسمنډر دخپلی کوچی سره دکوچی دباگنی په کورکی اوسیده.

دکوچی دمور او پلار کلاڅووا لوره او پخه وه خو له بده مرغه چه دا کلا په داسی یوه لیری دښته کی پرته وه چه ساو خوا ورسره دنیردی کلیو څه ښه هم نه وه، موده تیره شوه چه دذمی په شپو کښی داپه، غلی اوغلا شروع شوه په دی لږ کښی یوه شپه له کومی خواددوی په کلام دغلو داپه برابره شوه دکوچی اوسمنډر کلاسره له دی چه خورالوړه وه مگر بیاهم ډیر یانو ته غزنی څه دی، غله ورباندی ورو او ښتل سمنډر یی دکوچی په غتی ستنی پوری کلکو ناپه او دکورنو وگړد کونچر نو اوبکسونه یی ولتول څه چه په کښی وهغه یی تر لاسه کړل بیای سمنډر ته کوتکونه و نیول او په وهلو یی پیل پری وکړ دکوتکونو دواړونو سره سم به یی دم په دم ورته ویل چه هله زرشه پیسی راوپیږه اوکه نه نواچل دی راغلی دی، سمنډر په وهلو وهلو د غور پود خښلو شوه مال اودولت یی ټول ورته تر گوتو کړنوره یی غزنی یی هم ورواړ وله او په خپله مخه روان شول سمنډر ډیری چیغی وکړی چه هلی دخدای د پاره را کړمکشی خوڅوکه په کومک وروته رسیدل غلو دده څخه گرده دارایی، پوزی پغریوول

هیڅ یی ورته پری نه ښودل شپه تیره شوه سمنډر خپل ځان له ستنی څخه خلاص کړ، لومړی یی خپل کوچنی وروړ ته خبر ورکړه بیای د وروړ په ملتیا ولسوالی ته اطلاع ورکړه د ولسوالی له خوان تحقیقات شروع شول د نزدی کلیوید کاره جوارگر، چرسیان او بنگیان گړد تر نظارت لاندی و نیول شول خو میاشتی تحقیقات وشول خود غلو پته ونه لگیده.

سمنډر خپل کور پر ښوود او یونزدی ښار ته راوکوچید په دی ښار کښی یوهلک چه سمنډر نومیده هم اوسیده سمنډر خپله کبه دملنگ دکور تر څنگ واپوله ورځی تیریدی ترڅو ملنگ دسمنډر دښځی دکوچی سره څه لاره پیدا کړه.

کوچی اوس دموره ښایسته نه وه خود ملنگ ډهه پری ناڅاپه ورغی دملنگ حال ورځ په ورځ خرابید وچی شونای سپیره مخ مراوی خیره به گرځیده هره ورځ به دری خلی دکوچی دجوپلی په مخکښی په څه بهانه دریده، وخت ډیر تیر شو ملنگ دکوچی سره کلکه رابطه پیدا کړه ددواډو په زړه کښی یو بل ته مینه ورځ په ورځ زیاتید سمنډر او زوی یی دتقی دپیدا کولو غم خوږ خواری او مزد وری به یی کوله مگر کوچی دملنگ په غم کښی ډوبه وه.

یوه ورځ ملنگ کوچی ته وویل چه واشه کوچی په څه چل هغی سمنډر څخه ځان خلاص

کړه خو به داد لاعلاجی او عاجزی پدی ورځی تیروی زه به دی وکړم زه لږ څه هستی او دارایی هم لرم ددواډو ورباندی ښه گذاره کیری خوبه دسمنډر دی چارک او نیمن اوږو او پیاڅوته لاس توژنی انتظار لری، کم بختی زونډبه وپژنی که ته ورڅخه ځان نه شی خلاصولی نو په هره توره چه وی زه به یی سر کړم زه اوته به سره یوځای شوپه خوډه مینه به یی تیروو.

کوچی چه دملنگ خبری واوریدی نودهنه زه به یی نه شو پدولی ورویی ورته وویل چه ښه ده څنگه چه دی خوبه وی هماغسی وکړه ملنگ ورته وویل چه زه به یو قسم دواړوډم ته به یی سمنډر ته ورکړی ترڅو چه فیصله شی اوکه بیا خلکو څه ویل نوورته به وواپی چه نیمه شپه یی په زهه درد شواو مړ شو، څه موده چه تیره اوسمنډر د مړینی غلغله غلی شوه بیا به دی زه په نکاح کړم هغه څوکه لری یو ور وری شته چه هغه هم واده کړی دی او دسمنډر سره اوس دومره لاره نساتی دورور ولی په نارووسره نه چلیزی بل څوکه دی، چه دسمنډر پوښتنه وکړی اوبله داچه اوس ښځو ته آزادی ورکړل شوی ده ستاخولا یوزوی دی چه لس زامن دی وی چه ته وواپی زه دانه کوم دابل کوم، کولی یی شی څکه چه اوس دښځی خبره بیخی سنده څه چه وواپی هماغسی کیری.

کوچی دملنگ په دی خبره پوره واده شوه دملنگ ټولی خبری ورباندی ښی ولگیدلی نودوا ره یی له خولی نه ووتل چه ښه ده همداسی به وکړو بله ورځ ملنگ څی دخپلی وعدی سره سم داسی څه راوړی چه دسمنډر ښکلی خوانی ورباندی خزان شی او هغه دخولی کیله په خپله څوله ومانی ملنگ لاره دخپل هدف دلایس ته راوستل و دپاره یی یوه بلا راوړه کوچی دخپلی هوسی مینی سره سم هغه واخله اود شپی له خوا یی په چای کښی ور باندی وخوړه.

کوچی دخپل هوسی مینی سره سم هغه بلا واخیسته اودملنگ په لار ښودنه یی سمنډر ته د شپی له خوا ورکړه سمنډر چه دابلا ترخولی کړه نو ورو ورو ددی په ژوند کښی یی خوندي راتله دماغ سیستم یی له کاره ولویدل ځان سره به یی اختیاره لگیاو خبری به یی گولی نور و خلکو به په کاو ویشتن ښکلی خوانی یی مسخره اولیولی شو.

دسمنډر په لیوتوب ملنگ په خپل مطلب پوره بریالی نه شو خودومره وشول چه دکوچی زهه دسمنډر په لیوتوب دسمنډر ځنی پوره مور شو اودملنگ سره یی هله هزی کلاو تړل شول شپی ورځی تیریدی اودملنگ آشنایی اومحبت لاپسی زیاتید مگر څوکه دد باندی یوه نهو سمنډر که څه هم لیولی و مگر کوچی ورڅخه ځان نه شو خلاصولی دهغه په نامه یی شپی تیرولی څکه چه دملنگ ناوړه دسیسی پری دمرگ تاثیر و تکر بله ورځ ملنگ ژوندون



بله ورخ ملنگ کوچی ته وویل چه کوچ  
 خنگه چل شو موئز ویل چه سمندر به مرشی  
 او تابه سره یو خای شو سمندر لیونی شو  
 ودرمگ ورباندی سور شمال هم وکته لگیده  
 کوچی ورته ورو خواب ورکړه چه ملنگه ته کم  
 بل کیره مه که لیونی شو هم بیه شو غم  
 کوه هرکله چه ویزه اوته به ضرور خپل  
 مطلب ته رسیرو نوته خله زړه خوری اوڅانته  
 زوره خپگان پیښوی ، ملنگ ورته وویل:  
 - نوپه څه ډول به مرام ته ورسیرو  
 ورخو چه سمندر دخاو رود خوراک نه شی نوم  
 نښان یی له منځه وړک نهشی داکار کیدونکی  
 دی .

کوچی اول دکوچی کونجو نوته اخواد یخوا  
 سترگی وارولی بیایی ورو خواب ورکړ چه  
 ملنگه تاته پته ده چه گرد اولسیان په دی  
 هر دی چه سمندر لیونی دی که زه لورو اخلم  
 و سمندر په داسی حال کښی چه ویده وی  
 لال کوم او مرشی دخپل اعتبار دپاره به دهغه  
 مرگ ډیری کوی وکړم خلکو که پوښتنه  
 کړه چه په څه مرشو نو ورته به ووايم چه  
 بهار یی ماته وویل چه لور راکړه چه وابنه  
 اوهم ماچه لور ورکړ اوپام می بلی خواته  
 نو خان یی حلال کړدابه ډیره غوره  
 زوی دخلکو خولی به په دی ډول بندی کړو  
 که چه یی له هغه هم سمندر لیونی دی ،  
 لک باور کوی چه البته سمندر په خپله خان  
 دی دی بیانو چه دهغه دمړینی هنگامه سره  
 یی تابه وکړم مطلب بهرا حاصل شی شی  
 ورخی بهمو خوری تیری شی . په ملنگه چه  
 وپی مینی زور کړی وه بی له کوم سنجش  
 یی له خولی ووتل چه یوه کوچی ډیر بښه  
 و وویل ۰۰۰۰ داخودی پوره بغه خبره وکړه  
 یی پس پیلانده همدا لاره ونیسه .

کوچی دخپل مصلحت سره سم خپلی واری  
 کتل یوه شپه یی چه زوی په هوئل کښی  
 ای شوی و دمانښام لهخوا یی لور راواخیست  
 وکټ سرته یی کیښود چه سمندر راغی  
 وای تر خورلو وروسته دغری په غاړه  
 و و غزید او ویده شو کوچی لور بښه تیره  
 و چه شپه بښه بغه شوه ناڅاپه یی د  
 مندر غاړی ته ورواچاوه . سمندر لیونی چه  
 خبریده کوچی یا حلال کړی و شپه تیره شوه  
 شاه شو لمر را وخوت کوچی یو دم شور او  
 خان شروع کړ دسر وپښته یی وشلول خان  
 ورنښت ډیر ووااه په چیغو چیغو کښی یی  
 بل جوی زما سمندر ، زما خوانیمرگ  
 سمندر ، زما لیونی سمندر څه دی په خان  
 کړل موئز دی چاته پرېښود و او همداسی  
 ورڅه یی هم په چیغو کښی ویل هر څوک  
 خبریدل نو د کوچی کورته به یی ځانونه  
 رسول گرد خلک دکوچی کورته راغلل موری  
 دجرگی په غاړه خوانیمرگ سمندر حلال  
 ووت دی اولسیانو له کوچی ځینی پوښتنه  
 کړه چه داوی ؟ داچا حلال کړ ؟ دا کوم مقام  
 هغه په

ورته داصلمه ورسوله ؟ کوچی په زړېدلی آواز  
 ورته وویل چه خدای ووهم ماته یی وویل  
 لور راکړه چه وابنه راوړم ماچه لور ورکړه  
 او مخ می بلی خواته شو نو خان یی حلال کړ  
 اولسیانو چه دا خبره واوریده لږڅه شکیان  
 شول اود کوچی ځنی یی تیوس وکړ چه وابنه  
 یی څه کول کوم خاروی خوهم نه لری هغی  
 خواب ورکړ چه لیونی و خدای پوهیږی زهم  
 تیر وتم دی ته می پام ونه کړ چه وابنه څه کوی  
 څولور می ورکړ .  
 اولسیان چه دسمندر لیونتوب ته موری نو  
 دایي زړه ته لویری چه رښتیا لیونی شی دی خان

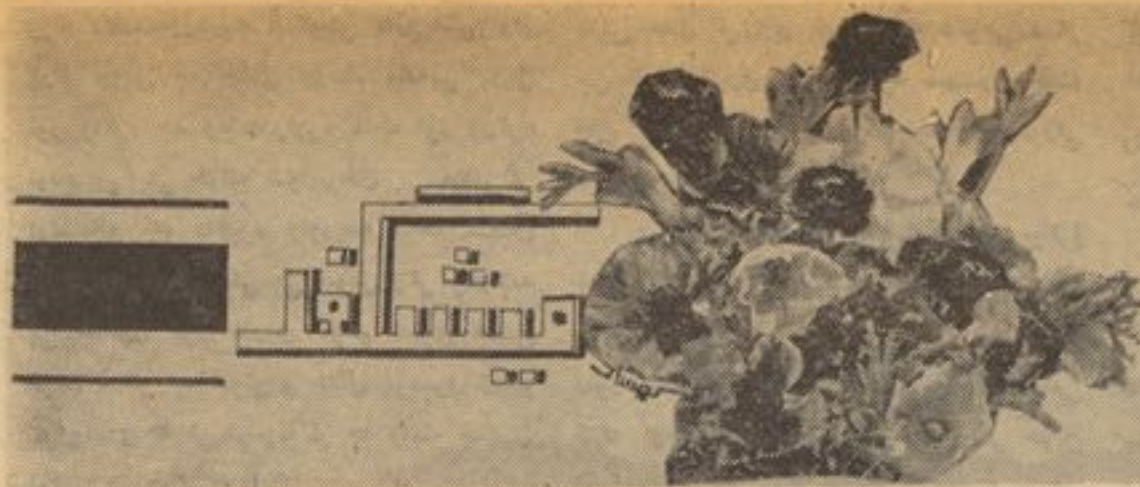
به یی حلال کړی دی څو کله چه دکوچی مکر  
 جن حال ته موری نو وایی چه سمندر په خپله  
 خان نه دی حلال کړی هرڅه چه دی جاوولی  
 دی .  
 دسمندر زوی چه دهوئلی سره نو کړو  
 خبرشو هوئل یی پرېښود یی اختیاره له  
 سلگیو ډک خان یی تر کوره پوری راوړساوه  
 دمور څخه یی پوښتنه وکړه چه ادی ابامی  
 خنگه اوچا ووازه چه پرون ما زیگر هوئل  
 ته تلم دی خو روغ اوچور و داڅه پسات  
 ورباندی وشو چه په دی ډول مرشو .  
 کوچی خپل زوی په غیر کښی ونیو په زړا

کښی یی ورته وویل بچیه پلاردی چه دسپار  
 ناری وکړ ماته یی وویل لور راکړه چه وابنه  
 راوړم ما پام ونه کړ لورمی ورکړ ناڅاپه یی خان  
 حلال کړ .  
 مور او زوی دواړه زاری چیغی وهی لزیاد  
 کوی چه له کومی خوا دسمندر ورور خبر شو  
 خان یی دسمندر کورته راوړساوه په رښتیا چه  
 بد ورور په بده ورخ په کاریری ، دسمندر  
 ورور چه خپل مشر ورور دجرگی په سر  
 حلال او په ونولت پت ولید زړه یی کم طاقت  
 شو .  
 «نوریا»



رخ  
 او  
 زاره  
 ورو  
 سختی  
 شی  
 پ  
 مینه  
 دهغه  
 چه  
 وکړه  
 اوهم  
 نهشی  
 چه  
 څه  
 غلی  
 نه لری  
 تیری  
 ساتی  
 څوک  
 داچه  
 ناخولا  
 وایی  
 ښکه چه  
 وایی  
 شوه  
 کیدلی  
 داسی  
 سره  
 سکلی  
 کیده  
 هغی  
 راوړه  
 سم هغه  
 ی وړ  
 هغه  
 سمندر  
 رڅولی  
 خونلی  
 دځان  
 کولی  
 وایی  
 مطلب  
 دکوچی  
 پوره  
 کالو  
 سلنگ  
 نوله وړ  
 واکر  
 هغه په  
 ک ناوړه  
 څ ملنگ  
 ون





# ایچا

## شوخى بامزه

با گفتن این جمله داخل ییلاق شدم ...  
منظره عجیبی بود، رفقا از ترس بر جای شان  
میخکوب شده بودند، صاحب ییلاق در حالیکه  
تفنگ بدست داشت بمحض اینکه مراد رسید  
گفت:

- تسانیا کجاست ؟  
من خود را به نفهمیدگی زدم .  
- کدام تسانیا .  
- چطور ... مگر مایک رفیق بنام تسانیا  
نداریم ؟  
- من چه میدانم کجاست ...  
آنوقت، من به حقیقت مو شو ع بی بردم .

حادثه ازینقرار بود که بعد از رفتن من دو نفر  
بیرون شده اند، تسانیا با پوست خر س برای  
ترساندن من و رفیق دیگر برای مشا هده  
عکس العمل من تا برای دیگران تشریح کند .  
اما آنها در میان راه بایک خر س اصلی  
بر خورد کرده اند و هر کدام بطرفی فرار  
نموده اند .

رفیق دومی بزحمت خود را به ییلاق رسانیده  
اما تسانیای بیچاره تا حال بر نگشته  
بود .  
من با شنیدن ماجرای خر س اصلی بکلی  
خود را با ختم و دیگر نفهمیدم چه واقع شد . فردای  
آن روز تسانیا را از بالای درختی یافتند .  
میخواستند دواهای قوت قلب را برای  
او بدهند ولی آن دواها را من خورده بودم . قصه

ما بیایان رسید ولی چندی بعد مراجع به منطقه ای  
که مادر آنجا برای تفریح رفته بودیم خبری  
نشر شد و در آن نگاشته شده بود که در منطقه  
مذکور خر س گشت و گذار میکند که توربست  
های بی وجدان بوی خوردن چاکلیت و سگرت  
کشیدن را آموخته بودند .

### ترجمه: ندیا لکوندا لکوف

گنجو اوزانوف از طنز نو یسان معروف بلغاریست ، او معاون روزنامه معروف استرشل  
می باشد که یگانه جریده تکامی بلغا ریه بحساب میرود .

نویسنده مذکور از افغانستان بازدید نموده است این داستان را از مجموع  
داستانهای او که به طبع رسیده و توسط خودش به مجله ژوندون اهدا شده است انتخاب و تقدیم  
نمودیم .

فرو کردم و هر دو بطرف ییلاق راهی شدیم .  
در طول راه من به او چاکلیت میدادم و او  
دست هایم را می لیسید و حتی دو سه دفعه  
خواست با من بغل کنی کند، بازبان خوش  
برایش فیهاندم که اگر دست از پا خطا کند  
بایک لگد کارش را خواهم ساخت ، زیرا اگر  
بوتل ها بشکنند و فقایم چه خواهد  
خورد ؟

بالاخره چراغ ییلاق از دور معلوم شد و دم  
را روشن کرد، زیرا از شما چه پنهان که ازین  
مزاح های ناخوشایند هیچ خوشم نمی آید ،  
بسرعت قدم هایم را زودم ز پرا از یک طرف  
از دادن چاکلیت به تسانیای احمق خسته شده  
بودم و از جانب دیگر میخواستم رفقا مسرا  
ببینند و بداندند که چقدر دلورم (!) ..

دروازه ییلاق را باز کردم با پای خود بر خر س  
فشار می آوردم تا داخل شود ولی او مثل اینکه  
ازینکار خوشش نمی آمد مقاومت می نمود و فرغ  
میکرد . با صدای بلند بطوریکه همه بشنوند  
فریاد زد :

- مسک کثیف داخل شو .. خوب پس همین  
جا همان تا زخنگ بمیری .

### از گنجو اوزانوف

طبق عادت همیشگی امسال هم جهت  
سیری کردن چند روز رخصتی بایکمه از  
رفقا بیک خانه ییلاقی که میان جنگل زیبا و  
انبوهی واقع بود، رفتیم . روز دیگر که باران  
بنده شده بود برای جمع کردن سمارق بطرف کوه  
رفتیم و اتفاقا سمارق زیادی جمع کردیم . حین  
پاک کردن و پختن سمارق در مورد سمارق های  
زهر آگین گفتگو کر دیم و بالاخره سخن به مرگ  
درنده و خرس های خونخوار گشاندند شد و

بسا زد .

بعد از اینکه بوتل هارا در یکس جا دادم دوسه  
دانه چاکلیت مخصوصا برای (خرس) خریدم  
و از راهی که آمده بودم آهنگ با ز گشتن  
نمودم .

چند صد متر راه راهی کردم و هر طرف  
نگاه می نمودم تا ببینم رفیق ما تسانیا به هیات  
خرس در کجا با من رو برو خواهد شد ، انتظار  
داشتم او را در نزدیکی ییلاق ملاقات کنم اما  
بعد از طی تقریبا شصت متر یک مو وجود  
سیاه و کلان را مشاهده نمودم . با خود گفتم :  
(خوب ... پس تغییر عقیده داده و اینقدر  
دور از ییلاق بسرانم آمده . طبعاً من به آواز  
خواندن ادامه دادم ولی از شما چه پنهان که  
اندکی ترس مرا فرا گرفت و لرزشی در اندامم  
احساس کردم که تصور میکنم بغا طر سگینی  
وزن بوتل ها نبود .

توقف نمودم و با صدای لرزان صد ا  
نمودم :

- سلام . بی بر خر س ... خوب هستید .. چقدر  
از دیدن شما خوشحالم ...

(خرس) با فرغ خیر خواهانه ای جوابم  
داد .

با خود گفتم : (خدایا این تسانیا مسرد  
عجیبی است ، وقتی که از خود نویسنده می تراشد  
حیج به او نمی چسبد و لی سبیل کن که  
لعنتی چقدر خوب غرغر خر س را تقلید  
میکند ...

من به سخن خود ادامه دادم :  
- بیا خر س جان ... بیا که چاکلیت برایت  
چاکلیت بدهد .

(خرس) نزدیک شد و من اول گردنش را  
خاراندم و بعد بیک برجه چاکلیت بد هنش

باید نوشیدنی هم داشته باشیم ، رفقا (بیر)  
را ترجیح دادند و غمره بیر فروشی از خانه  
ییلاقی تقریبا دو کیلومتر فاصله داشت  
سگرموار و خامه ای که در میان درختان  
سر و از جنگل تا غمره ادامه داشت راه خوبی  
بود، برای بیر پول جمع کردیم و بکسی هم  
بیداشد تا بوتل های بیسر را در آن بگذاریم  
ولی مشکل عمده این بود که چه کسی را باید  
عقب بیر میفرستادیم هوار و به تازگی میرفت  
و کمی سرد هم شده بود و از جانب دیگر  
قصه هایی که درباره حیوانات درنده میان  
مارد و بدل شده بود ترس را در دلها انباشته بود .  
رفقا بنده را برای آوردن بیر کاندید کرد ند  
و دیدم که اگر این وظیفه را قبول نکنم مرا ترسو  
خواهند خواند و ناچار قبول کردم ، زیرا هنگام  
قصه ها خودم گفته بودم که از حیوانات ترسی  
ندارم زیرا بمجردیکه یک چاکلیت بد من یک  
خرس انداخته او را خارا ندی او رام میشود و  
اذیت نمیکند . رفقا بکسی را بر دوشم انداختند  
پول ها را در جیبم گذاشتند و چند قدم تا بیرون  
ییلاق بدرقه ام نمودند . وقتی که تنها در جاده  
هموار قرار گرفتیم ترس مرا فرا گرفت، به  
آسمان تار یک و جنگل اسرار آمیز نگاه کردم،  
درینوقت یکی از رفقایم از عقب درختی بیرون  
شده بمن گفت: مواظب باشی که موقع برگشتن  
یکی از رفقا یعنی تسانیا که در مسخرگی و شوخی  
سبوت دارد ذریعه یک پوست خر س که  
نمیدانم از کجا پیدا کرده ترا خواهد ترسانید  
با خود فکر کردم (خوب .. پس اینطور است ..  
بگذار بترساند ... آیا اینجا بغا طر ساعت  
تیری نیامده ایم ؟ .. بگذار خود را خرس



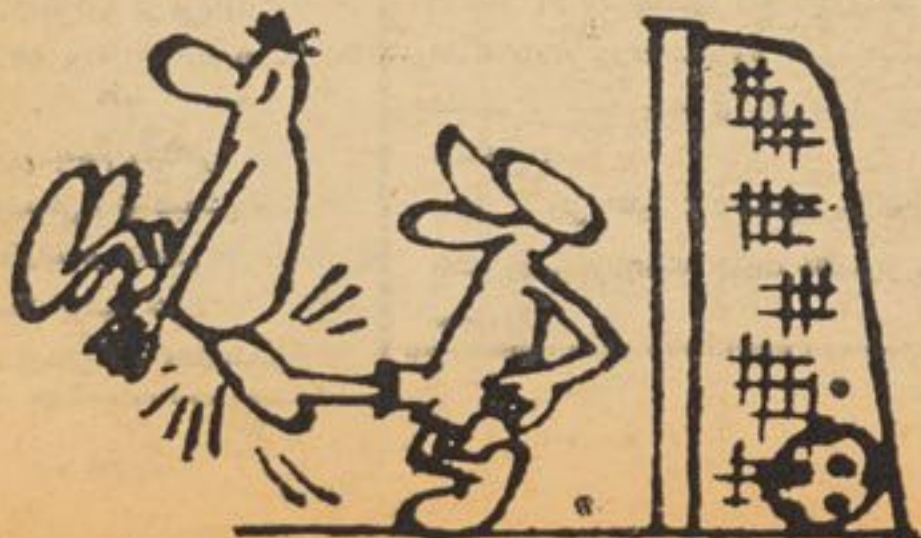
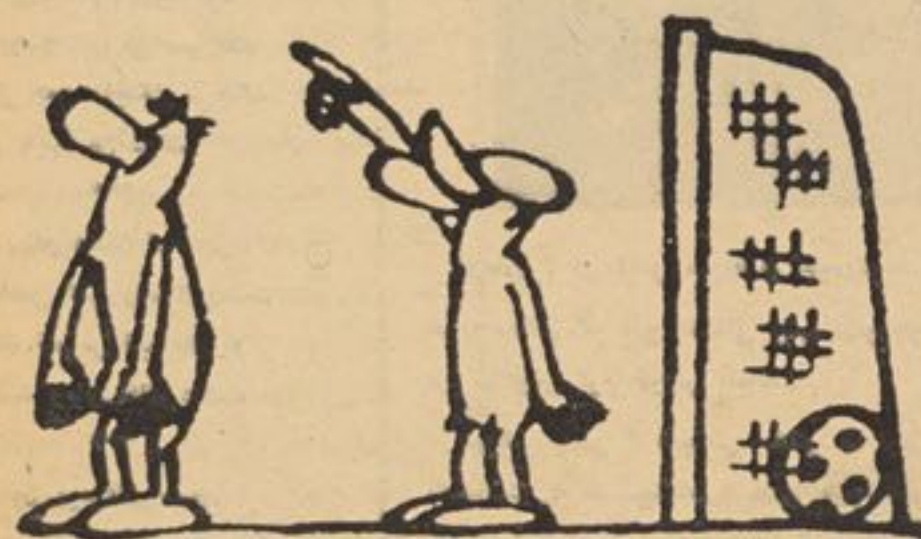


# خنده روزی



## حواس جمع

پدر با اشتیاق مشغول تماشای پروگرام  
دلخواهش در تلویزیون بود که پسر کوچکش  
که در اتاق دیگر مشغول انجام کارهای مکتبش  
بود وارد شد و پرسید!  
- پدر - که حواسش به تلویزیون بود - بلا  
فاصله جواب داد:  
از مادرت بپرس، برای اینکه هیچوقت چیز  
هارا سر جایش نمی گذارد!



## از دو واج فنی!



بدون شرح

دوست، آقای مهندس پرسید!  
بالاخره نامزدت که آن همه یکدیگر را دوست  
داشتی چه شد؟  
مهندس گفت:  
- هیچ: زن مقاطعه کار ساختمانی شد که  
من نشانه آنرا کشیده بودم.  
دوست مهندس گفت:  
- این خیلی عجیب است!  
مهندس جواب داد:  
- نه خیر، به هیچوجه عجیب نیست بلکه

از نظر فنی بسیار صحیح و طبیعی است: زیرا  
همیشه مهندس نقشه را طرح می کند و مقاطعه کار  
آنرا می گیرد و می سازد!

## معنی سواد

قاضی در محکمه از متهم پرسید: خواندن و  
نوشتن میدانی؟  
متهم جواب داد: خواندن را خیر ولی می توانم  
بنویسم!  
قاضی گفت: بسیار خوب، چند کلمه بی  
بنویس ببینم.  
متهم خط های روی کاغذ کشید و گفت:  
بفرمایید آقا، این نمونه خط من است.  
قاضی پرسید: اینها چیست که نوشته ای،  
اینکه چیزی خوانده نمی شود! خودت بگو چه  
نوشته ای؟!  
متهم گفت: آقامن اول عرض کردم خوا ندن  
بلد نیستم، و فقط نوشتن را میدانم پس معلوم  
می شود، شما هم مثل من نمی توانید بخوانید!

## مدل نقاشی

مردی وقتی فهمید که خانمش مدل نقاشی  
فرار گرفته، خیلی ناراحت شد و با اعضابایت  
گفت:  
- آخ عزیزم! چطور حاضر شدی، تنها لغت  
وبرهنه پیش یک مرد نقاش استاده  
شوی؟!  
- اوه شوهر عزیزم، ناراحت نشو!  
- چرا، باین وضع می خواهی من ناراحت  
نشوم؟  
- ولی من همیشه هم تنها نبودم، غایب  
عده از دوستان مرد نقاش در موقع کار  
می آمدند که طرز نقاشی او را تماشا کنند!!



بدون شرح

از بالا به پایین بدون شرح.



شعر از نادر نادرپور

## خون آفتاب

کوچه هابر بود از عطر بهار  
گردشیم در هوا بیچینه بود  
خاله‌ست تشنه در پایان خواب  
جامی از باران شب نو شیده بود

\*\*\*

بر لعاب برگها خو رشید صبح  
چون طلای گرم و سوزان می چکید  
از تن گل ها ، لبان آفتاب  
خال باران های شب رامی مکید

\*\*\*

اوچو ماری مست از بوی بهار  
در میان سبزه ها خوابیده بود  
نور خورشید از شکاف پلکها  
در بلور چشم او تابیده بود

\*\*\*

قطره های خنده شیرین او  
می چکید از آن دو چشم نیم خواب  
چون شراب سرخ در رنگ های من  
جوش میزد خون گرم آفتاب

\*\*\*

او زشوق بوسه ام دیوانه بود  
من ز داغ بوسه اش می سوختم  
مخمل سبز چمن راجنگ ، جنگ  
می دریدم یا بیهم من دوختم

\*\*\*

می گزیدم بادو دندان گونه اش  
گونه اش طعمی گس و نمناک داشت  
چون تمسک نیم رس لب های او  
مزه خورشید و بوی خالک داشت

\*\*\*

باد نرمی چون بر مرغان صبح  
دست می سائید بر اندام او  
سینه اش چون آبها پر موج بود  
مستی از کف برده بود آرام او

\*\*\*

سرفرو پردم به جام سینه اش  
یکنفس بوییدمش ، نو شیفتش  
سایه خود رابه او انداختم  
از نگاه آسمان پوشیدمش  
ارسالی گریا عادل الیاس

از سیدامان الله (پیرزاده) پشیمان

## مزار مادر

ادب



ای مادر! ای اختر مهربانی و چو دیکه جسم رامی آفرینی و روح راپرورش میدهی ، میدانم خوب میدانم که هیچ انسانی پیش از تو وجود خود را در آتش سوزان زحمت من ، نسو زانند مرا در آغوش گرم خویش ، نمائند.

هیچکس ، بلی! هیچکس بیشتر از تو مرا دوست نداشت و در تربیت من ازت بافراتر نگذاشت ، هیچ شخص ، آری! هیچ شخص بخوابی های مرا که تو برای راحت من متحمل میشدی ، تحمل نکرد و در پرورش خواب شیرین خود را از دست نداد.

آهای مادر! چه اندازه رنج دیدی و چقدر زحمت کشیدی تا بزرگ شدم و به نمر رسیدم ، اما ، اما حالا که بزرگ شده و به نمر رسیده ام ، گشاش! گشاش تو میبودی تا در افسق قلبم ، میتا بیدی و با مهر تابشاکت زندگی تا ریک مرا ، روشن ساختی .

ولی ، ولی اکنون که تونیستی ، پس بگذار ، ناخالک پیرامون مزارت رادر چشمان خویش بکشم و در بر توانواریکه از ذرات خالک مزار تو در دیدگانم ایجاد می شود ، ترا جستجو نمایم .

مرتب: فریحه پرجوش اسحاق

نورمحمد (سپیم)

## به یاد کودکی

چه دورانی ، چه لحظاتی ، چه دنیایی و چه...  
نمیدانم چه قسم بودم ، چه می خواستم و تلاش من برای چه بود ، ولی میدانم که وقتی زندگی خوشی داشتم ، همه چیز از من بود ، آزاد نام داشتم ، غم و اندوه را نمی شناختم ، معنی مسئولیت را نمی دانستم ، در خواب و بیداری هیچ اندیشه رابخود راه نمی دادم ، مواضع و مشکلات زندگی را نمی فهمیدم ، همه درها برویم باز بود ، همه کس دوستم داشت ، شیرین همه کس بودم ، سخنانم به هر کس شیرینی می نمود و بالاخره همه همه خوش و جهان سرور یکسر از آن من بود .

حتی در خواب نیز خوش می بودم . به یاد دارم ، چه خواب های زینتی می دیدم . گهسی پرواز می کردم و چون بلبل که از شوق و شور گلپای بهاری به خود می بالد و تقه های خوشی سرمی دهد ، از یک درخت به درخت دیگر و از شاخه به شاخه دیگر و از یک باغ به باغ دیگر میرفتم . گل می چیدم و دسته های تر تیب میدادم و لحظه دیگر در بهترین جاهای طبیعت قدم می زدم . گاهی دیگر در تاب ترین آبها شنا می کردم و گاهی بارفقا مشغول بازی بودم . خلاصه آن زندگی سراپا خوشی که در روز داشتم در جهان رویا و خواب نیز آن را عینا عکاسی می کردم .

چون حاکی بودم که از هر امر همه چیز مهیا می شد . از خوراکی های لذیذ گرفته تا لباس های زیبا همه از من بود ، نمی دانم چه می کردم و چه کاری از من ساخته بود که این همه محبوب بودم و این همه عزیز و دوست داشتمی .

اجتماع پس بزرگی داشتم که روز تا شب به مجلس و سخنان شیرین یک دیگر میسر نمی شدیم . آنقدر مصروف بودیم که اکثر احساس گرسنگی نمی کردیم . اما چه دوران خوبی ، چه فضای آرا می ، چه حسن نیستد خلوص و صفایی و چه اجتماع بزرگی که نظیرش رادر عالی ترین اجتماع امروز و در پیشرفته ترین جوامع بشر نمی بینیم .

ژولنون



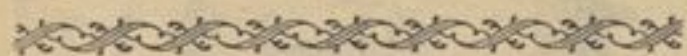
# از دوستان

## نگاه مادر

آئین زندگی



### چگونه قبل از آنکه نگرانی ما را از پادر آورد آنرا خورد کنیم



ما را چون خوره میخورند و نیروی اراده را از ما میگیرند.

پیشه وری که نبرد سختی را با این گرمها شروع کرد و بقدری خود را سرگرم داشت که اجازه نداد در آرامش خاطر او خللی وارد آید چنین میگوید:

هزده سال پیش به اندازه ای مشوش بودم که به مرض کم خوابی گرفتار شدم اعصابم کشیده و ناراحت شده بود و احساس میکردم بسوی پرتگاه اختلال عصبی پیش میروم. من دلیلی برای نگرانی خود داشتم که مربوط به شغلم بود.

درمتهای یاس راهی بنظم آمد که اتفاقاً ازین ناراحتی نجاتم داده قبل ازین جر یسان روزانه هفت ساعت کار میکردم اما برای برطرف کردن نگرانی ها برآن شدم که هفت ساعت رابه پانزده، شانزده ساعت بالا برم صبح ساعت ۸ به اداره میرفتم و تا نیمه شب مشغول بودم. شب خسته و مانده برختخواب میرفتم و لحظه بعد در خواب بودم.

در حدود سه ماه این بر نامه تکرار شد و در پایان این مدت نگرانی را در خود کستم و دوباره چون گذشته روزانه هفت هشت ساعت کار کردم و از آن به بعد که متجاوز از هشت سال میشود مرکز بیخوابی و نگرانی در من مونسر نیفتاده است.

برنارد شواحق بجانب بود که میگفت:

«من بدبختی و بیچارگی ما ایام فراغتی است که برای فکر دوباره خوشبختی و بدبختی میگذرد بنابراین بی خود خود را گرفتار چنین افراد نسازید. دست رانر کرده، آستین را بالا بزنید و بکار بپردازید. در نتیجه خون شما در جریان و مغز تان بکار میافتد و بزودی این واکنش مثبت زندگی، نگرانی را از مغز تان بیرون خواهد راند.

بکار مشغول شوید و خود را سرگرم سازید این ارزانترین و درعین حال مؤثر ترین دوا می است که تاکنون برای برطرف کردن نگرانی شناخته شده است. برای در هم شکستن اندوه و ناراحتی این دستور را بکار برید:

وقت خود را بکار بسپارید، زیرا گمانیکه نگرانند باید اندوه خود را در کار زیاد برنند والا در ناامیدی نابود میشوند.

جان کوپر پویز در کتاب (فن فراموش کردن نامایمات) می نویسد: وقتی که در کاری غرق میشویم نوعی راحتی، یک آرامش دقیق درونی و یک نوع رخوت شادی آور اعصاب را تسکین مبخشد.

اگر شما هم نگران هستید در نظر داشته باشید که (ریچارد گایوت) استاد سابق طب در (هارورد) میگوید: (من در شغل طبی خویش با کمال خوشوقتی مشاهده نمودم که اشتغال بکار بسیاری از اشخاص مبتلا به مریضی روحی ناشی از شک و تردید و ترس را معالجه کرده است. شجاعتی که شغل ما به ما میدهد چون اعتماد به نفسی است که امر سن نویسنده مشهور افتخار جاویدان به آن بخشیده است. هرگاه ما بکاری سرگرم نباشیم دل آزرده کناری نشسته و غم و اندوه رایشه خود سازیم، نتیجه این عمل ما بنا بگفته داروین گرمها می خواهند بود که مغز

آزادی ام سلب شد در ها برویم بسته شد، خوشی ام به غم آمیخت دیگر دانستم که نمی توانم در برابر همه چیز بی اعتنا باشم، دیگر نمی توانم برنده شوم و به هر باغی سر بزنم. شورو مستی کودکانه ام ناپود شد خواب های زین به یاس و ناامیدی گرایید.

بالاخره خود را در دامی دیدم که حلقه اش کلونم را می فشرد. دیگر به جای اینکه در آب سفا و فضای معطرش شنا کنم خود را در بحر خروشان غم و اندوه و در میان امواج متلاطم آن یافتم.

ولی چه باید کرد زمانه است کسی چه خواهد چه نخواهد زندگی اش تغییر میکند، کارش دیگرگون می شود. آهسته آهسته بزرگ شدم آرزو هایی که خستگی نمی داشتم و روز تاشب کار میکردم دور انش را سپری کرد خستگی در وجودم رخنه انداخت گل زندگی ام روبه پز مردگی نهاد دیگر آن زیبایی نداشت از عضویت اجتماع عالی بدون اینکه خواسته باشم و آنده شدم آهسته آهسته - احساس مسؤلیت در من زنده شد منیسات اجتماع را در ل کردم معنی موانع را فهمیدم، آن یافتم.

## پاسخ ها

خوا نندگان نهایت عزیز. این صفحه قسمیکه از نا مش پیدا است از شما و مربوط به شما است متن این صفحه بستگی تام به مطالب ارسالی داشته و نمایانگر ذوق و سلیقه شماست یعنی هر قدر مطالب متنوع و گوناگون بفرستید به همان اندازه این صفحه رازیباتر و رنگین تر خواهید یافت. حال این مطالب میتواند داستان کوتاه، مضا مین دلچسپ عکسهای زیبا و جالب که خود عکاسی کرده و یا انتخاب نموده اید، رسم ها و کار تونهای زیبا و دیدنی و امثال اینها نیز باشد. به انتظار همکاری مزید و هر چه بهتر شما.

لطفاً به این آدرس مکاتبه کنید: مطبوعه دولتی مدیر یت ژوندون صفحه دوستان

کابل - آقای نعمت الله ترکان جهانمهر از پوهنخی ساینس: امید است همکاریتان با فرستادن مطالب گوناگون دیگر نیز ادامه پیدا کند از شعر ارسالی شما این را انتخاب کردیم:

چشمی که دید خوب ندارد بگور به  
در شاخه های پست تکبر چه رنگ و بو ست  
دراوج اعتلای نجا بت غرور به  
از خانه ایکه بیم هراس است و بوی مرگ  
رنج سفر کشیده از آنجا بدور به

کابل - آقای عبدالرشید ایوب حیدری: از سلا مهای گرم و صمیمی شما نهایت متشکریم. به آرزوی همکاری مزید تان اینک نمونه ای چند از شعر شما:

چه شبها را بیاد چشم مخمورت نخوا بیدم  
بیارحمی نما بردیده شب زنده دار من  
چنان این بیکرم را سو ختی در شعله هجرت  
به آن حدی که خاکستر نباشد در کنار من

کابل - آقای عبدالواسع صدیق و از رازلیسه حبیبیه: از سلا مهای پر لطف و آرزوی موفقیت برای کارمندان ژوندون یک عالم تشکر اینهم نمونه ایی از شعر شما:

به ناله های غم انگیز بلبلان چمن  
مرا به زهره و نا هید و آفتاب قسم  
به دل پر خون ساغر به نوای زار عاشق  
به امید وصل یار و دل بیتاب قسم  
به کلام نغز بیدل به مقام شیخ سعدی  
به ارمنی و بهبود و به چهار کتاب قسم



# آرزو و بیکه گل کرد

قسمت پنجم

نویسنده: ظریف صدیقی

نسیم در اثر يك ماجرا مجروح شده بود که افشا آن اثر نامطلوب خانوادگی داشت نظرش این بود که اکنون همه چیز تمام گردیده موضوع را از خود نسیم ببرد و این دعوت فرصت خوبی را در اختیارش گذاشته بود.

همینکه دوستان سر گرم شدند. دکتور خطاب به نسیم گفت:

- نسیم جان! انشاء الله که تکلیف های گذشته رفع شده باشد و اوجواب داد:

- بلی دکتور. البته این لطف و لبا کاری شما بود و نه...

- فکر میکنم، زحمت بیشتر رازهره خانم عسرت کشیده است چون او پرستاری ترا باجدیت انجام داد.

- و پاداش خود را هم گرفت. چون بطوریکه میدانید در زندگی من شریک شده است.

- و حالاهم وظیفه پرستاری ترا به عهده دارد.

- همین طور است دکتور گر چه او دیس کس را ادا کرد.

- و حتما این مربوط به ماجرای مریض آن است.

- بلی دکتور مغذرت میخواهم ازینکه فرصت نداشتیم ماجرای خود را برای تان شرح دهم.

- آخر آنوقت اجازه نداشتید.

- اما حالا که میتوانم.

- نجیب و سلمه و خانم دکتور هم بسه نشینان داستان بیماری نسیم علاقه نشان دادند و او مجبور شد تا برای سرگرمی آنها بیشتر آن بپردازد لهذا چنین شروع کرد:

لهذا چنین شروع کرد:

- سال گذشته برای من یکسال بحرانی به شمار رفته یکشب در محفل گرم یکی از دوستان گرفتار یک فاجعه شدم. این فاجعه از یک

هوس سرچشمه گرفت که مرا مجذوب و شیفته خود ساخت. هوس مربوط بیک زن بود. بیک زن هنرمند که در محفل انشعب پروگرام جالبی اجرا کرد. از مدتها من با نام این هنرمند آشنایی داشتم او در محیط ما گمنام نبود. بارها در محافل مختلف او را دیده بودم اما ناگهان در انشعب این آرزو در من بیدار شد که وقتی با دوستم کریم در میان گذاشتم مرا سخره کرد و بالحن سر زنیش گفت:

- چه حرفی میزنی نسیم. هیچ گمان نمیکنم که تو گرفتار چنین وضعی گردی.

- گفتم: نه دوست عزیز پدر خاطر خواهی بسوزد...

- این خاطر خواهی نیست. هوس است. میدانم تو از دختر های اسم و رسم دار چه بد دیدی که حالا بدام چنین یک زن افتادی!

- ولی او خیلی زیباست و هنرمند باارزشی بشمار میرود.

بمن نگو او هنرمند است در محیط ما هنوز هنر بان سرحد نرسیده که بتواند از انحراف یک هنرمند جلوگیری بعمل آورد.

- تو اینطور خیال میکنی. از کجا که این قضاوت تو درست باشد؟

من نگفتم همه زنان هنرمند منحرف استند نه، خدا کند. مگر این زن نام هنرا آلوده است.

- اما ما میتوانیم او را باز گردانیم البته قوت عشق...

- کدام عشق؟ همین هوس زود گذر؟

- تو نام آنرا هر چه میخواهی بگذار...

- بفرض اینکه او یکبار مانند نوشته های مقدس آسمانی بعشق تو تسلیم شد. درین صورت تو با او چه معامله میکنی؟ با او ازدواج

می نمائی یا اینکه چند روز با او عیش میکنی؟ درین صورت توجه بر تری میتوانی داشته باشی که مورد پسند او قرار بگیری؟

من هیچ ادعای نکرده ام. مهم آنست که او باید نجات پیدا کند. نه نسیم جان! تو گرفتار یک احساس زود گذر گشته ای من اطمینان دارم با کمی تحمل و تامل میتوانی ازین سرحد عبور نمائی. از طرف دیگر تو از یک خانوادگی محترم و معزز استی که کوچکترین عمل تو کفایت بدنامت سازد.

کریم خیلی جدی و با هیجان حرف میزد و از او چیزهایی میگفت که من ابتدا بفکر آن نبودم همه، تلاش درین بود که مرا متصرف گرداند من خواست با اندرز و نصیحت قانع بسازم که آن چه من میخواهم خوب نیست فرا عوس کرده بود یک جوان بیچولت حاضر نیست اندرز بشنود. من فقط میخواستم خودم را از ضایعاتی که عمل من موجب نجات یکزن گنهگار میگردد ولی عاقبت راطور دیگر فکر کرده بود و حتی بمن گوشزد کرد:

- به بین نسیم جان! کارتو کار عاقلانه نیست فکر کن روزی ممکن است تصمیم تو اکتفا حی بوجود آورد. روزی که بازگشت برای تو دیر است.

- گفتم: سعی میکنم چنین روزی نرسد. خنده کرد و گفت:

- تو همین حالا سعی کن قدم با اینراه نگذاری چه وقتی باز تو.

انشاء شد مو قعت اجتماعی تو صدمه می بیند بگو به بینم آیا تو، تو که تازه سرحد رشد فکری و استقلال عمل رسیده ای میتوانی تصحیح و ریشخند و حتی بد گویی دیگران را تحمل نمائی.

گفتم: خیلی سخت گرفته ای دوست عزیز. گفت: این به مفاد تست. میدانی چشم عوس کور است و همان معایب طرف رادر - قبال ضرورت های جنسی می پو شانند و نمونه یک جوان عصیان زده و اغوا شد هستی تو برای ارضا غریزه هایت اینطور فیلسوفانه میخواهی باعث بدبخت کردن بیشتر بسک موجود منحرف گردی.

گفتم: دوست عزیز تو میخواهی با حرف کاری از پیش ببری گپ خوب با هر کس گفته می داند عاقل کسی است که با عمل خیر خواهی خود را ثابت سازد. بگورسته اینکه در حال نزاع بسر میرود نصیحت و تشویق چه سود دارد یک لقمه نان به او پیش از همه اندر زهای سودمند ارزش دارد.

گفتم:

- تو برای خود دلیل و علت می تراشی منطقی تو فقط برای خودت قابل قبول است.

- گفتم این منطق مال من نیست همه می دانند اکنون وقت آن گذشته که مردم را بحرف مفت فریب بدهیم دزد دیکه بخاطر فقر و گرسنگی مجبور بند دی و حتی آدم گمشده

شود اگر صد بار مجازات شود و قتی آزادی یافت برای زندگی کردن باز هم دست بسه دزدی خواهد زد. مگر اینکه شرایط مساعد کار برایش تامین گردد.

قوی ترین مو عظه ها که توام با عمل و نشان دادن چاره عمل مشکلات شنونده نباشد ممکن است محض برای یگرو ز در ذهن باقی بماند بالاخره شدت استیصال و احتیاج دوباره آنها را به همان راه سابق خواهد کشانید من از تو میخواهم تا عملا در تصمیمی که گرفته ام همکاری من باشی همین و بس.

- حالا که اصرار داری حاضر م بخاطر تو بپرکاری دست بزنم.

گفتم:

- بس باید از همین اکنون شروع کنیم...

- گفت:

- ولی فراموش نکن که این زن بدرد تو نمی خورد آنچه او داد همیشه نیست. بخاطر داشته باش او زنی نیست که تو در پناه عشق و محبت او زندگی خود را بدست بیاوری تو اگر ازین تصمیم صرف نظر کنی حاضر م در یافتن یک همسر دلخواه هر نوع تلاش را بکنم.

گفتم:

نه دوست عزیز لازم نیست باز هم بیشتر وقت خود را ضایع بسازیم تو دیگر بمن قول داده ای همین برای من کفایت میکند. من می خواهم غیر از تو کسی دیگر چیزی در پس من موضوع نماند.

پرسید:

- حضور شروع بکار میکنی.

گفتم از فردا شب شروع میکنم فردا شب باید بطور خصوصی وسایل پذیرایی زهارا فراهم سازیم و همه چیز را با او در میان گذاریم سعی کنیم به روشی که ممکن است بقبول تصمیم خود راضی گردانیم.

گفتم:

- مطمئن باش همه چیز روبرو خواهد شد. مگر...

گفتم:

- دیگر مگر ندارد. شروع میکنم.

گفتم:

مگر برای آخرین بار میخواهم اطمینان بگیرم این کار برای هیچکدام ما انجام خوبی ندارد کاری که ما میکنیم عمل یکمرد عادی است هر کس میتواند بزور پول و جوانی و غیره دل دیگران را بندد و ولی من و تو چشم و چراغ جامعه هستیم.

گفتم:

- باز که شروع کردی، کدام جا معا اینجا معا وجود ندارد.

گفتم:

- چرا جامعه و جود دارد جامعه ای که نگران اعمال ما جوانهای تعلیم یافته است. جامعه ای که مردم بدبیتی عقیده دارند نمیتواند توسط ما نیروی پیشرفت را گمائی کند. غافل ازینکه



گفت: خیلی مایل بدانستن این موضوع  
استید.  
هر دو جواب دادیم:  
-بلی- چون تو دیگر بما متعلق استی.  
گفت ازینکه مرابین تان مساویانه تقسیم  
کرده اید متشکرم.  
-بجای جواب گفتم:

بستر است ازمو ضوع دورنرویم.  
زهرگفت سدر زندگی من چیز جالبی وجود  
ندارد چون من در میان یک خانواده فقیر و بی  
بشاعتی بزرگ شده ام. هیچکس را جز یک پدر  
ریشی سفید و یک خواهر همسن و سالم  
نداشتم، دهکده ما آنکه در شعاع سیر واقع بود.  
باقی دارد



است.  
آهی کشید وگفت:  
-من از مادر هم هیچ چیز نیامو ختم.  
پس از سر فنان کریم موضوع را دنبال  
کرد وگفت:  
-پس اینهمه هنر ور قص و خواندن را از  
کجا فراگرفتی.

گفت:  
-بخصوص من که این زن خیلی هو شیارو  
نیز زبان است. حتی ما هم فکر میکنم که بابک  
زن تحصیل کرده و روشنفکر روبرو هستیم.  
گفتم- آنقدر که تو میگویی بیسواد هم  
نیست. به نظر من اکثر اشعار را خودش انتخاب  
کرده است.

گفت: پیر صورت امشب باید مطالب زیادی  
درباره اش بدانیم.  
آنشب در اثر اصرار زیاد زهرا برای ما  
آشپزی کرد و وقتی نان حاضر شد گفت:  
-دست بخت یکزن زندانی چندان مزه دار  
نیست.

کریم خنده کرد وگفت:  
-ما هم زندانی شدن هم لازم است و..  
اما من حرفش را قطع کردم وگفتم:  
-به، به، چه بلو لذیذی پختی نکند این -  
دستم نوکر کریم خان آشپز برای تو آورده  
است.

زهرا از عمر یف من خوش شد وگفت:  
-سای بدنیت آدم خورده میتواند.  
گفتم: مثلیکه مادر ت آشپز خو بی بوده

هر اجتماعی از افراد تشکیل می یابد و آنچه  
اجتماع به آن منسوب است انعکاس از مجموع  
صفات خصوصاً افراد میباشد.  
گفتم:

-بگذار مردم هر چه میگویند بگویند تو که  
گفتی این عقیده بدیشان است پس ما چرا به  
تقریباً اهمیتی قایل شویم.  
گفت:

-نه عقیده بد بین هادر انظار عمومی بی  
تأثیر نیست چون در بعضی موارد آنها حق به  
طرف استند تو هم شاید بالاخره درین مورد  
تغییر عقیده بد همی و سعی کنی در جستجوی  
یکزن آواره مو جب گسترش بدنامی خود و  
خانواده ات گردی.

وقتی حرف کریم تمام شد توافق کردیم تا  
پلان خود را متغیراً به مرحله اجرا بگذاریم زهرا  
در مقابل امتیازات خاصی حاضر شد تسلیم  
نظر ما گردد. نخستین شبی زهرا را در خانه  
جدیدش در شهر کهنه ملاقات نمودیم پیش از  
پیش از نتیجه کار خود راضی بودیم. زهرا را از  
رفتن به محافل باز داشتیم و مو جب شدیم که  
مدتی از نظر مادور بماند. مگر گاهی اشخاص  
ناساسی مزاحم ما میشدند و ادعاهای غیر قابل  
قبولی میکردند. دوستم کریم یگرو ز بمن  
گفت:

-به بین نسیم جان ما از گذشته این زن هیچ  
نمیدانیم ممکن است ادعا های این مردم حقیقت  
داشته باشد.  
گفتم:

راست میگوئی بی امشب مو ضوع را با او  
در میان میگذاریم هر چند از وضعی که برایش  
درست کردیم عصبانی است باز هم دانستن  
گذشته اش برای ما مفید است.





يك عامل مهم زیبایی:

## چشم‌های شما

آنانی که به زیبایی خود علاقمند هستند و میل دارند که زیبا بی‌شان بهتر جلوه گر بشود باید به چشم‌های شان بیشتر توجه کنند. زیرا چشم گویا ترین عضو صورت است و با زیبایی و درخشندگی خود می‌تواند عیبی را که در چهره دیده می‌شود بپوشاند.

### مراقبت و استراحت:

ببخوابی بزرگترین دشمن چشم است. کسانی که کم می‌خوابند و شب‌ها تا نصف شب بیدار هستند و چشم‌های خود را بکار می‌اندازند هرگز نمی‌توانند که آن درخشندگی و فروغ گذشته را دوباره بدست آورند.

هر روز چشم‌های خود را در آب نیم گرم بشوید و متوجه باشید بقیه در صفحه ۵۸



تبع و نگارش محمدعظیم هوشمند

## غریزه چیست و با انعکاس چه فرق

### دارد

#### از نظر فروید

غریزه که بنام محرک نیز نامیده می‌شود، شباهت به انعکاس دارد. اما نباید آنرا با انعکاس اشتباه نمود. مثلا هرگاه به چشم ما نور بسیار شدیدی برخورد می‌نماید فوراً تحر یکی درخشم ما ایجاد می‌شود. که البته این عمل شباهت ظاهری با انعکاس دارد. انعکاس یک علت و عامل بیرونی می‌باشد و از بیرون منتقل شده عمل می‌نماید یعنی از درون او گانیزم ما بوجود نمی‌آید. در حالیکه غریزه از قسمت درونی بدن یعنی او گانیزم ما نشئت می‌کند. انعکاس یک نیروی محرکه آنی است. بدین معنی که انا ایجاد می‌گردد و به زودی می‌تواند از بین رود. یعنی تغییر مکان و گریز از مقابل علت تحریک آنرا از بین می‌برد. در صورتیکه غریزه بصورت ثابت بوده و بقسم یک قدرت ثابت عمل کرده و نمیتوان بصورت فرار از آن بقیه در صفحه ۳۸

## جوانان عزیز

موضوع هفته آینده را «مشکلات جوانان» تشکیل میدهد. لطفاً تا روز چهارشنبه از تاریخ نشر مجله، نامه‌های تانرا به این آدرس بفرستید. انصاری واپ، مطابع دولتی، مدیریت مجله ژوندون، صفحه جوانان

## در ددل جوانان

جوانی هشتم ۲۳ ساله و تنها زندگی میکنم آرزو دارم که تحصیلات عالی خود را تکمیل نمایم. از زندگی خود راضی و خوشم و هیچ مشکلی ندارم ولی پدرم درین اواخر اصرار می‌ورزد که ازدواج کنم و تشکیل خانواده را بهم اما من هیچ علاقه به این کار ندارم زیرا میخواهم که در سس بخوانم و میدانم که اگر از دواج کنم رشته تحصیل از دستم خلاص می‌شود در حالیکه یگانه آرزویم ادامه تحصیل است.

شما بگوئید چکنم؟  
بناغلی من!

ماهم به طر فداری شما رای میدهیم و گفته شما را تصدیق میکنیم.

اما در صور تیکه پدرتان خواسته است شما همسری اختیار کنید باید بگویم که گرفتن همسر آنقدر که شما تصور می‌کنید باعث رکود و عدم تحصیلات شما نمیکردد. ولی بهر حال شرط اول زندگی موفقیت شما در انتخاب و گرفتن همسر است و باید به پدرتان خا طرس نشان سازید و اطمینان دهید که گرفتن و اختیار نمودن همسر در شرایط فعلی برای شما دشوار است در صور تیکه بتوانید دلایل قانع کننده ارائه دهید در آنصورت یقین کامل داریم که پدرتان هیچگاه شما را مجبور به امری نمی‌کند که دلخواهتان نباشد. و البته پیام و نظر ما برای آننده پدران و مادرائیکه میخواهند بزور فرزندان شان را مجبور بگرفتن همسر نمایند اینست که در شرایط فعلی در زمانیکه کشورمان به جوانان تعلیم یافته ضرورت دارد نیاید او لیا ی جوانان از روی احساسات یا از روی غرض فرزندان شان را بابت از دوا جهای نمایند که آینده خوبی در انتظار شان نباشد و زندگی شان دستخوش یک سلسله عواملی گردد که لطمه بزرگی در روحیه جوانان نموده و زندگی شانرا تباہ سازد.





# نظریات و اندیشه‌های جوانان

پیغله لطیفه صمدی متعلم صنف ۱۲ لیسه عایشه درانی :

در مورد دختران و زنانیکه بکارهای اداری واجتماعی اشتغال دارند مطلبی که همیشه مورد توجه است طرز رفتار و بس از آن لباس پوشیدن و آرایش کردن آنان است. درجهان امروز زنانیکه عمدوش مردان بکارهای خارجخانه می پردازند، شایسته است که رفتارشان متین وجدی باشد.



پیغله عزیزه نرس شفا خانه مستورات :

دوشیزگان امروز دارای وظایف سنگین هستند زیرا در آینده باید مردان و زنان این اجتماع را تربیت کنند دختران باید در آغاز جوانی که زیر سایه پدر و مادر بسر میبرند به فکر تحصیل دانش و تعلیم و تربیت عالی باشند تا بتوانند مادران آینده کشور را شایسته مقام مادری گردانند.



شباغلی شازاده صد ری محصل صنف ۱۳ دارالمعلمین کندز :

مقتضیات زندگی اجتماعی امروز ایجاب میکند که پسر و دختر، زن و مرد دوش بدوش هم و در کنار هم بکار پردازند و هر روز چند ساعتی در چهار دیواریت اتاق بنام دفتر کار، کارخانه و غیره زندگی کنند مسلما این همکاری و نزدیکی سبب میشود که این دختران و پسران جوان مانوس شوند، با هم تبادل فکر کنند و این وضع بتدریج آن حالت بیگانگی اولیه جای خود را بیک نوع آشنا بی و دوستی ساده و بی آرایش میدهد که برای جوانان ما لازم است.



شباغلی عبد الشکور مصطفی : احترام به قوانین اجتماع و محترم شمردن مقررات و دستورهای که برای رفاه عامه تدوین و ترسیم گردیده است بکار بردن و رعایت نمودن آن از وظایف جوانان است. بی اعتنائی و عدول از مقررات که همه برای بهبود وضع اجتماع و طرح گردیده گناه نا بخشودنی محسوب میگردد.



# شیوه نوشتن راز گوی شخصیت شماست

آیا هرگز فکر کرده اید که شیوه نوشتن تان ممکن است گویای روحیه و اندیشه هایتان باشد؟ و آیا باین دید نوشته دو ست تان را بررسی کرده اید؟ هم اکنون چند سطر بنویسید و یا یکی از نوشته های دیگران را پیش روی بگذارید و با توجه به مطالبی که در زیر می آید ببینید روحیه خودتان و آیا آنها چگونه است؟

اگر قلم را روی کاغذ خیلی فشار میدهید : شما نیرو مند هستید و روحیه مثبت دارید در میان جمع بودن لذت میبرید و مهمانی رفتن و مهمانی دادن را خیلی دوست دارید و همیشه شاد و سر حال هستید.

اگر قلم را روی کاغذ خیلی کم فشار میدهید : شما خیلی حساس و آراش طلب هستید. اغلب در رویا بسر میبرید و متوجه محیط پیرامون تان نیستید. خیلی زیاد تحت تاثیر قرار میگیرید و خیلی زود رنج هستید شما علاقه به جذب و جوش و هیجان ندارید و محیط ساکت و آرام را دوست دارید.

اگر تند می نویسید : شما به هوس هایتان بیش از اندازه میدان میدهید. شما همیشه بدنبال عشق هستید و هوس و استعداد زیاد دارید. شما قدرت پیشگویی دارید و حاضر جواب هستید شکیبانیستید و معنی استراحت را هم نمیدانید.

اگر آهسته می نویسید : اگر فرستنده تریا عادل الیاس



## معلم هنر مند

نام سیف الله است زاد گاهم بدخشان در لیسه غیائی بدخشان معلم هستم.

کندن کاری بروی چوب و ساختن مجسمه را بلد هستم و علاوه ازین به ترسیم رادیو و ساعت نیز واردم.

بانجاری، معماری و نقاشی از چهارده سال به اینطرف آشنائی که اینهارا هنر می گویند و من به این هنرها واردم در حالیکه هیچوقت ادعا نمیکنم که هنر مندم.

بقیه در صفحه ۳۸



# بریتا نیای جدید

سرعتی که آغاز گردیده بود دفعتاً متوقف شد. بملی سکه های يك شلنگی را میان زنان تقسیم نمود. بعداً از خریطه ایكه همسراه داشت تنباکو، شانه ها، تیغ ویش، آئینه و پارچه های تکه را بیرون کشید. زنان پس از بدست آوردن تحفه ها پزاکند شدند.

من تا خواستم راجع به ماجرا سوالی نمایم يك حیل هشت نفری دگرزنان داخل اطباق گردید و نمایش از سر آغاز یافت. اما درین دفعه زنان باز بر نگشتند. اطاق پراز جمعیت گردید که با هم با شمول بملی حرف میزدند و می خندیدند. بعد تر هنگامی که آشپزها شام را حاضر می نمودند در باره برایم توضیحاتی دادند.

زمانی که بملی در مزارع مشغول کار بود شایع گردید که او را کشته اند. ازین مسئله همه وبا الخصور زنان افارپ وی سخت متأثر و متالم گردیدند. و اینک ناگهان بملی صحیح و سالم باز می گردد. صحنه ای را که من دیدم روشن نور مال کاتو لونگ ها را علیه شخصی که ترس وید بختی بی اساسی می آفریند، نشان می داد. بملی را درفضیه دگری نیز مفصلاً کتک کاری نموده بودند. لیکن لازم بود که ازین بابت جزای سنگین رادر زادگاه خویش متحمل گردد. باید علاوه کرد که بملی در برابر اقوام خود عکس العملی نشان نمی داد. از ابتدای سیاحت من وان علاقه مند بودیم تا از روابط بومیان این منطقه بریتانیای جدید با اشیای جهان خارج مانند مجلات، رادیو و غیره آگاهی یابیم. برای مثال مجلات باعث شکفتن بی پایان آنها گردیده بود. آن برایم چنین می نوشت:

وقت زیادم را تشریح عکس ها تلف می نماید. تا اکنون دوست داشتنی ترین فوتو برای آنها عکسی از کره مهتاب بود گر چه راجع به آن هیچ سوالی نمی کردند. اما تفاوت زن و مرد را تدریجاً بعداً مشاهده موهای دراز و لب های زنان آموختند. در نامه ذکر خود آن راجع به عکس العمل دوستانش در برابر پرور گرام موسیقی ایكه توسط رادیو شنیده بودند چنین تذکر می دهد:

(مردم اینجا بسیار عالی می سرایند. مگر از آنکسک های گاویانی ما که اکثر پروگرام رادیویی رادر بر میگیرد قطعاً خوششان نمی آید. آنها می گویند که سرایندگان خوب نمی خوانند. گذشته از آن فکر می کنند که پوشان سخت سرما خورده اند و یا در حال غرق شدن هستند.)

روزی از دولگو نامه ای برایم رسید که آن راجع به پیشنهاد رئیس قبیله سنگ سنگ هادر مورد ساختمان میدان طیاره در آن تشریحات داده بود. رئیس قبیله می گفت که در آنصورت لازم نمی افتد تا برای حمل و نقل لوازم به کاند بان برویم



بومیان جنگلات استوایی کابون دوازدهمه مدنیته هاو زندگانی متمدن اند.

## گلزار سیاحین دنیا

جمعی صورت می گیرند. مردم کابون مهبانواز وخیلی درمقابل مهبان مؤدباندمجرد و رود مهبان درمنزل شان قابهای چوبی ماهی خشک وام که یگانه میوه وخورا که این سرزمین است بالای میز حاضر میشود.

پایتخت کابون شهر لیبرویل تار یسخ گمشده کشور رابما بیان میکند که عیسویان اروپایی و مستعمرین ظالم هزاران سیاهبوست را از جگر گوشه آنها بزور و قوه جداو منحیت غلام مانند مواسی جهت کار و بار برداری برای انگلیس هادر مقابل يك جوال نمکویا يك توپ تکه فروخته ویاغوض می کردند تاریخ این شهر یعنی لیبر(آزاد) و یسل (شهر) از سال ۱۸۴۹ زمانیکه پسنلویا ملاح فرانسوی از کشتی محل غلامان بنام(الیزیا) ۴۳ غلام را که برای فروش برده میشد آزاد و باین محل آورد شروع مشود این غلامان قریه

راترک کنند وهم زمانی بغذا دست بزنند تا برای همه غذا را آماده و تقسیم کرده باشد. کنت و کار وظیفه مردان و برداشتن حاصل بدوش زنان میباشد. عنعنات سیاهبوستان کابون خوردن تخم و گوشت حیوان شیردهنده را ممنوع قرار داده است زیرا مانند ما در حیات يك غده وابسته بوجودشان است. زنان هیچگاه در محلیکه مردان اجتماع نمایند نمی دهند از قبیل اجتماعات در منازل و چیری های مردان، میدانی هاو غیره از اینرو زنان و مردان جداگانه اجتماعات تشکیل داده دورهم جمع میشوند چنانچه در جشنها، اعیاد، معارف سرور و تشییع جنازه و بعضی مسایل مذهبی و معنوی. حیات مذهبی در کابون بیشتر شکل اجتماعی داشته مراسم مذهبی خویشرا دسته جمعی در منظر عام انجام میدهند و در عین زمان در جشنین مراسم رقص، آواز خوانی، ذبح حیوانات و میوه خوری دسته

تقسیمات کار با اساس جنس و سبب لیزیشن بیالوژی جنس استوار است زنان این کشور خیلی زحمتکش و فعال اند جز وظیفه امور منزل و تربیه اطفال کدام شغل دیگری ندارند اکثر تدای بصورت عنعنوی صورت گرفته و وظیفه زنان است. آنها در تدای از بته ها و نباتات استوایی کار گرفته و کامسی اوقات تدای شان به ماهها و حتی سال طول پیدا میکند و کمتر به داکتر رجوع میشود زیرا زنان درین فن خود را ماهر و اذهر حیث ورزیده میدانند.

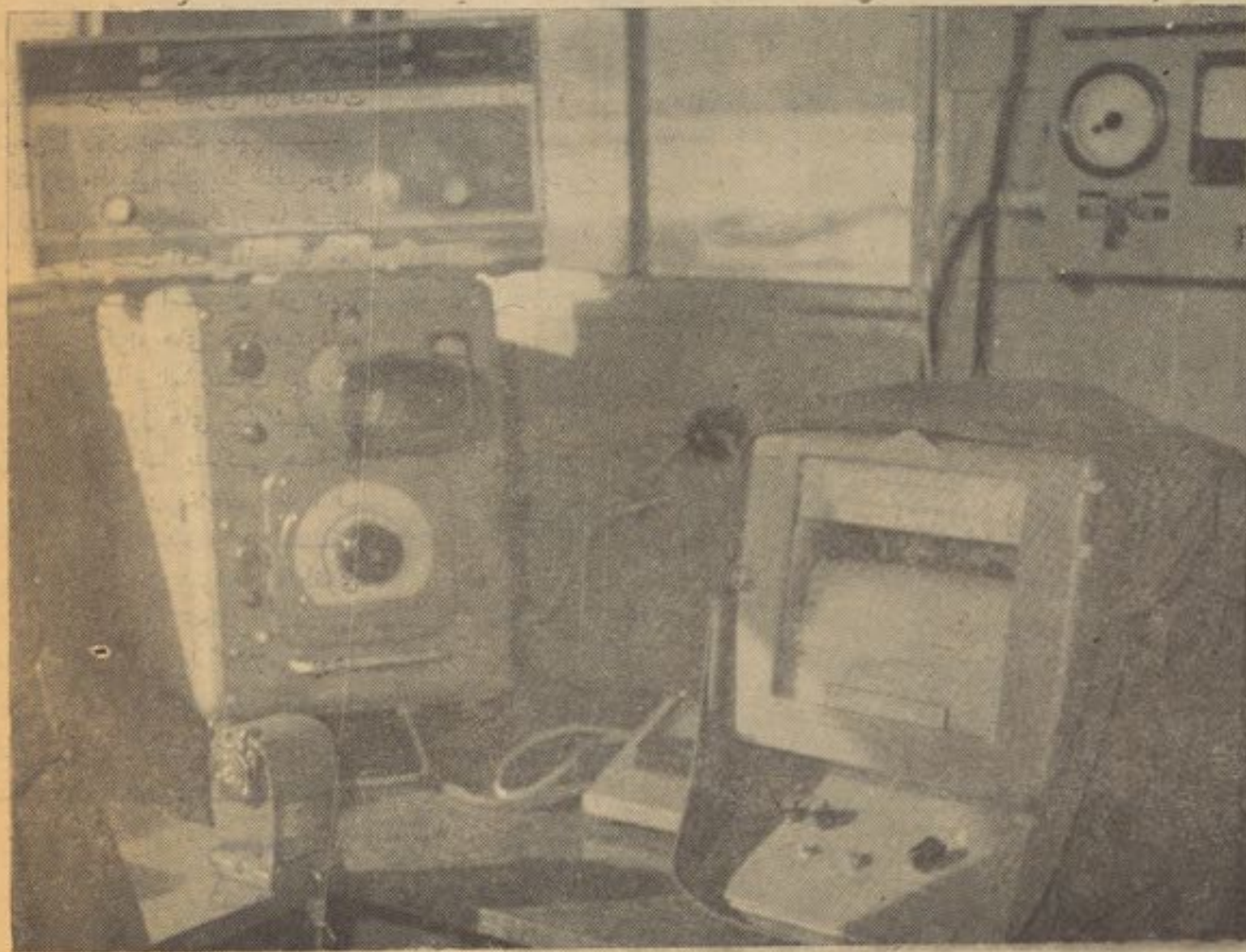
به عقیده زنان کابون آفتاب نباید بالای بستر بروی شان بتابد و با یست قبل از طلوع بستر





زنان این کشور علاوه بر وظایف منزلت یک مادر خوب برای اطفال بوده به صنایع دستی نیز اشتغال دارند.

## از البوم ژوندون



قسمتی از یک سلسله ماشین های هواشناسی و فودر کاست که توسط این دستگاه راجع به ابر و باد و باران پیش بینی هایی صورت می گیرد.

در نزدیکی بندر رومل بنا کردند که همین شهر امروزی از آن بهرود زمان بوجود آمد و کلمه لیبرویل (شهر آزاد) بالای آن گذاشته شد. امروز لیبرویل یکی از شهر های مقبول و پایتخت گابون در نزدیکی خلیجی به همین اسم موقعیت داشته که جنگلهای غلغولی ترویجک آنرا احاطه کرده است این خلیج بنام استواریوم گابون یعنی (گابون عریض) را معنی میدهد در میان پایتخت های افریقا لیبرویل یگانه پایتختی است که کمتر بن نفوس را داراست اکثر اهالی این شهر را قبایل بانتو و متیاسی را فرانسویها وارویانیان تشکیل میدهد. امروز شهر مذکور با فاصله ۸ کیلومتر به امتداد ساحل شمال بندر استواریوم امتداد یافته اکثر نواحی صنعتی و پولی کشور در آن تمرکز یافته اند در قسمت مرکزی شهر تمامای دوایر و موسسات، بلالک های مقبول و عصری منازل و در پهلوی آن خانه های چوبی قدیمی قرار گرفته اند بر علاوه در همین محل هتل های بسیار عصری و عالی کافی ها و رستوران های مختلفه تجمع کرده اند.

مساحت جمهوری گابون به ۲۶۷ هزار کیلومتر مربع و نفوس آن بالغ بر ۶۷۰ هزار نفر میشود و از نگاه نفوس یکی از کشورهای کم نفوس افریقا می باشد. قسمت اساسی نفوس این کشور را طایفه بانتو اگروپ - شمال غربی بانتو تشکیل میدهد و نفوس گابون به ۱۲ گروپ و در حدود ۵۰۰ قبیله قسمت یافته است در شمال فانگ ها، شرق بگونا و بیکلی ها و در مرکز بیکلی ها و در سواحل روئین ها حیات بسر می برند بیکلی و نانگ بزرگترین قبیله گابون را تشکیل داده اند کمتر از نیمه نفوس این جمهوری است پیرو دین عیسوی و در حدود سه هزاران مسلمانان میباشند و بسیاری از گابونی ها لامذهب اند. گابون یکی از کشورهای فوق العاده منجمد (جمهوری) است که در رأس دولت رئیس جمهور قرار گرفته و شخص رئیس جمهور به ارای عمومی هر ۷ سال انتخاب میشود شورای عالی این کشور از ۱۷ عضو تشکیل یافته که هر ۵ سال انتخابی شوند. مقایسه با سایر ملل افریقای گابون به سیستم معارف پیشرفت خوبی کرده است که در مکاتب ابتدایی ۸۵ هزار و در مکاتب متوسطه ۷ هزار و در حدود ۷۰۰۰۰ نفر در فاکولته های آن مشغول تدریس میباشند اساس اقتصاد گابون را معدن مواد جنگلی تشکیل داده است بر علاوه در ۱۹۷۰ گابون بیش از ۱۵ میلیون تن منگان استخراج و مقام سوم را بعد از سوئیس و عرب متحد در جهان اخذ نموده است یکی از پارتنر های درجه یک تجاری گابون فرانسه است که ۳۸ فیصد صادرات کشور را در برمی گیرد.



## زنان

که تو سعه مو سسات تر بیستی،  
فرهنگی، مراکز آمو زشی و سو اد  
آموزی، کور سن های مسلکی،  
اشتراک مساعی با اداره ملی مبارزه  
با بی سواد ی شامل آن است ...  
همچنان مجا دله با رسم و رو اج  
های بیجا و خرافی و تشویق  
ورهنمایی زنان کشور در تطبیق  
پرو گرام های اصلاحی و متر قسی  
دولت جمهوری، از اهداف دیگر مابه  
شمار می رود.

وی علاوه میکند:

- تو سعه مراکز خدمات اجتماعی  
تعاونی و خیریه برای زنان کشور،  
انکشاف صنایع دستی و محلی  
و تبلیغات مؤثر برای تنویر زنان  
و یک سلسله خدمات دیگر، از جمله  
وظایف دمیر منو پولنه، در اساسنامه  
جدید ذکر گردیده است.

مطابق اساسنامه این موسسه،  
سه نوع اعضا، در دمیر پولنه  
پذیرفته می شوند، که شامل اعضای  
عادی، افتخاری و عضویت بانجمن  
های بین المللی زنان می باشد.

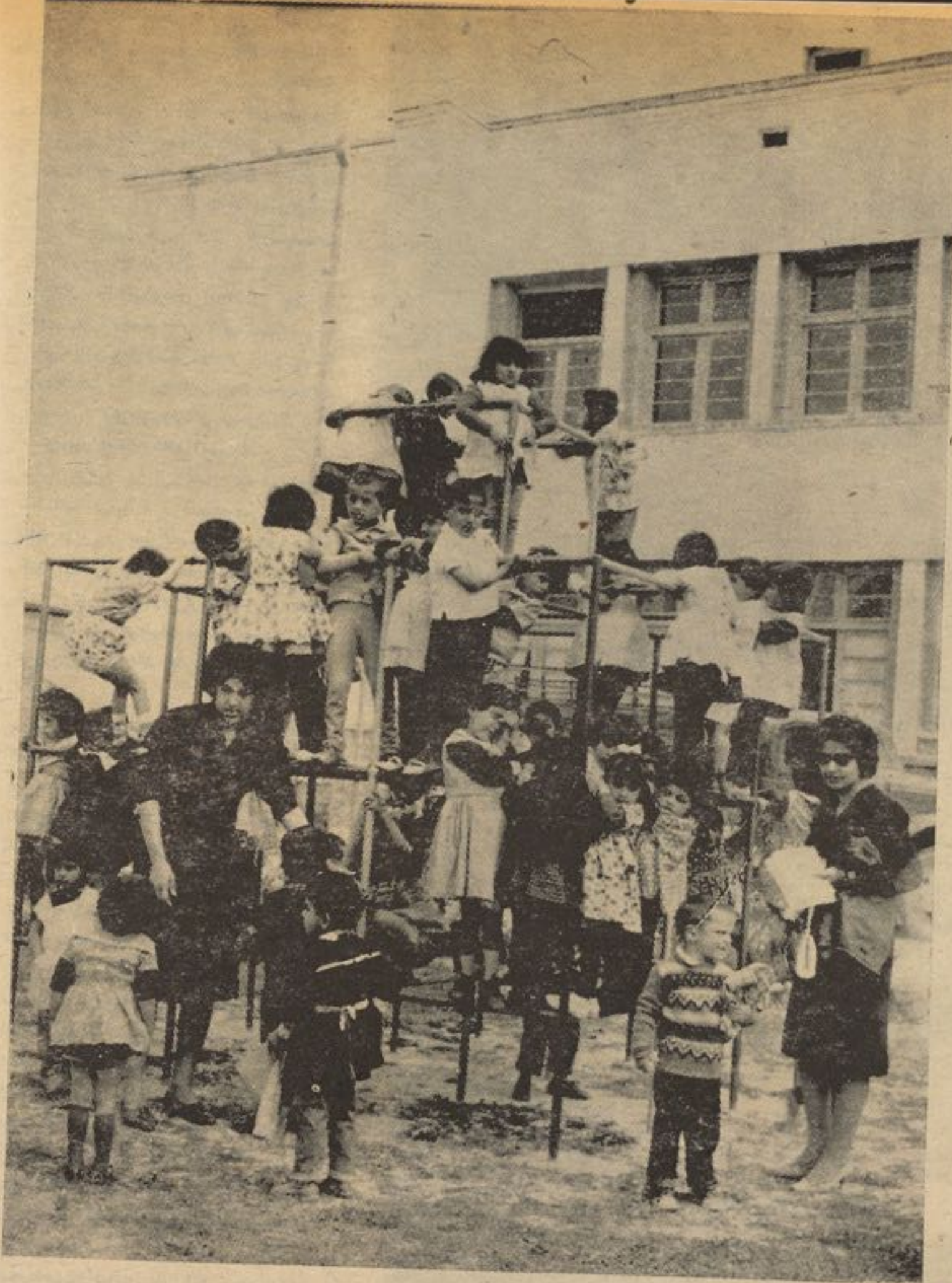
می پرسیم:

- فعلا به سلسله تجلیل سال  
جهانی زن چه پرو گرام هایی دارید؟  
رئیسه میر منو پولنه میگوید:  
- البته میدانیم که این سال، در  
ختم دهه انکشاف... از طرف ملل  
متحد تعیین گردید و کشور های  
عضو این سازمان جهانی مکلفیت  
یافتند، تا در بر گذاری آن اقدامات  
و سعی را روی دست بگیرند.  
هر کشور مطابق شرایط خاص خود،  
سال زن را تجلیل نمود و ما هم  
با در نظر داشت اسات جامعه  
افغانی ازین سال استقبال نمودیم.  
از جمله پرو گرام های خود، میتوانیم  
از کنفرانس ها و نمایشات تنویری  
موسسه، در روز های سه شنبه یاد  
آوری کنیم، به نمایندگی های  
دمیر منو پولنه در ولایات اهداف  
این سال تفهیم شده و موظف  
گردیدند، تا مطابق شرایط منطقی  
خود، این سال را تجلیل کنند..  
سازمان زنان افغان را که لازمی بود،  
تشکیل نمودیم و اساسنامه موسسه  
تدوین و به منظوری دولت رسید.



کودکستان اولین مدرسه ایست  
که بعد از دامان پر مهر مادر اطفال  
را به رموز اجتماعی آشنا میسازد  
و باعث رشد ذهنی آنها میگردد.

صفحه ۵۴





# نیرنگ قاجقبری

\*\*\*\*\*



شفا پیر احمد با پیکر چرمها پیش

خاندان پاکستانی و پیکر چرمهایش

محمد طارق و بنار حسین ششم به عمل مراد دختره

## قاجقبران و اموال قاجاقی شان

ترانزیت، وویزه کثیر المسافرت که ویزه سیاحت از ورود مسافرتا یکماه اعتبار دارد ویزه ترانزیت از سه روز الی یک هفته مدار اعتبار می باشد درباره ویزه کثیر المسافرت باید توضیح نمود که برای این ویزه از یکماه بیشتر موقع داده می شود زیرا یک مسافر می تواند یکی دو پروازش را در همین ویزه تکمیل نماید درباره تکس ویزه مدیر امنیه گفت: برای سیاحت ترانزیت ۵۰ دالر و ۲۰ پوند و برای ویزه کثیر المسافرت ۵۰ دالر و ۱۰ پوند تخصیص داده شده است ناگفته نماند که بعضی از کشور های است که از مسافرتین شان تکس ویزه گرفته نمی شود و آن کشور در برابر مسافرتین افغانی نیز در کشور های شان عین رویه را رعایت می کنند مثل کشور های ایران، هندوستان، عربستان، عراق، کریت، ترکیه و پاکستان البته ویزه از طرف سفارت خانه های کشور ما نیز برای سیاحتی که میخواهند به افغانستان سفر کنند داده می شود ولی برای تسهیلات مسافرتین در میدان هوایی نیز این کار در نظر گرفته شده است و البته در صورتیکه موفق نشوند ویزه سفارت افغانستان را حاصل بدارند این اجراء در میدان هوایی کابل نیز بجز ساخته شده است. درباره عاید تکس ویزه در طول سال گذشته مدیر عمومی امنیه گفت: از اول حمل سال ۵۳ الی اخیر هون همان سال از طریق فضا ۲۹۰۸ نفر وارد کشور شده اند که

هکذا مسافرتین افغانی که می خواهند به خارج سفر کنند میتوانند با خود تاسی مترقالین گلیم و سطر نجی نقل بدهند و در پهلوی آن بعضی اجناس دیگر را که شامل اقلام ممنوعه نباشد به اندازه ویا مقدار معینه نقل بدهند بر دین اسعار، مواد مخدره آثار تاریخی و مواد غذایی بخارج از کشور بکلی منع قرار داده شده است.

## سیمای یک دختر

است که مورد قبول اکثریت مردم جامعه قرار گیرد. سوال: وقتی خود شما آواز خود را می شنوید چه احساسی بشما دست میدهد. جواب: وقتی آواز من پس از ثبت از طریق رادیو نشر و وبخش می شود خیلی با دقت و با حواس آرام آنرا می شنوم با این احساس که تاجه انداز قواین نحوی و قواین صوتی زبان را مراعات کرده ام، آیا جمله سوالیه را بشکل و تون سوالی و جمله بیانی و اخباری و نداییه رابه تون خاص آن ادا کرده ام و یا غیر.



شباغلی نیک محمد

سوال: صفت بر جسته يك نطق خوب يا نظر فن یا هنر نطقی چیست اگر آنرا تحلیل کنید خوش میشویم. جواب: شما میدانید که نطق و نطق قوی در حالات و زمینه های مختلف ایجاب مراعات یکسلسله شرایط خاص را می نماید طور مثال نطق در محضر مردم و نطق در عقب میکروفون رادیو کاملاً از همدیگر متفاوت است زیرا نطق در مقابل انظار مردم ایجاب میکند تا نطق یکسلسله حرکات مثل حرکت مناسب دست، سر چشم و غیره را اجراء نماید در حالیکه نطق عقب میکروفون رادیو ایجاب می کند نطق خیلی آرام و بدون حرکت عقب میکروفون قرار گیرد و صرف متوجه درست خواندن باشد.

بنابراین صفت بر جسته يك نطق خوب بر علاوه نکاتی که در راز و موفقییت يك نطق موثر است اینست که مطابق ایجاب محیط موضوع نطق افکار و حرکات خود را رعایت سازد. سوال: میگویند بعضی از گانهای و جود در نطقی موثر است شما چه عقیده دارید چگونه این امر را ارز یابی می کند. جواب: معمولاً اعضای بدن انسان رابه ماشین خود کار و اتوماتی تبتیه کرده اند که هر يك از ارگانهای بدن انسان متمم و مکمل فعالیت های آن می باشد و هر يك آنها وظایف جداگانه را برای رفع احتیاجات حیاتی انسان انجام میدهند.







راپور از : رحيم پيشناز

# برای پیشبرد بهتر سپورت در پوهنتون دو بوردمشورتی تشکیل میگردد



شاه محمود دغزیز و کیلی

درست عقب های جنمازیرم بالای ۵ و سی دقیقه ایستاده بود .

که من به منظور تهیه راپوری از مسابقات پوهنتون وارد چمنای زیوم ششم تماشا چیاندر دندانهای جنماز یوم قرار گرفته بودند دبی سیرانه انتظار شروع مسابقه را می کشیدند مسابقه ریسما نکشی در بین هلسله و شادمانی تماشا چیان ساعت شش و بیست دقیقه آغاز یافت مسابقه چالب و از هر حیث تماشایی بود تیم پوهنخی ادبیات که در اول یک تیم قوی معلوم میشد ابتدا موفقیت بسه دست می آوردند مگر در اثر فعالیت و تلاش بیشتر تیم پوهنخی زراعت تا اخیر مقاومت نتوانسته در چند دقیقه مغلوب شدند و مسابقه به نفع تیم زراعت خاتمه یافت .

با شیاغلی احمد شاه معاون فنی آمریست ورزشی تماس گرفته و پیرامون تورنمنت های بهاری خواهان معلومات گردیدم وی ضمن ارائه معلومات چنین گفت :

تورنمنت های بهاری پوهنخی های پوهنتون بتاريخ ۶ تور بطور (دبل نك اوت) شروع شد در این تورنمنت باز پهای والیبالی ، باسکتبال ، بنگک پانگ و ریسمان کشی اتلتیک شامل میباشد این مسابقه همروزه به استثنای روز های پنج شنبه و جمعه صورت میگیرد مسابقات روز های یکشنبه ، سه شنبه و دو شنبه از ساعت ۳:۰۰ شروع و ساعت ( ۷ ) شام ختم میگردد .

همچنان روز های شنبه و چهار شنبه یک مسابقه بساعت ۳:۰۰ آغاز میاید .

می پرسم : هدف از دلایر نمودن این تورنمنت ها چیست ؟

آمادگی ورزشکاران پوهنتون بمقا بل تیم های خارجی ، توسعه و انکشاف سپورت و انتخاب تیم های سپورت میباشند .

شیاغلی احمد شامعاون فنی ورزشی اضافه کرد ؟ در نمر دوم علاوه بر مسابقات محصلین ، محصولات پوهنخی ها نیز در سپورت تهای والیبالی ، باسکتبال با همدیگر مسابقه خواهند داد و برای محصلین بر علاوه سپورت های فوق الذکر تورنمنت پهلوانی و ژون برداری در نظر گرفته شده است که بعدا بدست اجرا قرار می گیرد ممکنست در پاره این گونه مسابقات نظر ثانرا ارائه بدارید .

وی ادامه میدهد : مسابقات امسال نسبت به سالهای گذشته روی همرفته بهتر شده است البته بهتر بدین معنی که مسابقات ورزشکاران امسال پوهنتون در رشته های مختلف سپورتی نظر به پروگرام تعیین شده آمریت ورزشی بصورت منظم به اجرای تعریف می پردازند امسال برای نخستین بار دو تیم جدید نیز در تورنمنت بهاری اشتراك نموده اند و آن اعضای تیم پوهنخی و ترتری و شرعیات است .

میگویم : ورزشکاران پوهنخی ادبیات در چهار مسابقه ریسمانکشی برنده بودند دلیل باخت شان در مسابقه ۳۰۰ جوزا به پوهنخی زراعت چیست ؟

میگوید : ریسمان کشی بنیه خوب و جسم قوی به کار دارد علاوه بر آن به سپورتین های

ضرورت دارد که اکثر به سپورت های ثقیله مهارت داشته باشند پوهنخی ادبیات در یکی از مسابقات گذشته طوری غالب شناخته شد که یکی از پیلر های زراعت نسبت مریشی ویاکدام مشکلات دیگر نتوانست به مسابقه در زمان معینه حاضر میدان مسابقه گردد در مسابقه تاریخی (۳) جوزا یگانه دلیل عدم موفقیت پوهنخی ادبیات همانا بی اعتنائی بعضی ورزشکاران آن بود که در مقابل عزم راسخ رفقای خود ورزشکاران (زراعت) مغلوب شدند .

باز می پرسم اینکه چگونه سپورت در پوهنتون انکشاف مینماید لطفا بخوانند گان ما معلومات بدهید ؟

برای پیشرفت بهتر سپورت ایجاد دو بوردمشورتی پوهنخی ها و یک بوردمشورتی مرکب از رسمی و معاونین پوهنتون روسای پوهنخی ها و دبیارر تمنت های که از تسیا ط مستقیم به آمریت ورزشی دارند مانند تشکیل سرویس صحی پوهنتون ضروری است البته آنوقت کمیته سپورت نتیجه مسابقات را از نگاه تخنیک بررسی خواهد نمود این کمیته کلید توصیه انکشاف و بلند بردن سطح فهمیدگی ورزشکاران پوهنتون میباشد که با میان آمدن دو کمیته فوق الذکر میتوان سپورت را به شکل واقعی آن انکشاف داد .

معاونان افزود : تیم های پوهنتون مشتمل است از سپورت های مختلف که بمنظور مسابقه های داخلی و خارجی نظر به پروگرام آمریت ورزشی بصورت مسلسل مشق و تمرین می کنند دایر نمودن مسابقه بهاری و خزان پوهنخی هاتیم

های آزاد کشور و همچنان تمرین محصلان در سه رشته فوق جریان دارد .

شیاغلی معاون لطفاً بگوئید که در قسمت تهیه پروگرامهای سپورتی دختران لیلیه پوهنتون داخل چه اقدامات شده اید ؟

وی در پاسخ چنین گفت : به منظور تشویق نموی جسمی و فکری و بمنظور شکوفاسان ساختن استعداد ها و بکار انداختن بازوان توانای دختران جوان پروگرامهای متنوع روی دست بنابر آن برای ورزش آنها در میدان والیبالی و باسکتبال جدیدا اعمار یافته و چند عدد میز بنگک پانگ نیز تهیه شده است .



دوتیم والیبالی از پوهنخی های پوهنتون کابل حین مسابقه .



## سپه‌مايك دختر

اعضای مهمی که در حالات مختلف نطافی به رجه اول قابل اهمیت است عبارتند از: جهاز تنفسی، حنجره، زبان، لبها، دندانها، الاتسه هاو بینی.

زیرا هر يك از اعضای فوق در تشکیل اصوات، فونیم ها و مورفیم های زبان و تولید اکستنت و فشار لازم در جملات نقش اساسی دارد و يك نطق همیشه در جستجوی طرق بهتر استفاده ازین اعضا می باشد.

بعضی ها فکر می نمایند که نطافی مربوط به استعداد فطری است در حالیکه نطافی تا اندازه زیاد وابسته به مشق و تمرین و استفاده صحیح از اعضای بدن است.

سوال: هر گاه گفتنی هایی برای زنان و دختران رو سن فکر و چیز فهم اجتماع داشته باشید بنویسید.

جواب: خواهش و آرزوی من از زنان و دختران چیز فهم و تعلیم دیده کشور این است که روش شانرا با مردان با منطق و علمی عیار سازند و هیچگاه خود را از آنها حقیر و کمتر ندانند زیرا فضیلت و برتری انسانی نسبت به انسان دیگر در تقوا و علم اوست نه در جنس رنگ و نژاد.

بنابراین زنان و دختران افغان میتوانند با داشتن حسن ملی عمل مترقی و تقوای علمی و اخلاقی مساوی و بلکه بر تراز مردان باشند. سوال: درباره چگونگی ریفرم جدیدیکه از طرف وزارت معارف ساخته و تطبیق بخود گرفته نظریه خود را بنویسید.

جواب: انقلابی که در جامعه صورت می گیرد يك سلسله تحولات و ریفرم ها را با خود دارد که خوشبختانه با وجود آمدن رژیم جمهوری در افغانستان اساس تحولات جامعه در زیر بنا و در بنا پایه گذاری گردید و اینک در سطح معارف کشور که مرکز تعمیم علم و فرهنگ جامعه است مورد تطبیق قرار گرفته است که منتهی آن در اهدافش بخوبی هویدا است زیرا با تطبیق این ریفرم تعلیم و تربیه مطابق به شرایط و ایجابات زمان و خواسته های جامعه صورت می گیرد و توازن بین انکشاف صنعتی و زراعتی از طریق تربیه اشخاص فنی و مسلکی حفظ شده و کار به اهل آن سپرده میشود که این يك آرزوی دیرینه مردم ما بوده است.

وقتی صحبت باینجا رسید و فهمیدم از لحاظ رسیدگی و نظارت نگرانی دارم آخرین سوالم را طرح کردم و پرسیدم گفتنی دیگری اگر داشته باشید در میان بگذارید با خون سردی همیشگی در حالیکه نگاه نالاش را بمن دوخته بود گفت: آرزو مند من جمله ز و ندون در راه خدمت مردم به نظر مجوان و دینا میگما موفق و موافق حرکت کند و سعی و کوشش

## معلم هنرمند

از زندگی خویش راضی ام از دواج نموده و صاحب سه فرزند میباشم. علاقه ذوق و طبیعت زیبای زادگاهم مرا داشت تا به این هنر دلچسپی گیرم و از دوران کودکی به این هنر رو آوردم و امروز که این هنر را بلدم خیلی خوشوقت و خود را خوشحال احساس میکنم.

وسایل کارم خیلی ساده و ابتدایی است. تمام لوازم کارم رایک اسکته و يك ااره تشکیل میدهد و باین وسیله توانسته ام چیزهای بسا زم که بزحمت آن می ارزند، اگر چه فرآورده های من در حالت ابتدایی است ولی امید وارم که با تمرین و کار و مشق دوامدار در آینده آثاری از خود به جا بگذارم که دارای ارزش هنری باشد باید علاوه کنم که احساسات و عشق به این هنر مرا واداشت

تا به این هنر رو آورم و البته نکته مهمی که مرا بکارم بیشتر تشویق و ترغیب نمود تا بیشتر و خویشتر بکارم بپردازم تشویق از هنر و هنرمند در نظام نوین کشور است.

میخواهم نظری در قسمت بهتر شدن صنایع و هنر های زیبا ابراز کنم:

فراهم نمودن زمینه کار برای هنرمند در بهتر شدن هنر رول بسزایی دارد و رشد و انکشاف این هنر بسا تشویق مردم رابطه مستقیم داشته و در بهتر شدن این هنر کمک فوق العاده می نماید.

## فال حافظ



خوانند گمان گرامی!

دهر روز هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده يك حرف از هر نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سیاه سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی ۷ را اختیار نموده اید. باید به

## چشم های شما

که آب زیاد سرد نباشد. هیچوقت چشمان خود را بادست نمالید. گر فتن غذایی مقوی در بینایی درخشندگی چشم اثر معجز آسانی دارد موادیکه در نیرو مند چشم و درخشندگی آن تأیید فراوانی دارند عبارتند از: کلسیم پروتئین های حیوانی (مثل گوشت تخم و ماهی) درمیان و یتا مین ها چشم در درجه اول به ویتامین (آ) بعد ویتامین (ب) و (ث) احتیاج دارد.

اما عمل رفع و سبک باری به بحران جنبه سکسی و جنس آن می نماید پایان می بخشد. و البته هنگامیکه ولی نباید آنرا صرف در همان حد تحریک مذکور رفع گردید، ایجا محدود مطالعه کرد، بلکه در همه ساعات میتوان آنرا درک نمود و به لذت میکند.

که البته فر وید توجه بیشتری به آن پرداخت.

## غریزه چیست؟

رهایی یافت. غریزه به حالت اصلی خود همچنان می ماند و حتی در صورت تمویل مدت ارضاء آن، با گذشت زمان قویتر شده می رود. یگانه راه نجات از آن ارضاء یعنی میباشد یعنی فقط ارضاء احتیاج می تواند آنرا از بین ببرد و نابود سازد.

يك بحرانی که که به منتهی درجه شدت تحریک رسیده باشد، باعث میگردد، تارنجش و عدم رضا یست تشدید شود، که در نیمه صورت کاملاً رنج آور و تکلیف ده میشود.

بیشتر منسوب و مسوولین نشر آن به نتیجه برسد. آنگاه با صمیمیت دست يك دیگر را فشردیم و خدا حافظی کردیم.

## واکسن جذام

سازمان صحتی جهان تجریده تردید مریضان جذام را از اجتماع قطعا ممنوع قرار داده و توصیه مینماید که باید این مریضان در تمام بولی کلینیک ها مانند سایر امراض و در بپهلوی سایر امراض تحت درمان و تدابیر قرار داده شود.

ناگفته نباید گذاشت که تطبیق واکسین بی، سی، جی، بر علاوه اینکه در اجتماع به منظور وقایه مرض توبر کلوژ رول مهم بسازی مینماید به منظور وقایه از مرض جذام نیز حایز اهمیت میباشد.

بیشتر منسوب و مسوولین نشر آن به نتیجه برسد. آنگاه با صمیمیت دست يك دیگر را فشردیم و خدا حافظی کردیم.



# قال حافظ

## شنبه

- ۱- کداحت جان که شود کار دل تمام و نشد
- بسوخیم درین آرزوی خام و نشد
- ۲- بدان عوس که به مستی بیوسم آن لب لعل
- چرخون که در دلم انتاد همچو جام و نشد
- ۳- یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چشند

- دوستی کی آخراهد دوستا ران را چشند
- ۱- صد هزاران گل شکفتو بانگ مرغی برخواست
- عندلیبان راجه پیش آمد هزارانرا چه شد
- ۵- عیم بیوش ز بهار ای خرقه می آلود

- کان باک . باک دامن بهر زیارت آمد
- ۶- از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار
- کان جا دوی گمانش بر عزم غارت آمد
- ۷- این شرح بر نهایت کز زلف یار گفتند
- حر فیسست از هزاران گاندر عبارت آمد

## یکشنبه

- ۱- صبا به تهیت پیو می فروش آمد
- که موسم طریبو عیش نازو نوش آمد
- ۲- سحر م دولت بیدار بسالین آمد
- گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
- ۳- رسم بدعهدی ایام جوید ابر بهار

- گر به اش برسمن و سنبلی و سرین آمد
- ۱- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
- یاد کاری که درین گنبد دوار بهمانند
- ۵- رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند

- چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
- ۶- بعد ازین دست منو دامن آن سرو بلند
- که بیلای جهان از بزو بیغم بر کند
- ۷- دوش وقت سحر از قصه نجاتم دادند
- واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

## دوشنبه

- ۱- آتش آن نیست که از شعله او خندد نسیم
- آتش آنست که در خر من پروانه زدند
- ۲- چه مبارک سحری بود و چه فرخندی شبی
- آن شب قدر که این تازه براتم دادند
- ۳- یا وفا یا خیر وصل تو با مرگم رفیق

- بود آبا که فلک زین دوسه کاری بکنند
- ۱- حالیا عشوه ناز تو زینسایم سرد
- تا دگر باره حکمانه چه بشاد کنند
- ۵- سرو جهان من چرا میل چمن نمیکند

- همه گل نمی شود یاد سخن نمی کند
- ۶- مگر چشم سیاه تو بیامو زد گار
- ورنه مستوری و مستی همه کس نتواند
- ۷- گفتیم کیم دهان ولایت کامران کنند
- گفتاب چشم عرجه تو گوئی چنان کنند

## سه شنبه

- ۱- واقفان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
- چون به خلوت میروند آن کار دیگر می کنند
- ۲- مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
- توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
- ۳- ناموس عشق و رونق عشاق می برند

- عجب جوان و سر ز نش پیر می کنند
- ۱- جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
- باطم درین خیال که اکسیر می کنند
- ۵- گویند رمز عشق مگویند و مشنوبند

- مشکل حکایتیست که تقریر می کنند
- ۶- صد ملک دل به نیم نظر می توان خرید
- خوبان درین معامله تقصیر می کنند
- ۷- ما از برون در شده مغرور صد فریب
- تا خود درون پرده چه تد بیر می کنند

## چهارشنبه

- ۱- بود آبا که در می کند ما بکشایند
- گرم از گار سر و بسته ما بکشایند
- ۲- در میخانه بیستند خدا یا مستند
- که در خانه تزویر و ربا بکشایند
- ۳- می شکفت ز طرب زانکه جو گل بر لب جوی

- بر سرم سایه آن سرو سبب بالا بود
- ۱- یاد باد آکه جویا فون قدح خند زدی
- در میان من و لعل تو حکا تنها بود
- ۵- رشته تسبیح اگر بگسست معلوم بدار

- دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
- ۶- راست چون سوسن و گل از انرصیبت باک
- بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
- ۷- خستگانرا جو طلب باشند قوت نبود
- گرتو بیداد کنی شرط سروت نبود

## پنجشنبه

- ۱- دردلم بود که بی دوست نباشم هرگز
- چه توان کرد که سمنی من و دل باطل بود
- ۲- آه از آن جور تطاول که درین دامگاه است
- آه از آن سوز و نیا زیکه دران مظل بود
- ۳- دوش بر باد حریران بغرابان نسیم

- خم می دیدم، خون در دل و یا در گل بود
- ۱- ترک عاشق کس من هست بیرون رفت امروز
- نادگر خون که از دیده روان خواهد بود
- ۵- قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود

- دردنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود
- ۶- دوش در حلقه ماقصه کیسوی تو بود
- تادل شب سخن از سلسله موی تو بود
- ۷- دل که از نالوگ مزگان تو در خون می گشت
- باز مشتاق گمانخانه ابروی تو بود

## جمعه

- ۱- رسم عاشق کنی و شیوه شیر آشوبی
- چامه بود که بر قامت او دوخته بود
- ۲- عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
- فته انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
- ۳- گرچه میگفت که زارت بگشتم میدیدم

- که نهانش نظری بامن دلسوخته بود
- ۱- در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر
- عاقبت را با نظر با زی فراق افتاده بود
- ۵- از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح

- بوی زلف تو همان مونس جانست که بود
- ۶- رنگ خون دل ما را که نهان میداری
- همچنان در لب لعل تو عیانست که بود
- ۷- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
- تا بد سر نکشد وز سر بیما ن ترود



# نقش سپین زر

پوستک از ۱۱۶۶۸ تن به ۱۷۰۶۹ تن افزایش یافته است.

شایعاً انجنیر عبد الملك رئیس سپین زر شرکت علاوه نمود: مو سسه سپین زر، بخته های خریداری شده را ذریعه دستگاه های خود حلاجی و عد لبندی نموده و برویت سهمیه بندی که توسط وزارت های تجارت و معادن و صنایع معین گردیده است یک مقدار آن به فابریکات نساجی در داخل کشور بفروش رسانیده و یک مقدار دیگر آنرا در مارکیت های خارج عرضه میدارد.

دولت جوان جمهوری تو جه زیادی در مورد تولید مؤلذیت بخته و افزایش حجم تولیدات فرعی بخته مبدول داشته است. با اتخاذ تصمیم معقول در این سکتور و بسا بلند بردن قیمت بخته و بهبود امور اداری، زارعان بخته کار پیش از پیش تشویق گردیدند. در روشنی راهنمایی های دولت جمهوری سپین زر شرکت تخم های اصلاح شده، کود کیمیایی و ادویه ضد حشرات را در وقت مناسب و شرایط سهل بدسترس بخته کاران قرار داد.

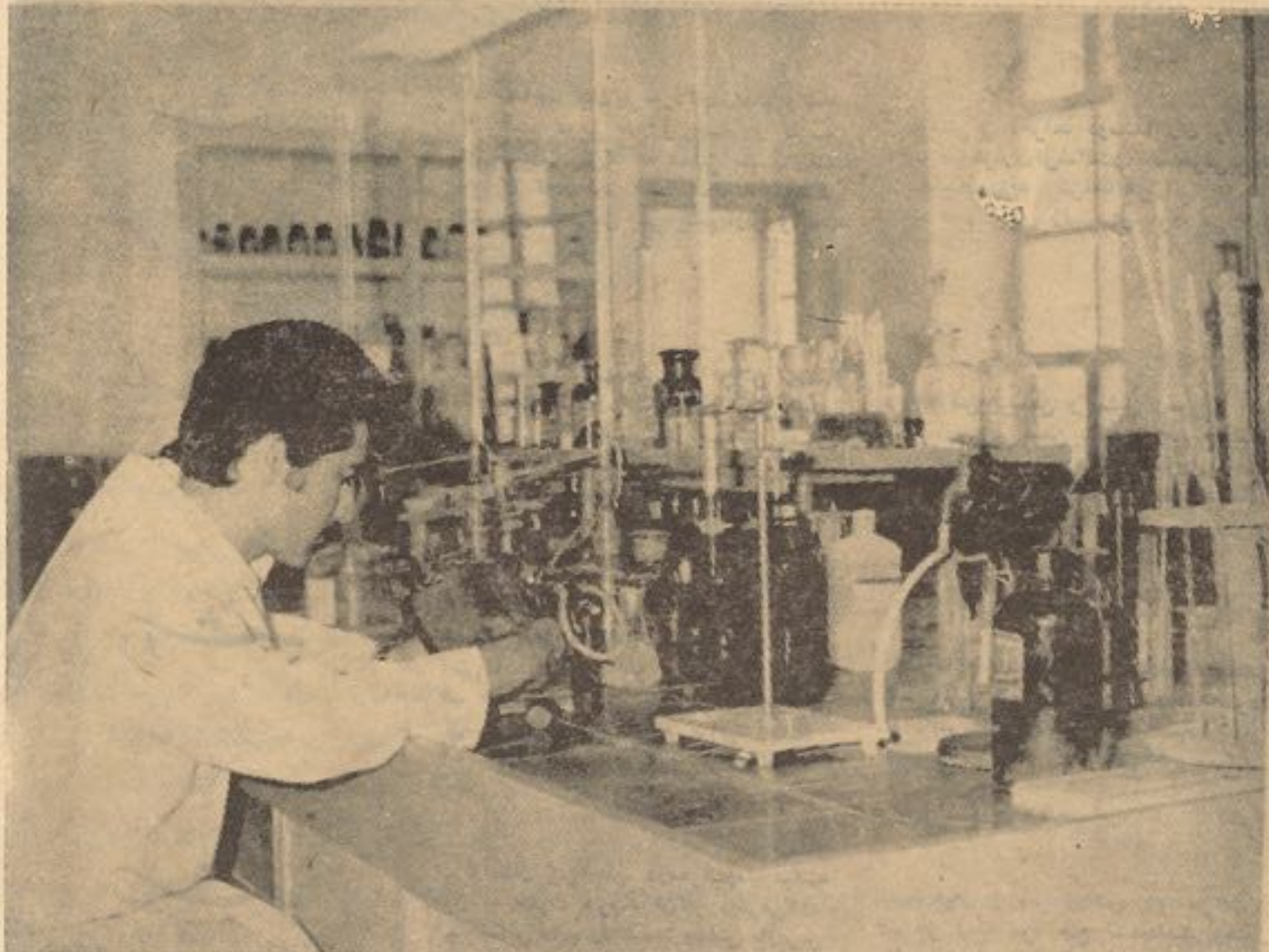
شایعاً رئیس سپین زر شرکت بگفتار خود چنین ادامه داد: در سابق زارعان بخته کار برای دریافت پول بخته، روزها و ماهها انتظار می کشیدند اما بعد از استقرار نظام جمهوری در کشور، زارعان در وقت تحویلدهی بخته، پول خود را بدون معطلی و بدون مشکلات و تعلل بدست می آورند.

از نگاه تکنولوژی بخته فعالیت جن های کوچک انفرادی سد راه انکشاف بذر و صنایع بخته در کشور می گردد. جن های کوچک انفرادی که در خفا فعالیت تولیدی دارند، چون پاماشین آلات مجهز نبوده، جنسیت و کیفیت بخته را از بین برده و سبب تقلیل عاید زارعان زحمتکش می گردد. انواع مختلف بخته با هم مخلوط شده و بدینصورت بعد از حلاجی، سورت بخته پائین آمده و در مارکیت های بین المللی، حاصل فروش آن خیلی نازل می گردد که در نتیجه از یکطرف از حجم اسعاری کشور کاسته و از جانب دیگر با بکار بردن همین سورت بخته در صنایع

اکنون قیمت تمام شد تو لیدی الیاف مصنوعی خیلی صعود نموده است و مارکیت های بخته در جهان گرم است و قیمت بخته نیز بسوی سه بین المللی بلند رفته است. دولت جمهوری افغانستان جهت رفیع قسمت بیشتر حوایج عامه در ساحه متنسوجات نخنی تجویز نمود که فابریکات نساجی ظرفیت های تولیدی شانرا گسترش بدهند. این امر نه تنها در رفع نیاز مندیهای مردم بصورت قابل ملاحظه کمک می کند بلکه زمینه استخدام رانیس بیشتر از پیش مساعد می سازد.

سپین زر شرکت در پر تو نظام فرخنده جمهوری و با سانس بالیسی های مترقی دولت امیدوار است که در سالیان آینده محصولات بخته و تولیدات فرعی آن افزایش بیشتر یابد و اهداف دولت را کسبه عمدتاً رفاه و آسوده حالی اکثریت مردم را در نظر دارد، مهیا بسا زرد و مو سسه سپین زر بتواند اهداف و پلان های عملیاتی و تولیدی خود را تطبیق نماید و در عملیه رشد صنایع و زراعت کشور و تسریع پایه تولیدات نساجی و صنایع بخته مصدر خدمت خوبی گردد.

نساجی در داخل کشور، ضایعات تولیدی را بار می آورد. در سال ۱۳۵۳ سعی گردید تا جن های انفرادی کوچک را از فعالیت باز داشته و بر ما لکین آن از زیان های اقتصادی کارگاه های شان در اقتصاد ملی کشور معلومات ارایه گردید. تا قبل از بحران نفت، الیاف مصنوعی رقیب سر سختی در برابر بخته در جهان عرض اندام نموده بود اما با صعود قیمت نفت و قلت آن



یکی از لابراتوار های سپین زر شرکت

## انگلستان باروپا پیوست

خاتمه یافت، و انگلستان اکنون بحیث نهمین عضو جا معه اقتصادی اروپا یعنی با زار مشترک اروپا در سر نوشت اروپای آینده و احیانا تشکیل کانفد را سیون نه مملکت اروپای غربی نقش حساس خواهد داشت و این اشتراک کمک خواهد کرد که انگلستان بهمکاری کشور های عضو با زار مشترک یکسلسله مسایل اقتصادی خود را حل کند و یک تعداد بیکاران کشور خود را بکار اندازد. چنانچه بمجرد اعلام نتیجه ریفرندوم قیمت سهام در بورس

لندن بلند رفت و ارزش بوئینگ استرلینگ و اسناد قرضه دولتی صعود کرد.

**اتحاد ملی**

نتیجه ریفرندوم یک سلسله اختلاقی را پدیدان بخشید که بین احزاب سیاسی و بین جناح چپ و راست احزاب بشمول حزب کارگر و بین اتحادیه های کارگری و مقامات دولتی بر سر مساله با زار مشترک اروپا وجود داشت. حتی این اختلاقیات در کابینه و یلسن نیز بشدت محسوس بود، گرچه یلسن ناگزیر خواهد بود که کابینه و حکومت

خود را با شرایط جدید هم آهنگ سازد و این مستلزم ترمیم و تجدید کابینه است ولی اتحاد و همجواری بعد از ریفرندوم بر سر این مساله در انگلستان چنان است که یکی از مخالفین در چه یک شمول انگلستان ببازار مشترک اروپا یعنی (انتونی وچ وودین) عضو دست چپ کابینه و یلسن عکس العمل خود در نسبت به مردم انگلیس و موفقیت یلسن چنین ابراز داشت:

«من از نتیجه این ریفرندوم نازاحت نیستم، در تصمیماتی از این قبیل اقلیتها می آموزند که تصمیمات اکثریت را بپذیرند، من یک عضو و فادار کابینه حزب کارگر خواهم ماند.»



# عکسها

## تاریخهای برجسته جهان



چوکی جرخ دار جدید که خدمت بزرگی را برای فلج زده‌گان انجام میدهد.

سال ۱۸۱۲ :

ناپلیون با پنجمصد هزار نفر بروسیه حمله کرد و بتاريخ ۱۴ سپتمبر مسکو را اشغال کرد روس ها ۳۰۸۰۰۰ خانه را در مسکو آتش زدند تا ناپلیون در مسکو جز ویرانه نیابد پس از تغلبه مسکو روس ها به مقاومت شدید آغاز کردند بطوریکه ناپلیون در اثر فشار آنها و نظریه شدت سرما و قلت مواد غذایی ناگزیر راه برگشت را در پیش گرفت و چنان تلفات فاحش داد که تاجک دوم جهانی و شکست آلمان نازی نظیر آن دیده نشده بود.

سال ۱۸۳۷ :

وکتوریا به حث ملکه برتانیه انتخاب شد و پسر کاکای خود ازدواج کرد.  
سال ۱۸۲۷ :  
برذگی در نیویارک ممنوع قرار داده شد و بردگان از خدمات شاقه رهایی یافتند تعداد بردگانی که آزاد شدند به هفت صد هزار نفر میرسد برتانیه که بتاريخ ۲۲ جون ۱۷۷۲ بردگان را آزاد کرده بود در سال ۱۸۲۷ به آنها حق تشکیل اتحادیه های آزاد را قایل شد.

سال ۱۸۲۲ :

انقلاب عظیمی در پرتگال صورت گرفت برازیل از آن کشور جدا گردید و بتاريخ ۷ سپتمبر آزادی خود را اعلام کرد، دام پید رو به حث امپراتور آن کشور انتخاب شد مکزیکو بتاسی از آزادی پر تگال از سلطه اسپانیا خارج شد و در اکتوبر ۱۸۲۳ به حث يك جمهوریت اعلان گردید.

سال ۱۸۳۶ :

حریق بزرگی در نیویارک ایجاد شد که در اثر آن ۶۷۴ عمارت بزرگ کاملاً سوخت و تلفات مالی و جانی زیادی به مردم رسید.

سال ۱۸۳۸ :

برای اولین بار یک کشتی بزرگ بغا ری فاصله بین لندن و نیویارک را در ۱۴ روز طی کرد.

سال ۱۸۲۳ :

دکتورین مونتر اعلان کرد که ماسین بوسیله گاز برای نخستین بار از طرف ساموئیل براون در لندن بکار انداخته شد.  
بار اول مسافران ذریعه قطاریکه با انجن بخار حرکت میکرد سفر کردند اولین کشتی بخار در امریکا ساخته شد.

سال ۱۸۳۹ :

بلژیک و دولت پادشاهی ها لیتد به اساس معاهده که در لندن تحت نظر برتانیه، فرانسه، اتریش، پروسیا و روسیه امضا شد به حث دو کشور جداگانه درآمدند.

سال ۱۸۴۰ :

برای اولین بار داروی بیپوشی از طرف دکتور گنادفورد لانگ و چند دکتور دیگر بوسیله گاز سولفوریک ایتراستعمال گردید و نتیجه مثبت داد.

در سال ۱۸۴۴ :

اولین پیغام تلگرافی از محکمه عالی امریکا

سال ۱۸۲۵ :

برای نخستین بار در برتانیای اتحاد کارگران تشکیل گردید و بتاريخ ۲۷ سپتمبر او لیسن قطار آهن در برتانیه بکار انداخته شد.

سال ۱۸۵۸ :

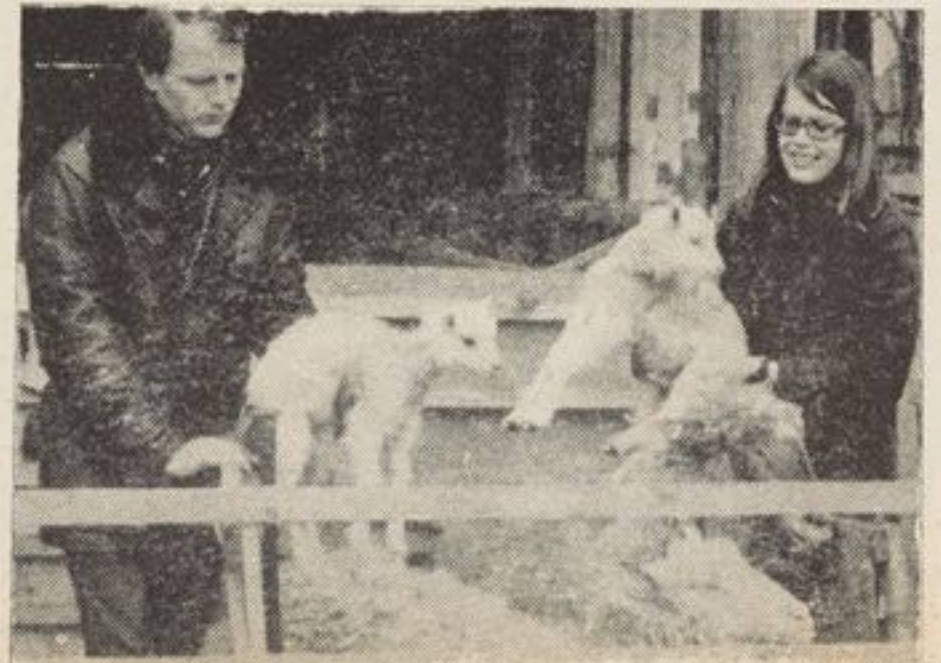
اولین لاین بحری تلگراف بین امریکا و برتانیه تمدید شد و برای نخستین بار ملکه وکتوریا و سروسل فیلد و پیغام های رامستقیماً مخابره کردند.

سال ۱۸۵۹ :

دیگسی از طرف دان دی امیت ترتیب شد شد اولین چاه تیل حفر گردید.

سال ۱۸۶۰ :

لینکولن از طرف مردم امریکا در اثر فتح در مبارزه انتخاباتی به حث رئیس جمهور امریکا انتخاب شد.



الفاح مصنوعی گوسفندان در دگسن



# قصه‌ای از غصه‌ها

تبییه و تنظیم از مریم محبوب

بازارچه گلشنه پاره‌های خنجر



در همه جا سکوت سنگینی حکم فرما بود، فقط همه متوجه فلم روی پرده بودند و با گذشت هر لحظه انتظار و هیجان شان به حد نهایی می رسید. صحنه‌هایکی پشت دیگر روی پرده می آمدند حوادث قصه باهم گره می خورد. قهرمانان، همزمان با تماشا چنان بسوی سر نوشت گام برمی داشتند مگر با تفاوت اینکه تماشاچی بیننده بود و قهرمان خلق کننده.

داشت، روبرو شده بودند، مردم هر قدر مداخله می کردند، هر قدر میخواستند از این مشاجره جلوگیری بکنند هیچ امکان نداشت دخترک همچنان سیلی میزد و با انگشتش مرد طرف را تهدید میکرد و مرد رق بسوی مردم وزمانی بسوی دخترک میدید.

**بالاخره مدیر سینما فرار رسید و این صحنه را عوض ساخت و دو بار فلم روی پرده افتاد.**

یکروز در حالیکه صحنه پاره ازو فکر می کردم از کجاست خلتی که بطرف منزل ما منتبسی میشد، زدندم که دادم بسا ز صدای داد و فریاد دخترک بیلند است، این مرتبه هم با مردی بنای حنک و برخاش را داشت چند قدم خواستم به او نزدیکتر شوم کسه ناگهان صدای مردی که تقریباً بگویم آشنا بود مرا متوجه ساخت و پادم ترفته ... آنروز در سالون سینما حقد را سیلی زدی، حقد را حقیر کردی و به چه اندازه عزت نفس را باین آوردی ... اکنون تو بخت نیست که باید انتقام را از تو بگیرم ... میدانی، انتقام ...

عجب کسی بگو چه نبود ... فقط چند کودک این طرف و آنطرف به فاصله های چند متری شاهد این مبارزه قوی و ضعیف بودند من لحظه بی انتظار کشیدم که بیستم سر انجام نتیجه یکجا می کشد مرد دخترک را سخت تحت فشار درآورده بود و دخترک خاموش و بی اراده به سوی مرد که از چهره اش خشم و غضب می بارید نگاه میکرد. من آهسته آهسته طوریکه مرد اصلاً متوجه نبود قدم بقدم به آن هائزدیک میشدم و فاصله میان ما کو تا هنر می گردید و صدای غالمغال آن ها همچنان زیاد تر و بلند تر ...

در همین اثنا ناگهان دیدم مرد بی شرمانه و قبحانه دستش را بلند

برد میخواست بصورت دخترک بگوید که از عقب سر بازویش را سخت محکم گرفتم. اصلاً فکر نمیکنم مرد آنقدر از چار طرفش بی خبر بود که انتظار چنین صحنه بی در ذهنش عم خطور نمی کرد. زمانیکه دخترک این حرکت را دید، خنده ای که ناشی از بیرون و زیش در مقابل دشمن بود چهره ای زیبایش را شکوفان ساخت. مرد قوت کرد که بازویش را از میان انگشتانم بیرون بکشد مناسبانه با قوتش از خود روبرو شده بود. ناچار بامن در جدال شد، منم سخت او را زیر لگدو مشت گرفتم و او بشیمان، سر افکنده و خالک آلود از من معذرت خواست و دور شد و لی از دخترک خبری نبود. حدس میزنم از موقع استفاده کرده فرار از برقرار تر هیچ داده بود درستش همین بود چون چند روز بعد از آن وقتی در خطالیر خانه باهم یکجا شدیم او نزد یک آمده گفت:

از کمک تان زیاد متشکرم امید وارم که روزی این همه نیکی تانرا فراموش نکرده آنرا جبران نمایم.

صورتش از شرم گل انداخته بود، بارشته های مویش بازی میکرد و بعضی اوقات هم برای تسکین عصابش انگشتانش را می جوید.

من بلافاصله گفتم: فقط وظیفه انسانی من ایجاب میکند که باید در این گونه موارد این چنین اشخاص شریف را کمک کنم من هیچ چیز نکردم فقط ... هنوز کلام تمام نشده بود که صدا کرد:

... نی شما بر من زیاد لطف کرده اید ... زیاد ... زیاد

اصل قضیه را از او پرسیدم بدون ریا و پرده پوشی گفتم: اصلاً من هم نمی دانم که چرا مزاحم من میشد هر زمانیکه با من مقابل میگردید خود را عاشق دلی منوخته و سرگردان و نمود دو ست النماس می نمود، من ترا دوست دارم، از مدت هاست شیفته ... شدم و ...

هر چند معذرت خواستم هر قدر بیانه آوردم که من نمیتوانم خواهشش را قبول کنم اما ... کجا که حرفم را بپذیرد تا اینکه جندی قیل درینجا باز ایجاد مزاحمت کرد با غالمغال و رسوا لی منجر شد و همچنان که خود شما شاهدش بودید.

دلم بر سبک سری بعضی مرد ها می سوخت و خیالم بر کشیده بود که او صدا زد: - آغا از لطف شما تشکر با جا زدم شما من میروم.

خلاصه سخت مهربان دختر از آن روز به بعد بدلم اثر کرد، سخت آرزو داشتم صمیمانه و بی ریا برایش ابراز دوستی بکنم.

چند وقتی سبیری شد او را به ندرت می دیدم و با تکان دادن سرو فقط یک تبسم از مقابل هم رد میشدیم فکر و اندیشه ام، و بالاخره تمام افکارم همه و همه در تصرفش بود صحنه های خیالی نزد خود می ساختم و در عالم خیال با او درد دل و راز و نیاز میکردم تا اینکه یکروز ...

بقیه در صفحه مقابل  
ژوندون

فقط فلم به او حبش رسیده که صدای جیغ که زیاد تر به آواز دختری شباهت داشت. تسلسل این حوادث هیجانی را از اندیشه ها ره ساخت و همه در سالون تاریک کردن های شانرا بسوی صدا کج کردند. صدا هر لحظه بلند و بلندتر میشد. ناچار تماشاچیان يك يك نازاحت و غضبانی بافر یاد و هدیه خود می خواستند از این آواز نا خواسته جلوگیری کنند، ولی با کمال تاسف صدای فریاد کسه معلوم نبود، از زن بود و یا دختر، هر لحظه به او حبش می افزود، فلم تمام نشده چراغ ها روشن شد، وقتی پشت سرم را که صدا از آن طرف بلند بود، نگاه کردم ناگهان متوجه شدم، دختری قد بلند و لی نسبتاً جاق با مردی موی ژو لیدی و لاغری داد و فریاد راه انداخته است دخترک میگفت:

تو کتیف لعنتی از جان من چه میخواهی ... چرا همیشه ایجاد مزاحمت میکنی؟ فقط جزایت را باید پولیس بدهد پولیس.

دختر همچنان با صدای بلندش طرف مقابل را تهدید میکرد و سیلی های جانانه ای بی هم بصورتش می نواخت، آن مردیکه مزاحم دخترک شده بود، به مثل این که قدرت حرکت و سخن گفتن از او سلب شده باشد خود را به اختیار دختر رها ساخته بود، همه فلم را فراموش کردند. فقط اکنون به صحنه ای عینی که زیاد تر به صحنه های بز بزن فلم شباهت



مادر ندارد مرا مادر خطاب میکنند .  
 اکنون در سدد آن هستم که ...  
 مراسم نامزدی خود را برپا کنیم  
 تا او ... از مواج با آن غصه ها بی  
 که قصه اش را از سینما تا دا من  
 کوچه از مرد حقیر و بی شرمی برای  
 تان بیان کردم نجات یابد و من هم  
 شریک زندگیم رادر کنار داشته  
 باشم ...

خوشبخت باشی ....  
 دانستم که نامه از کسی است .  
 فقط نزد خود خجل شدم که چرا ،  
 آنروز در مارکیت بسرایش دروغ  
 گفتم ، بالاخره با شها مت و جرات  
 باور نکردنی یکروز سر را هس قرار  
 گرفتم وهمه چیز را برایش اعتراف  
 کردم او گفت که دخترک کو چک  
 خواهر زاده اش می باشد چو ن

ارتعاش پیدا کرد ، احساس میکر دم  
 در وجودش لرزش خفیفی پیدا شده  
 دانستم که اوهم علاقه یی به من  
 دارد ، آنروز هم گذشت ... ولسی  
 باگر فتن نامه یی از او بعد از مد تی  
 به اشتباه خود پی بردم .  
 « چقدر آرزو داشتیم که تو مرد  
 زندگی باشی .... ولی متا سفا نه  
 خانمت عزیزتر ازمن است امیدوارم

همه چیز افشاء شد همه چیز ...  
 آنروز او را در مارکیت دیدم ، هر دو  
 سودا میخریدیم .  
 ولی او متوجه من نشد اصلا حدس  
 نمی زد که من هم به آن مار کیست  
 باشم .

مقدار زیاد خوراکیه باب خرید  
 زبایان روبه کودکی که همراهش  
 بود همان روز مشاجره او را نیز  
 باخود به سینما آورده بود ، کرده  
 گفت :

« بچیم ... گشنه » گرسنه  
 نشدی ... ؟

دخترک با لحن کو دکانه اش  
 گفت :

« مادر جان .. مادر جان .. من  
 چیس میخوام .

بالاخره در یافتیم که او یکزن  
 است زنی که یک طفل دارد وحتما  
 شوهر هم دارد .

چقدر حال بهم خورده و حواسم  
 خراب شده بود ناگهان صدای او  
 مرا متوجه ساخت :

« سلام ... چرا پریشان معلوم  
 میشوید ؟

زهر خندی زدم و گفتم :

« چیزی نیست ... خانم قدری  
 مریض هست ... می خواهم برایش

میوه بخرم ناگهان دیدم صدایش  
 ...

## پیروزی زنان

سرمنزل کشور معمور و آ با دان با  
 کار و بیکار می روند و می رسند .  
 درسال بین المللی زنان که عطف  
 به وضع زندگی زنان در همه جهان  
 مورد از زیبایی قرار میگردد و برجسته  
 میشود ، در کشور ما نیز در سطح  
 روئبایی مساله تجلیل میشود واز عالم  
 احتیاجات زنان این وطن بررسی و  
 محاسباتی بعمل آورده میشود که در  
 بخش عمومی تغییرات بنیادی آ ینده  
 از خود نقش و تأثیر نیکی را بسجا  
 خواهد گذاشت .

وهمانسان که مردان در مزارع  
 زمینداران بزرگ « بیکاری » نمی -  
 نمایند ، دهقان زنان نیز در سرای  
 ارباب بدون مزدبخدمت نمی نشینند .  
 به اینترتیب دیده میشود که در  
 نو آوری های واقعی آینده ، بامشکلات  
 وپرابلم های که سر راه ، هر وان  
 موجود است وزنانی که از همه زیادتر در  
 عالم تنگدستی و مہجوری بسر میبرند  
 درین راه با مردان به سرمنزل مقصود ،

زعامت دولت ترقی آور و ترقی  
 پسند جمهوری در عمر کمتر از دو  
 سال خویش در چاره جو یی درد ها  
 و رفع عقب ماندگی های سال های  
 پار و دهه های بیشمار از قرون  
 گذشته ، بدون شتاب زده گی و  
 اقدامات عجولانه در راه آ را می  
 هموطنان تصمیماتی را عملی نموده که  
 برای اعضای دستگاه اجتماع ، یعنی  
 وسیعترین از تبا طات زن و مرد در  
 بخش تغییرات بنیادی آ یسنده از  
 نخستین اقدامات بشمار می آید .

از جمله ، تقسیم اراضی دولت  
 در ولایات مشرقی ، هلمند و بدخشان  
 و دیگر نقاط کشور همچنان که مردان  
 کوچی را صاحب سر پناه و محل بود  
 وپاش ساخته زنان رنجبر کوچی را  
 نیز از سر گردانی ها و سفر های  
 عمری و دایمی نجات داده که آ تیه  
 درخشانی در پی دارند .

« بیکاری » که یکنو خ کار بدون  
 مزد است رسماً لغو ، قرار داده شده

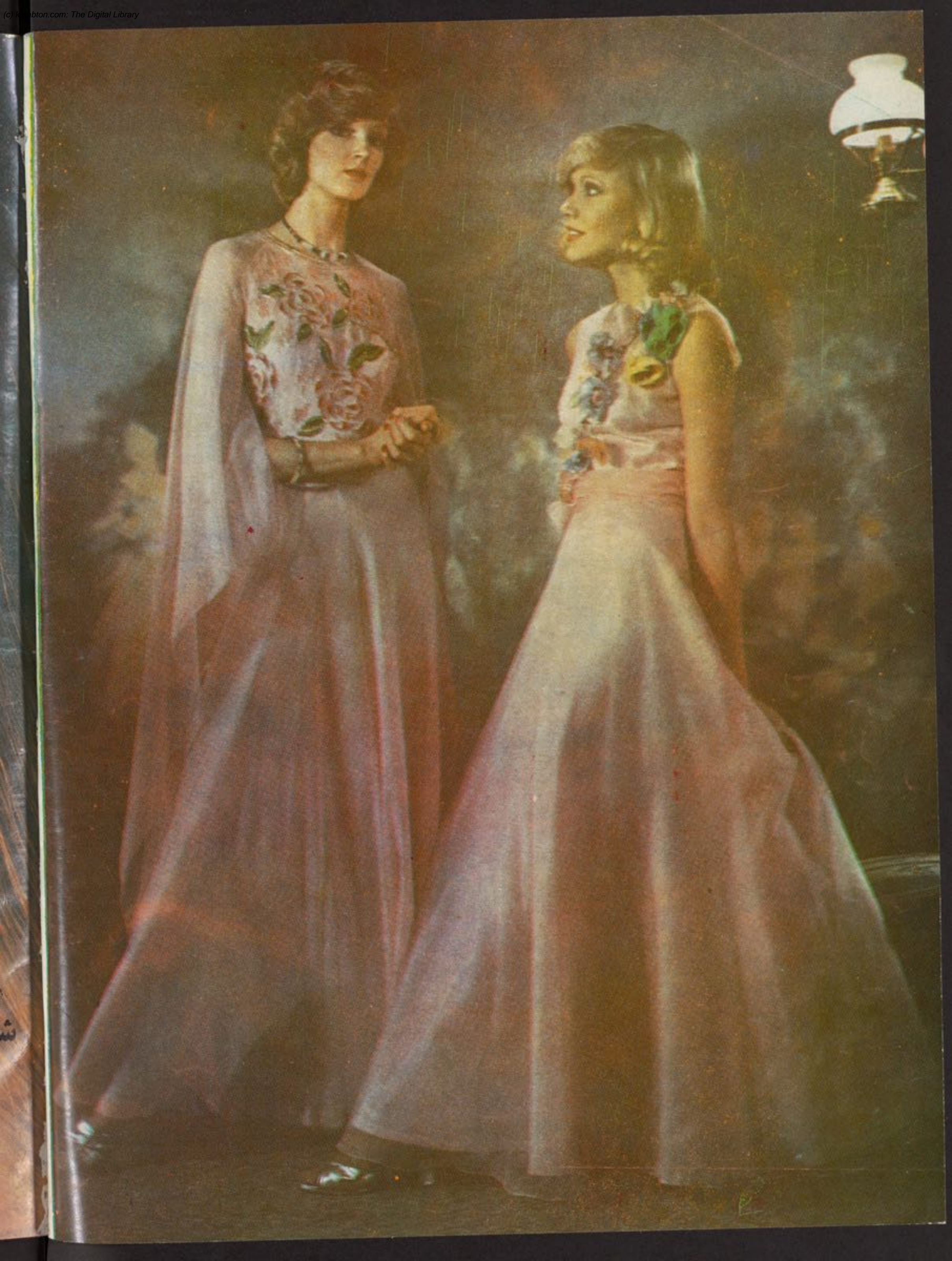


رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی  
 مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا  
 معاون : پیغله راحله راسخ  
 مهتمم : علی محمد عثمان زاده .  
 تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵  
 تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹  
 تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹  
 تیلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳  
 تیلفون ارتباطی معاون ۱۰  
 تیلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰  
 مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴  
 سوچورد ۲۶۸۵۱  
 آدرس : انصاری واپ  
 وجه اشتراک :  
 در داخل کشور ۵۰۰ افغانی  
 در خارج کشور ۲۴ دالر .  
 قیمت یک شماره ۱۳ - افغانی



فرشنده به امید خریدار اما  
 چه بهتر اگر درین فصل گرما امتعه  
 خویش را به اساسات صحی به  
 هو طنان عرضه نمایند .  
 یعنی با گذاشتن پارچه نازک  
 بروی امتعہ اش آنها را از شر نیش  
 های آلوده نجات بخشند .







**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**